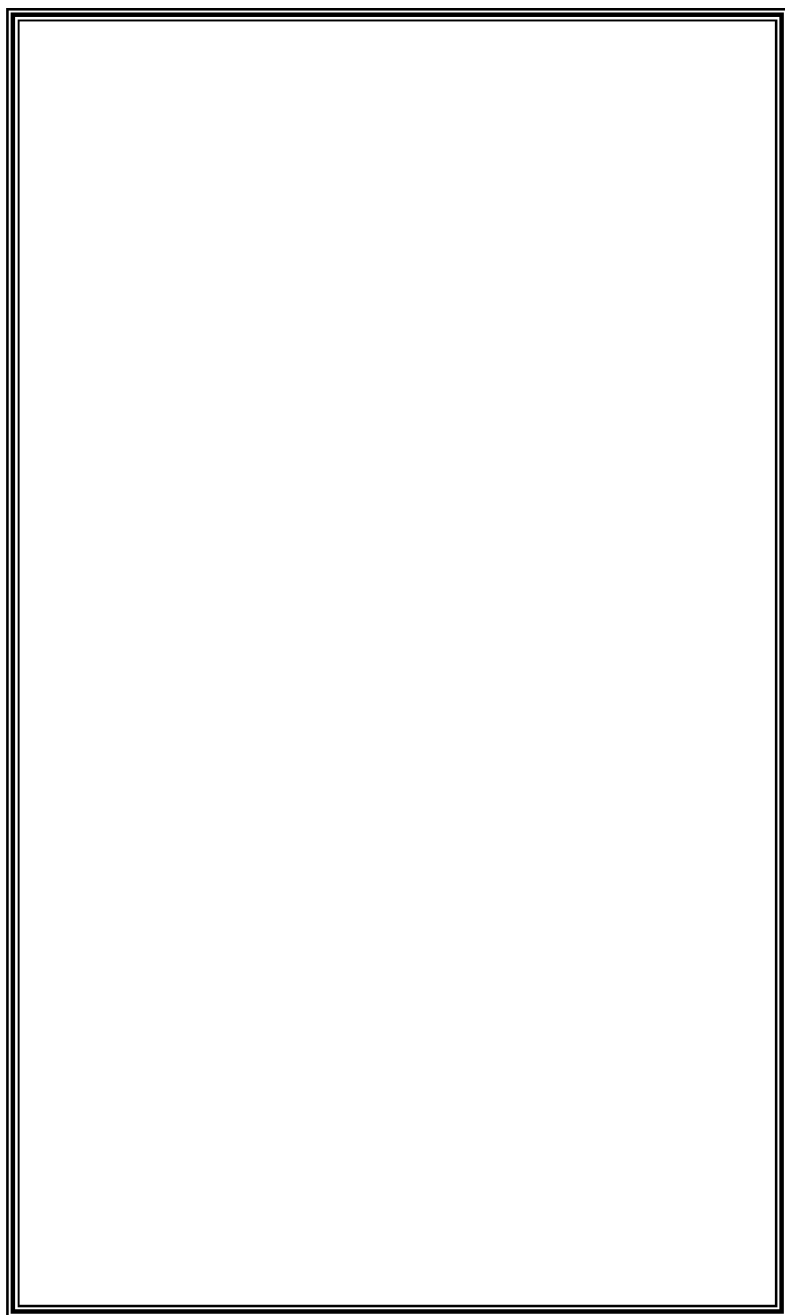




تقديم

به مادر مشفق و مهربانم

شادروان قریشه خاتون

انیس الغربا

تصنیف

حضرت نور قطب عالم پندوی رح

به تصحیح

دکتر غلام سرور

دانشیار و رئیس گروه فارسی، دانشکده مولانا آزاد، کلکته

مقدمه و ویراستاری

دکتر علی رضا قزوه

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

دهلی نو

مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو
با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
گنجینه میراث مشترک ایران و هند - ۹

رساله انیس الغربا

تصنیف: حضرت نورقطب عالم ہندوی ح

به تصحیح: دکتر غلام سرور

مقدمه و ویراستاری: دکتر علی رضا قزوه

صفحه آرایی: علی رضا

طراحی جلد: عایشه فوزیہ

ناظر چاپ: حارث منصور



چاپ اول: دهلی نو - فروردین ماه ۱۳۸۹ هـ ش / آوریل ۲۰۱۰ م

چاپ و صحافی: الفا آرت، نوئیدا (یو.پی.)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۹-۴۱۴-۰



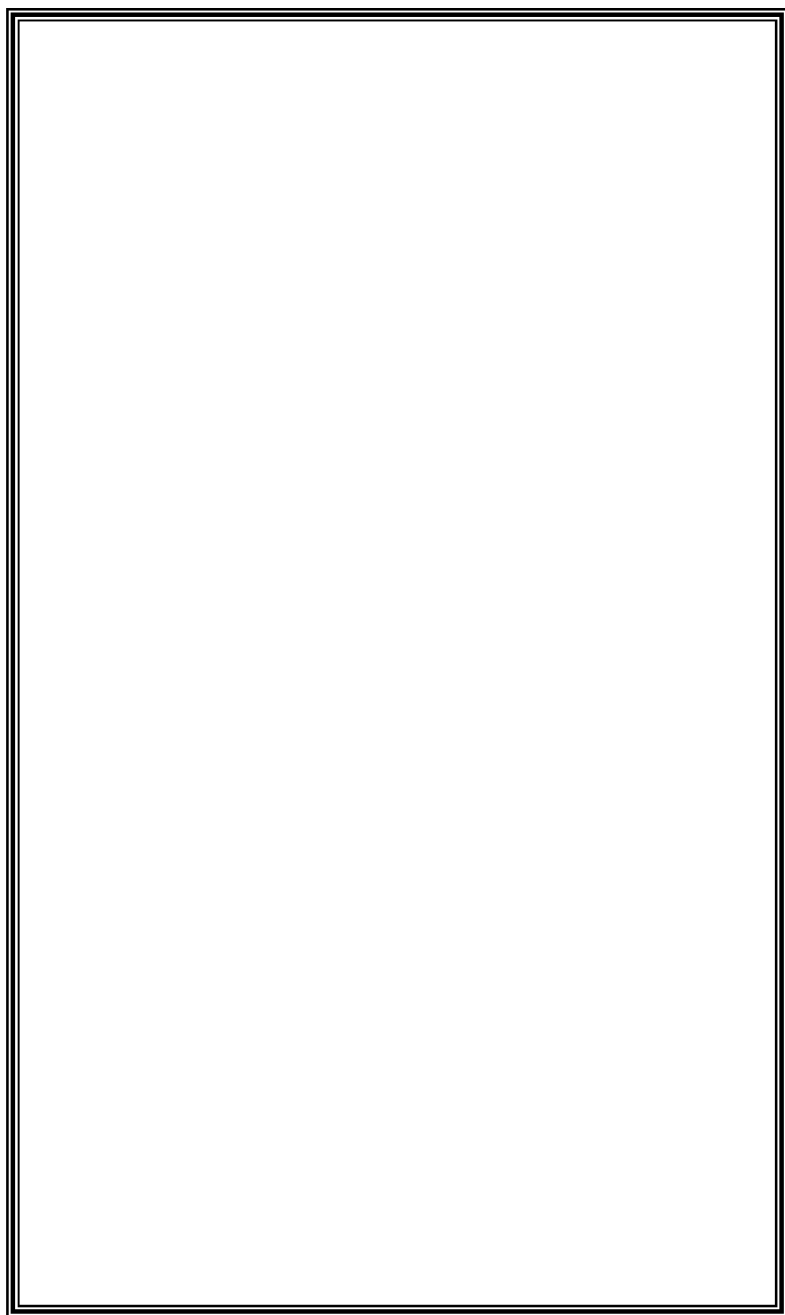
نشانی: شماره ۱۸، تیلک مارگ، دهلی نو-۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۲۳۳۸۳۲۳۲-۴، دورنگار: ۲۳۳۸۷۵۴۷

ichdelhi@gmail.com

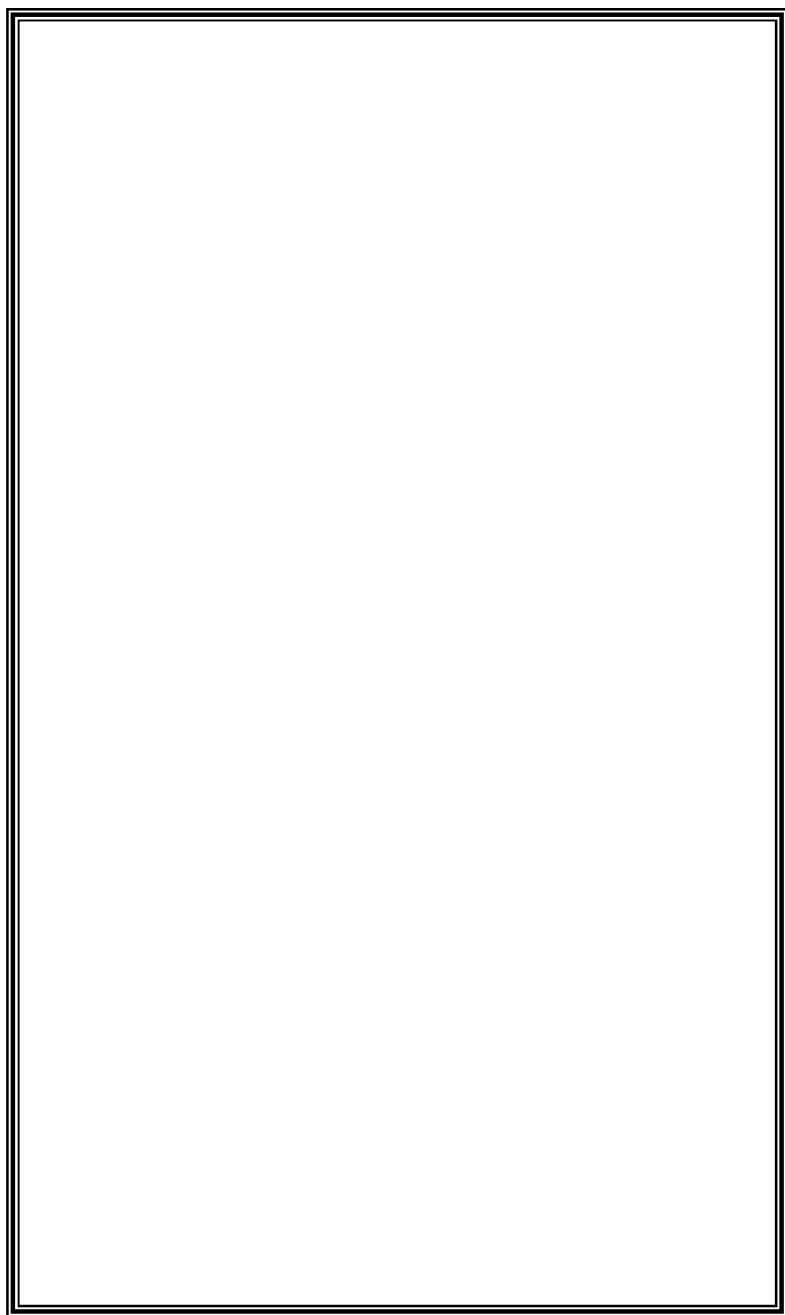
newdelhi@icro.ir

<http://fa.newdelhi.icro.ir>



فهرست

	انیس الغربا و سهم عارفان چشتیه	
۹	دکتر علی رضا قزوه	در گسترش زبان فارسی
۳۳	دکتر غلام سرور	مقدمه
۵۳		متن رسالهٔ انیس الغربا



انیس الغربا و سهم عارفان چشتیه در گسترش زبان فارسی

ارزش صوفیان و عارفان در گسترش اسلام در شبه‌قارهٔ هند انکارناپذیر است. این سرزمین در طول قرون سرزمین عرفان‌ها و ادیان مختلف بوده است و بخشی از تاریخ هند نیز خواه و ناخواه با فرهنگ و تمدن و عرفان و تصوف اسلامی گره خورده است و در روزگاری این فرهنگ و عرفان فرهنگ غالب این سرزمین نیز بوده است و از این رو حذف کردن یا کمرنگ نشان دادن این فرهنگ به‌نوعی بی‌اعتنایی و حتی نفی تمدن و فرهنگ این سرزمین خواهد بود. بخصوص آن که بخش اعظم این فرهنگ و فرمانروایی با زبان شیرین فارسی نیز گره خورده بود و در روزگاری مدید در این سرزمین زبان شیوای فارسی نه تنها زبان درباریان و اهل حکومت، بل زبان عارفان و ملفوظات و گفتارها و پندهای دل‌انگیز آنان نیز بوده است و بسیاری از این عارفان و بزرگان و حتی سلاطین به‌زبان شکرین پارسی شعر سروده‌اند و نثرهایی سرشار از سجع و قافیه و صناعت ادبی را به‌ذخایر ادبی ما افزوده‌اند و در این میان کتاب انیس‌الغربا که کلام عارفی دل‌باخته از سلسلهٔ نجیب عارفان

چشتیه هند است خود دلیل خوبی بر این تسلط و عنایت و دلدادگیست که در روزگاران دور و دیر در دورترین نقاط این سرزمین حتی زبان فارسی زبان ارشاد و وعظ و پند و نیایش و دلدادگی با حضرت معبود بوده است و اینک این کتاب که از پس قرن‌ها روی چاپ را به خود می‌بیند دلیل محکم دیگریست در اثبات این مدعا که عارفان و عاشقان و صوفیان صافی دل تا چه حد و پایه با شعر و نظم و نثر بزرگان ادب پارسی آشنا بوده‌اند و خود در این میدان چه سواران قابل‌ی بودند و با چه شیوایی و شیرینی این قند پارسی را تا بنگاله و تا آنسوی کاشغر و کشمیر بردند و تا چه حد بر این دیبای پُرنقش و نگار نقش خاطره زدند و کاری کردند کارستان.

نثر پاکیزه و روان و دوری از تعقیدات و لفاظی انیس الغربا را کتابی دلنشین و خواندنی کرده است و این همه شکوه و زیبایی از پس چندین قرن هنوز خود را به زیبایی نشان می‌دهد و بوی طراوت و تازگی از سطر سطر این کتاب به مشام جان می‌رسد، که حکایت انیس الغربا حکایت دلنوشته‌های انسانی عاشق و شوریده حال است که تنها پناهگاهش را در این غریبستان دنیا، خلوت حضرت ربوبی قرار داده و چهار تکبیر بر هرچه هست زده و دل از زخارف این دنیای دون برکنده و گام در سماوات دوست زده است.

ابیات انتخاب شده در انیس الغربا از شاعرانی عارف و شوریدگانی واصل است که بوی پختگی و طعم بالندگی از واژه واژه آن پیدا است

و این بیانگر آن است که صاحب این دفتر را طبعی بلند و ذوقی دلپسند بوده و بی‌تردید خود نیز بهره‌ای از سرودن داشته است و برخی از ابیات این دفتر نیز نقل منظومهٔ دل اوست.

از زمرهٔ صوفیان صافی دل در سرزمین باستانی هند که ادبیات معجزه را پی گرفتند و به‌دور از بازی‌های شعبده و جادو قدم در جاده یکتایی و توحید گذاشتند یکی نیز عارف عاشق و زاهد واصل حضرت نورقطب عالم پندوی است که انیس‌الغربای او خود دلیل شوریدگی حال و اتصال وی به‌حضرت ختمی مرتبت و گم بودگی وی در ساحت جلال و جبروت حضرت حق است. انیس‌الغربا را باید با حال مناجات نجوا کرد که انگار این کتاب ادعیه‌ایست به‌زبان پارسی و پارسایی و شرح حدیث است و گره خوردگی آن با شعر پارسی و دلیل محکمی بر این ادعا که شعر عرفانی ما همانا شرح احادیث نبوی است و به‌نوعی شرح و بسط کلام بزرگمردی است که اشرف مخلوقات است و سرور موجودات و آن که قدم بر رفر ف کائنات نهاد و معراجش از فهم فرشتگان مقرب نیز بالاتر بود.

بی‌مناسبت نیست اگر در این آغازینه کلام و به‌غنیمت فرصت و در نگاهی گذرا با سلسلهٔ چشتیه بخصوص عارفان چشتیه هند بیشتر آشنا شویم. چشتیه را باید از معروف‌ترین و پُرجمعیت‌ترین سلسله‌های صوفیان و عارفان مسلمان شبه‌قارهٔ به‌حساب آورد، اگرچه شکل‌گیری این سلسله به‌بیرون از هند و به‌قرون سوّم و

چهارم هجری قمری باز می‌گردد. این سلسله ادامهٔ سلسله اَذْهَمِیَه، منسوب به ابراهیم بن ادهم است و در زمان ابواسحاق شامی که خود از مشایخ بزرگ صوفیه در اواخر سدهٔ سوّم و اوایل سدهٔ چهارم بود به نام چشتیه معروف شد. بنا بر روایتی، شجره این سلسله به حضرت علیؑ می‌رسد. پیروان این سلسله اگرچه حنفی مذهب‌اند، امّا ارادتی تام و تمام به ائمهٔ شیعه بخصوص حضرت امام حسین علیه‌السلام دارند. شاید این رباعی معروف از معین‌الدّین چشتی بزرگ عارف این سلسله و پایه‌گذار جدّی چشتیه هند دلیل خوبی بر این ارادت باشد که گفت:

شاه است حسینؑ، بادشاه است حسین

دین است حسین دین پناه است حسین

سر داد و نداد دست در دست یزید

حقّا که بنای لاله است حسین

ابواسحاق شامی پیری به نام خواجه مَمّشاد علو دینوری داشت که با اجازهٔ وی به جهت ارشاد مردم چشت (ناحیه‌ای در خراسان قدیم و نزدیک شهر هرات و رود هریرود) از بغداد به آنجا رفت و ظاهراً از آن پس این سلسله به چشتی معروف شد. در قصبهٔ چشت، خواجه ابواحمد ابدال چشتی با وی همراه شد و پس از مرگ ابواسحاق، جانشین او گردید. بعد از خواجه ابواحمد ابدال، به ترتیب خواجه ابومحمد چشتی (متوفی ۴۱۱)، خواجه ابویوسف بن سماع (متوفی ۴۵۹)، خواجه قطب‌الدّین مودود چشتی، حاجی

شریف زندنی (متوفی ۶۱۲)، خواجه احمد بن مودود (متوفی ۵۷۷) و خواجه عثمان هارونی (متوفی ۶۱۷) در چشت و دیگر نواحی خراسان بزرگ بر مسند ارشاد نشستند. بدین ترتیب، شکل‌گیری این سلسله در چشت از قرن چهارم آغاز و تا قرن هفتم ادامه یافت و از قرن ششم به تدریج از ناحیه هرات و خراسان بزرگ به سمت شبه‌قاره گسترش پیدا کرد.

با مرگ مریدان خواجه مودود، تصوّف در چشت رو به ضعف نهاد و عده‌ای از مریدان، با ظهور ترکان غوری و جنگ و ستیز آنان، به مناطق دیگر، از جمله به شهر آجمیر در ایالت راجستان هند هجرت کردند. این شهر پس از ورود خواجه معین‌الدین سجزی چشتی، مرید و خلیفه خواجه عثمان هارونی، پایگاه چشتیه شد. خواجه معین‌الدین سلسله چشتیه را در هند بنیان نهاد و اصول و مبانی آن را در آجمیر، تدوین کرد. اگرچه به نقل از جامی، نخستین فرد از این سلسله که به هند سفر کرد، خواجه محمد بن ابوالاحمد چشتی بود که به همراه سلطان محمود غزنوی در جنگ سومنات شرکت کرد، اما سندی معتبر در دست نیست که نشان دهد وی در هند پیروانی یافته است؛ بنابراین، مؤسس و مروج اصلی سلسله چشتیه در هند، را باید خواجه معین‌الدین چشتی دانست. لازم به یادآوری است که در کنار این سلسله، سلسله‌های بزرگ و مهمی چون قادریه و نقشبندیه و سهروردیه نیز در شبه‌قاره طرفداران فراوانی دارند. قادریه سلسله‌ای است که مؤسس آن عبدالقادر گیلانی

(قرن ۶ هجری) است. فرقه نقشبندیه نیز منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۸-۷۹۱ ق) است ولی وی را نمی توان مؤسس این طریقت شمرد زیرا سنگ بنای این طریقت توسط خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ ق) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۵۰ ق) نهاده شده است. فرقه سهروردیه نیز منسوب است به شیخ ضیاءالدین سهروردی (متوفی ۵۳۹) و شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲). پیروان این طریقه اغلب در پاکستان، هند و افغانستان زندگی می کنند و شاخه های متعددی دارند. اما به نظر می رسد که جدی ترین سلسله عرفانی مسلمانان هند بخصوص تا قرن هشتم هجری را باید سلسله چشتیه به حساب آورد.

معین الدین حسن سجزی، در ۵۳۷ هجری به دنیا آمد. گفته اند که نسل وی از سادات سیستان بودند و به احتمال بسیار خود او در قصبه سجز به دنیا آمد؛ از این رو، وی را معین الدین حسینی سجزی (سیستانی) نیز می خوانند. همچنین به دلیل سکونت و وفات معین الدین در اجمیر به او اجمیری نیز گفته اند.

معین الدین در نوجوانی پدر خود، غیاث الدین، را از دست داد و از او باغ و آسیابی به ارث برد. علت ورود او را به سلک صوفیان، مواجهه اش با مجذوبی به نام ابراهیم قُندوزی دانسته اند. گفته شده است غارت سیستان به دست ترکان غُز او را به مراقبه و تأمل در خود واداشت و سرانجام به عرفان کشاند.

پس از این تحوّل روحی، معین‌الدّین اموال خود را بین مستمندان تقسیم کرد و برای تحصیل علوم دینی به عراق رفت و در مدّت کوتاهی از علمای دین محسوب گردید. وی در یکی از سفرهایش به هارون، از توابع نیشابور، با خواجه عثمان هارونی (متوفی ۶۱۷)، از خلفای چشتیه، دیدار کرد و به حلقهٔ مریدانش پیوست.

معین‌الدّین بیست سال، در سفر و حضر، ملازم خواجه عثمان هارونی بود. خواجه عثمان به مریدی او مباهات می‌کرد و به‌وی لقب محبوب‌الله داد و همچنین معین‌الدّین را خلیفهٔ خود کرد.

معین‌الدّین در سفرهای خود با مشایخ بزرگی چون نجم‌الدّین کبری، عبدالقادر گیلانی، ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی و ابوسعید تبریزی دیدار کرد. او همچنین آرامگاه مشایخی چون ابوالحسن خرقانی در خرقان، خواجه عبدالله انصاری در هرات و احمد خضرویه را در بلخ زیارت کرد و در مسیر خود به‌هند، مدّتی در شهر لاهور و در جوار مقبرهٔ هجویری (متوفی ح ۵۶۱) اقامت گزید و به تفکّر و عبادت مشغول شد. پس از آن، مدّتی در دهلی ساکن شد و از آنجا به اجمیر رفت و بسیاری از هندوها را مسلمان کرد.

ورود خواجه معین‌الدّین به شهر اجمیر هند در سال ۵۶۱ هجری قمری بود و وی پس از سفرهای طولانی، سرانجام به اجمیر آمد و طبق سنّت پایه‌گذاران سلسلهٔ چشتیه که برای فعالیت‌های خود، به‌جای مراکز مهمّ قدرت سیاسی در ایران و آسیای مرکزی، شهرهای دور افتاده را انتخاب می‌کردند وی نیز اجمیر را برای

مرکز تبلیغ خود برگزید و کم‌کم تعداد بسیاری به‌این سلسله گرویدند. در قرن هفتم، مراکز دیگری نیز کم‌کم به‌این سلسله پیوستند که از جمله می‌توان به‌ناگور (در راجستان هند) با حضور حمیدالدین صوفی سعیدی ناگوری (صاحب ملفوظات سرورالصدور و نورالبدور) و یکی از مریدانش به‌نام خواجه حسین ناگوری و شهر دهلی با حضور قطب‌الدین بختیار کاکای اشاره کرد که از مراکز مهم تصوف چشتی شدند.

بعد از قطب‌الدین بختیار، بزرگانی چون شیخ بدرالدین و شیخ فریدالدین گنج‌شکر در اجوده‌ن (در پاک پتن شریف پاکستان)، خواجه نظام‌الدین اولیاء در دهلی و دو خلیفه وی (شیخ سراج‌الدین و برهان‌الدین غریب) در بنگال و دکن، بر گسترش عرفان و زبان فارسی و تعالیم نبوی و اسلام پاک بسیار کوشیدند.

بعدها با ظهور عارفان بزرگی چون شیخ نصیرالدین محمود، معروف به چراغ دهلی در دهلی، و سید محمد گیسودراز و اخلاف وی در نواحی دکن، این سلسله به‌اوج معنوی خود رسید تا سهم مشایخ چشتیه در ترویج اسلام در شبه‌قاره، به‌عنوان اصلاحگران اجتماعی و مبلغان ارزش‌های اسلامی، بسیار درخور توجه و اهمیت باشد. اما با مرگ چراغ دهلی، این اعتلا رو به انحطاط و زوال نهاد و دیگر عارف بزرگی ظهور نکرد. تا دوره شیخ نصیرالدین این سلسله دارای نظامی متمرکز بود که همه امور سلسله، شامل فعالیت‌های روحانی و معنوی و تربیت مریدان و

امور معیشت آنان متوجه یک مرکز بود که از همین مرکز، خواه دهلی و خواه اجمیر، خلفایی برای ارشاد مردم به دیگر نواحی هند فرستاده می‌شد. بعد از شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، به دلیل عدم تمایل وی در سپردن خرقه به مریدان، سجاده‌نشینی دهلی از مرکزیت افتاد و هر خلیفه و سجاده‌نشین به طور مستقل عمل کرد و همین تشتت و بی‌برنامگی سبب ضعف این سلسله شد. نکته قابل توجه دیگر آن که از زمان خواجه معین‌الدین چشتی تا بعد از مرگ شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، هیچ قطبی فرزند خود را به جانشینی تعیین نمی‌کرد، اما پس از آن سجاده‌نشینی موروثی شد و همین امر سبب کاهش اعتقاد مردم به این سلسله شد. لازم به ذکر است که بزرگانی چون نظام اولیاء و نصیرالدین چراغ دهلی حتی تن به ازدواج نداده بودند پس از فوت‌شان خانقاه‌شان توسط خواهرزاده‌هایشان اداره می‌شد.

نکته بسیار تا بسیار مهم دیگر آن که تا زمان نصیرالدین چراغ دهلی، اقطاب بزرگ در میان مردم نفوذ معنوی داشتند و کمتر به حکام و سلاطین اعتنا می‌کردند و گرچه غالباً فقیر بودند، خانقاه‌شان مأوای مردم بود. در این دوره، حتی دست ارادت به شیخی دادن و با پیران هم صحبت شدن از افتخارات غالب امرا و حکام زمان بود؛ اما از دوره بعد از نصیرالدین چراغ دهلی روش تغییر کرد و این امر با طبیعت صوفیانه چشتیه - که معتقد بود فعالیت سلسله باید دور از مراکز قدرت سیاسی باشد - تعارض

داشت. البتّه باید قبول کرد که سلسله‌های فرعی ایجاد شده بعد از خواجه معین‌الدّین نیز در کاهش قدرت این سلسله بی‌تأثیر نبودند که به هر حال هر یک از شاخه‌های فرعی بخشی از این رودخانه بزرگ و خروشان را متوجّه خود می‌کردند و سبب شاخه شاخه شدن این سلسله و ایجاد سلسله‌های فرعی می‌شدند. به‌عنوان مثال بعد از فوت خواجه معین‌الدّین چشتی دو تن از مریدان وی دو سلسله تأسیس کردند: شاه عبداللّه کرمانی (متوفّی ۶۵۸) سلسله کرمانیه را در بنگال و پیرکریم سیلونی (متوفّی ۶۶۳) سلسله کریمیه را در سیلون بنیان گذاشتند. فریدالدّین گنج‌شکر نیز شاخه سوّمی، به‌نام فریدیه، را بنیان نهاد که از آن دو اهمّیت بیشتری داشت. پس از مرگ فریدالدّین، پیروان دو تن از خلفای وی، نظام‌الدّین اولیاء ملقّب به محبوب الهی در دهلی و علاءالدّین علی‌بن احمد صابر در کلیر، این شاخه را به دو شعبه نظامیه و صابریه تقسیم کردند. هرچند این دو شعبه نیز انشعاب‌هایی دارند، اما مردم آنها را به‌نام دو شاخه اصلی، نظامیه و صابریه، می‌شناسند. برخی از معروف‌ترین شاخه‌های فرعی چشتیه نیز عبارت‌اند از:

مخدومیه، منسوب به شیخ جلال‌الدّین کبیر پانی‌پتی (متوفّی ۷۶۵).

حسامیه، منسوب به حسام‌الدّین مانیکپوری (متوفّی ۸۸۲).

حمزه شاهیه، منسوب به شیخ حمزه.

فخریه، منسوب به فخر جهان دهلوی (متوفّی ۱۱۹۹)؛

نیازیه، منسوب به شاه نیاز احمد بریلوی (متوفّی ۱۲۵۰)، از

شاخه فخریه نظامیه.

امدادیه، منسوب به حاجی امدادالله (متوفی ۱۳۱۷)، که در مکه
مجاور بود.

تا قرن هشتم هجری عمده‌ترین خانقاه‌های چشتیه در اجمیر و
دهلی و اجودهن قرار داشتند و در ایالت‌های دیگر هند نیز
به تدریج خانقاه‌هایی تأسیس شد که مهم‌ترین آنها این خانقاه‌ها را
می‌توان نام برد:

۱. خانقاه بنگال، که توسط شیخ سراج‌الدین (متوفی ۷۵۸) معروف
به‌اخ‌سراج، از مریدان شیخ نظام اولیاء تأسیس شد. اخ‌سراج
سراج‌الدین از نوجوانی از بنگاله به‌دهلی آمده بود و در
خدمت خانقاه نظام اولیاء بود ولی از دانش چندان بهره‌ای
نبرده بود و بنا به‌اصرار و سفارش مولانا فخرالدین زرّادی
درس را فراگرفت و در روزگار پیری نظام اولیاء به‌همراه لقب
اخ‌سراج که در عرفان جایگاهی والا دارد و به‌عنوان یکی از
خلیفه‌های او روانه بنگال می‌شود. با آمدن شیخ سراج این
خانقاه به‌صورت یکی از مراکز عمده سلسله چشتیه درآمد و
توجه بسیاری از مریدان و مردم و امرا را نیز به‌خود جلب کرد
و بعدها سبب ایجاد خانقاه‌هایی دیگر نیز در این ایالت شد و
بسیاری از امیران نیز دست ارادت به‌شیخ سراج‌الدین دادند.
شیخ علاءالحق پدر نورقطب عالم پندوی بزرگ خلفای شیخ
سراج اخ‌سراج به‌حساب می‌آمد.

۲. خانقاه دکن که توسط برهان‌الدین غریب و سید محمد گیسودراز این سلسله در دکن و در جنوب هند به مردم معرفی شد و سبب تأسیس خانقاه‌هایی دیگر نیز در جنوب هند شد.

۳. خانقاه گجرات توسط دو تن از مریدان خواجه قطب‌الدین بختیار، به نام‌های شیخ محمود و شیخ حامدالدین احمد نهرواله ایجاد شد. ضمن آن که در زمان شیخ نظام‌الدین اولیاء بسیاری از مریدان وی به گجرات می‌رفتند و به‌ویژه به‌کوشش علامه کمال‌الدین و شیخ کبیرالدین ناگوری و سید کمال‌الدین قزوینی، سلسله چشتیه در این منطقه بیش از پیش گسترش یافت و مراکز و خانقاه‌هایی برای جذب مریدان در آنجا تأسیس شد.

۴. خانقاه مألوه نیز توسط سه تن از خلفای شیخ نظام‌الدین اولیاء، به نام‌های شیخ وجیه‌الدین یوسف، شیخ کمال‌الدین و مولانا مغیث‌الدین، سلسله چشتیه رواج یافت و به‌ساخت خانقاه‌هایی در آنجا منجر شد.

ذکر این نکات بیشتر از آن جهت قابل اعتناست که به‌حضور این سلسله و شاخه‌های فرعی آن در سرزمین بنگال نیز اشاره شده است. بخصوص حضور شاه عبدالله کرمانی و سلسله کرمانیه در بنگال و در قرن بعد حضور شیخ سراج‌الدین عثمان در آن که منجر به تأسیس خانقاه بنگال نیز شد از آن جمله است. چرا که خانقاه پندوه نیز از خانقاه‌هایی بود که زیر نظر خانقاه بنگال اداره می‌شد و

این عارف پارسا - صاحب انیس الغربا - نیز در این خانقاه مردم را ارشاد می‌فرمود.

در مورد صوفیان و عارفان پندوه باید گفت که این سرزمین پیش از روزگار شیخ علاءالحق و پسرش نور قطب عالم، نیز سرزمین عرفا و صوفیان بوده و تقریباً چند دهه قبل از شیخ علاءالحق پندوی اخوان شیر دل حق صاحب که وی نیز از صوفیان چشتی نظامی بود در آن شهر به ارشاد مردم می‌پرداخت. وی در تاریخ ۹ صفر ۷۶۳ ق به دیدار حق شتافت. علاوه بر شیخ علاءالحق پندوی چشتی (متوفی یکم رجب ۸۰۰ ق) و پسرش نور قطب عالم پندوی (متوفی ۱۸ ربیع‌الثانی ۸۱۸ ق) عارفان و صوفیان دیگری نیز در پندوه می‌زیستند که حضرت شیخ علاءالدین لاهوری (متوفی ۲۷ رجب ۷۹۷ ق) و حضرت شیخ عبدالحق چشتی (متوفی ۱۴ شوال ۸۴۶ ق) و حضرت شیخ علاءالحق پندوی (متوفی ۲۶ رجب ۸۸۸ ق) از آن جمله‌اند. ضمن آن که نسل عارفان و صوفیان این دیار تا قرون اخیر نیز باقی‌ست و از جمله صوفیان چشتی نظامی پندوه در قرن سیزدهم هجری می‌توان به حضرت مولانا غریب شاکر آزاد (متوفی ۱۱ محرم ۱۲۶۷ ق) اشاره کرد.^۱

درباره آداب و تعلیمات چشتیه باید گفت که این سلسله در مجموع سلسله‌ای است که به آسانی مرید می‌پذیرد و در این مسیر

۱. رک: به کتاب تذکرۃ الصلحاء به اهتمام مولوی نظام‌الدین حسین نظامی، مطبع نظامی (چاپ سنگی)، بدایون، ۱۳۳۰ هجری قمری.

دشواری و رنج را به‌مردان تحمیل نمی‌کند و همین یکی از دلایل تمایل فراوان مردم به‌این سلسله در هند بوده است. اگرچه بعضی از اقطاب، مانند بابا فرید گنج‌شکر، روش غیابی را مردود دانسته‌اند، اما بعضی دیگر، مانند سید محمد گیسودراز، معتقد بودند که لازم نیست مرید و طالب، مرشد و پیر را زیارت کنند، بلکه غیابی هم می‌توان با وی بیعت کرد. در گذشته برای ورود به‌این سلسله آداب دیگری نیز وجود داشت، از جمله مرید می‌بایست مدّت‌ها در خانقاه در خدمت شیخ می‌بود و اعمالی هم که جنبه ریاضت داشت، انجام می‌داد، اما به‌مرور زمان این قبیل آداب دگرگون شد. در این سلسله وقتی سالک قدم در سیر و سلوک می‌گذارد، ابتدا باید توبه و خود را از معاصی «تخلیه» کند تا شایستگی آن را داشته باشد که نفس را به‌حلیه عبادت آراسته سازد.

طبق آداب چشتیه مرید سه درجه دارد: مرید سالک، مرید واقف و مرید راجع. مرید سالک راه معرفت را بدون وقفه طی می‌کند، اگر وقفه‌ای در این راه ایجاد شود، وی را واقف می‌خوانند و چنانچه این وقفه را با توبه همراه نسازد و بر آن استمرار ورزد، به‌او راجع می‌گویند. در گذشته مشایخ چشتیه کمتر فرزندان خود را به‌خلافت می‌نشانند و بیعت با مرده و بیعت با خضر، که بعدها کم و بیش معمول شد، مردود بود. به‌درویشانی هم که دست ارادت به‌شیخی نداده بودند، می‌گفتند که «در پلّه کسی ننشسته است». بیعت دوّم مریدی که با دو پیر بیعت می‌کرد، معتبر نبود، زیرا مرید

می‌بایست به یک حلقه متصل باشد.

تا زمان شیخ نصیرالدین چراغ‌دهلی آداب خرقه‌پوشی بسیار مهم بود و سعی می‌شد خرقه را، که میراث مقدس خواجه‌گان چشت بود، به جوانان ندهند و از خرقه‌بازی به شدت جلوگیری می‌شد. برای خرقه، اصلی الهی قائل بودند و منشأ آن را به شب معراج می‌رساندند که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم خرقه فقر را از خدا دریافت کرد و سپس آن را، که امانت و سرّ الهی بود، به علی علیه‌السلام پوشاند. از نظر آنان هیچ شجره طریقتی نیست که به علی علیه‌السلام نپیوندد. برای حضرت علی دو نوع خلافت قائل‌اند: ظاهری یا صغری و باطنی یا کبری. در این سلسله خرقه ارادت، بر خلاف خرقه تبرک، به هر مریدی داده نمی‌شد، مگر مریدانی که تابع اراده شیخ بودند و از دستور مراد خود ذره‌ای سرپیچی نمی‌کردند. به این نوع خرقه، که از جانب خدا بر دل پیر ملهم می‌شد و از همه معتبرتر بود، خرقه خلافت رحمانی می‌گفتند. گاهی هم پیر به مرید، بر اثر اجتهاد و عمل نیک او، خرقه می‌داد، که آن را خرقه اجتهاد می‌نامیدند. بر اثر توصیه و به‌عنوان تبرک نیز به فردی خرقه داده می‌شد، که چندان اعتباری نداشت.

در سلسله چشتیه، شریعت مقدّم بر طریقت است و نه تنها مریدان بلکه مرشد هم باید تمام واجبات و فرائض دینی و حتّی مستحبات شرعی را با دقّت به‌جا آورد. افزون بر این، مرید باید طبق دستور مرشد اذکار و اوراد ویژه‌ای را در اوقات خاص،

به صورت خفی یا جلی، بر زبان جاری سازد. این اوراد از شیخی به شیخ دیگر و از مریدی به مرید دیگر متفاوت است. مشایخ چشتیه، طبق سنتی، غالباً این اذکار را به رسول اکرم^ص نسبت می دهند و معتقدند که آن حضرت آنها را به علی علیه السلام تعلیم داده است. گرچه ذکر «لا اله الا الله» افضل و اولی از دیگر ذکرهاست، اما به آن اکتفا نمی شود. به دستور پیر، گاهی مرید باید ذکر خاصی را هر روز هفتاد بار تکرار کند و برای هر وقت نیز ذکر معینی توصیه می شود. تعلیم ذکر از همان زمانی که طالب بیعت می کند شروع می شود. ابتدا ذکر از راه تلقین و در خلوت انجام می گیرد و سپس طبق دستور، مرید بعد از نماز یا در ساعاتی خاص اورادی می خواند. در گذشته، اذکار منظومی به زبان فارسی، خصوصاً در حوالی دکن، در مجالس عمومی و خصوصی خوانده می شد.

گرچه بعضی از بزرگان چشتیه مراقبه را مقدم بر ذکر می دانند، ولی اصل آن است که نخست مرید را با اذکار و دعاها گوناگون و اوراد خاصی به جوش و خروش درآورند، سپس او را به حال مراقبه و تفکر وا دارند. مراقبه، که بعد از مجاهده است، خود مقدمه ای برای مشاهده و مکاشفه است. برای مراقبه ۳۶ نوع برشمرده اند، از جمله مراقبه حضور، مراقبه قلبی و مراقبه قربت. بعضی از انواع مراقبه در این سلسله بی شباهت به برخی از اعمال مرتاضان هندی نیست، چنان که در حالت های مختلف مراقبه، گاهی مرید صورت نوشته «لا اله الا الله» یا اسم «الله» و حتی صورت

شیخ را در خیال خود مجسم و پیوسته به آن توجه می‌کند تا حال غیبت به او دست دهد. در حال مراقبه، سالک در حالت سکون و تفکر با چشمان بسته می‌نشیند و فقط به باطن نظر می‌کند. از نظر بعضی پیران این سلسله، مراقبه از ذکر مهم‌تر است، زیرا ذکر، کار زبان است، اما مراقبه عمل دل و درون است.

از آداب بسیار متداول این سلسله و سنت پیران چشتیه، سماع است که در هند به سبب شرایط مساعد آنجا، رشد بیشتری پیدا کرد و یکی از اصول مهم تعلیمات و آداب این سلسله شد. ابوالاحمد ابدال چشتی، ابویوسف چشتی، خواجه شریف زندنی، شیخ قطب الدین بختیار کاکلی، شیخ نظام الدین اولیاء، شیخ علی احمد صابر و بسیاری دیگر از مشایخ چشتیه به سماع اعتقاد داشتند و آن را یکی از اصول طریقت می‌دانستند. برخی از آنان، از جمله شیخ نظام الدین اولیاء، برای سماع شروطی قائل شده‌اند. شاگرد وی، برهان الدین غریب، نیز روش خاصی در سماع ابداع کرد که به روش برهانی معروف شد. امروزه در بسیاری از مراکز و خانقاه‌های چشتیه، به طور خصوصی یا عمومی، به ویژه در اعیاد و ایام غُرس (سالگرد وفات مشایخ)، مجالس سماع برپا می‌شود و قوالان در حضور مشایخ، غالباً اشعار عرفانی یا ابیاتی در مدح اهل بیت علیهم السلام می‌خوانند و ساز می‌زنند. اکثر مجالس سماع و قوالی همراه با ولیمه است.

یکی از عوامل گسترش زبان فارسی در شبه قاره، سلسله چشتیه

و آثار متعدد آن است. این آثار به چند بخش تقسیم می شوند: ملفوظات (سخنان مشایخ)، مکتوبات (نامه های مشایخ)، تألیفات در باره آداب و اعمال عرفانی، تذکرها و شرح احوال مشایخ، و آثار منظوم.

ملفوظات

از مهم ترین آثار ادبی چشتیه در شبه قاره به شمار می روند. طبق سنتی، مریدان برجسته در مجالس پیران خود حضور می یافتند و سخنان آنان را یادداشت می کردند. این ملفوظات، علاوه بر جنبه ادبی و عرفانی، از نظر تاریخی نیز حائز اهمیت و بیانگر افکار و اعمال مشایخ چشتیه اند. از جمله این ملفوظات است: انیس الارواح یا انیس دولت، کلمات خواجه عثمان، که از قدیم ترین ملفوظات موجود و منسوب به خواجه عثمان هارونی است و خواجه معین الدین چشتی، خلیفه وی، آن را گردآورده است؛ دلیل العارفین، سخنان خواجه معین الدین چشتی، که خواجه قطب الدین بختیار آنها را به صورت کتابی تدوین کرده است؛ فوائد السالکین، سخنان خواجه قطب الدین بختیار، که بابا فرید الدین گنج شکر آنها را گردآورده است؛ اسرار الاولیاء، ملفوظات بابا فرید، که یکی از مریدان وی به نام بدر اسحاق آنها را گردآوری کرده است؛ فوائد الفواد، که یکی از مهم ترین ملفوظات موجود از امیر حسن دهلوی، شاعر معروف پارسی گوی هند و مرید خواجه نظام الدین اولیاء، است که سخنان پیر خود را گردآورده است؛ افضل الفوائد، سخنان خواجه نظام الدین، که امیر خسرو دهلوی آنها را جمع کرده است؛ سرور الصدور و نور البدور

سخنان صوفی حمیدالدین ناگوری که نوه‌اش شیخ فریدالدین آن را گردآورده است، خیرالمجالس، از شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی، که شاعری به نام حمید قلندر آنها را گردآوری کرده است؛ جوامع الکلم، از ملفوظات سید محمد گیسودراز، که آن را فرزند و مریدش، سید محمد اکبر حسینی، جمع‌آوری کرده است. به‌طور کلی، گردآوری ملفوظات، که بیشتر به فارسی بود، پس از پایان دوره اعتلای چشتیه و تا این اواخر، روشی معمول بود، اما به تدریج گردآوری ملفوظات به زبان فارسی از رونق افتاد و در قرون اخیر اگر هم ملفوظاتی باشد بیشتر به زبان اردوست.

مکتوبات

برخی از این مکتوبات عبارت‌اند از: صحائف السلوک، رقعات منسوب به شیخ نصیرالدین چراغ‌دهلی؛ بحرالمعانی، نامه‌های محمد بن نصیرالدین جعفر مکی مرادآبادی؛ مکتوبات اشرفی، نامه‌های سید اشرف جهانگیر سمنانی؛ مکتوبات عبدالقدوس گنگوهی و مکتوبات کلیمی، از شیخ کلیم الله جهان‌آبادی.

درباره آداب و اعمال عرفانی نیز کتاب‌ها و رساله‌های متعددی تألیف شده، که از آن جمله است: رساله‌ای در تصوف از معین‌الدین چشتی، ملهمات شیخ جمال‌الدین هانسوی، مخ‌المعانی امیرحسن دهلوی، و اصول السماع فخرالدین زرّادی در شرح مجالس سماع.

تذکره‌ها

سیرالاولیاء، نوشته میرخورد، قدیم‌ترین تذکره مشایخ متقدم چشتیه در قرن هشتم است که در ۱۳۵۷ ش در لاهور چاپ شد و در اواخر قرن سیزدهم خواجه گل محمد احمدپوری بر آن تکمله نوشت؛ سیرالعارفین، از جمالی دهلوی، که در ۱۳۱۱ ق در دهلوی به چاپ رسید؛ رساله احوال پیران چشت، از بها معروف به راجا؛ سیرالاقطاب، اثر هدیه بن عبدالرحیم چشتی عثمانی، که در ۱۳۳۱ ق در لکهنو منتشر شد؛ روضة الاقطاب از محمد بولاق؛ و مناقب فخریه از میرشهاب‌الدین نظام از این جمله‌اند.

آثار منظوم مشایخ چشتیه:

دیوان‌هایی به خواجه معین‌الدین چشتی و خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی نسبت داده‌اند که البته در صحت انتساب آنها تردید وجود دارد؛ دیوان جمال‌الدین هانسوی، که قدیم‌ترین اثر منظوم عارفی چشتی در هند است؛ دیوان مسعود بک؛ تحفة النصائح، از یوسف گدا؛ و دیوان نیاز از شاه نیاز احمد را می‌توان از آثار منظوم مشایخ چشتیه هند به‌شمار آورد.

با این شرح و مقدمه باید انیس‌الغربا را در شمار آثار عارفی از سلسله چشتیه به حساب آورد و همین تسلط خوب وی در ادب و شعر پارسی دلیل محکمی است که این سلسله و طایفه چه فراوان خدمت‌هایی به زبان فارسی و عرفان اسلامی کردند که جا دارد در همین جا از استاد ارجمند زبان و ادب فارسی در کلکته و سرزمین

بنگال غربی دکتر غلام سرور به خاطر سعی و اهتمام‌شان در معرفی این اثر ارزشمند از طرف خود و رایزن محترم فرهنگی آقای دکتر کریم نجفی که همواره در چاپ این آثار تلاش و سعی وافر دارند، سپاس و تشکر کنم. اجرشان مأجور و سعی‌شان مشکور و پاداش‌شان با حضرت رحمانی در بهشت جاودانی. انشاءالله.

و حرف آخر آن که به قول صاحب انیس الغربا:

خوش گفت آن که گفت:

عشق کاریست پرخطر، گویی در میدان عشق همین سر است،
در بزم عاشقان جان تحفه محقر است. فرد و مجرد شدن از غیر
دوست راهی مختصر است... والسلام.

علی رضا قزوه

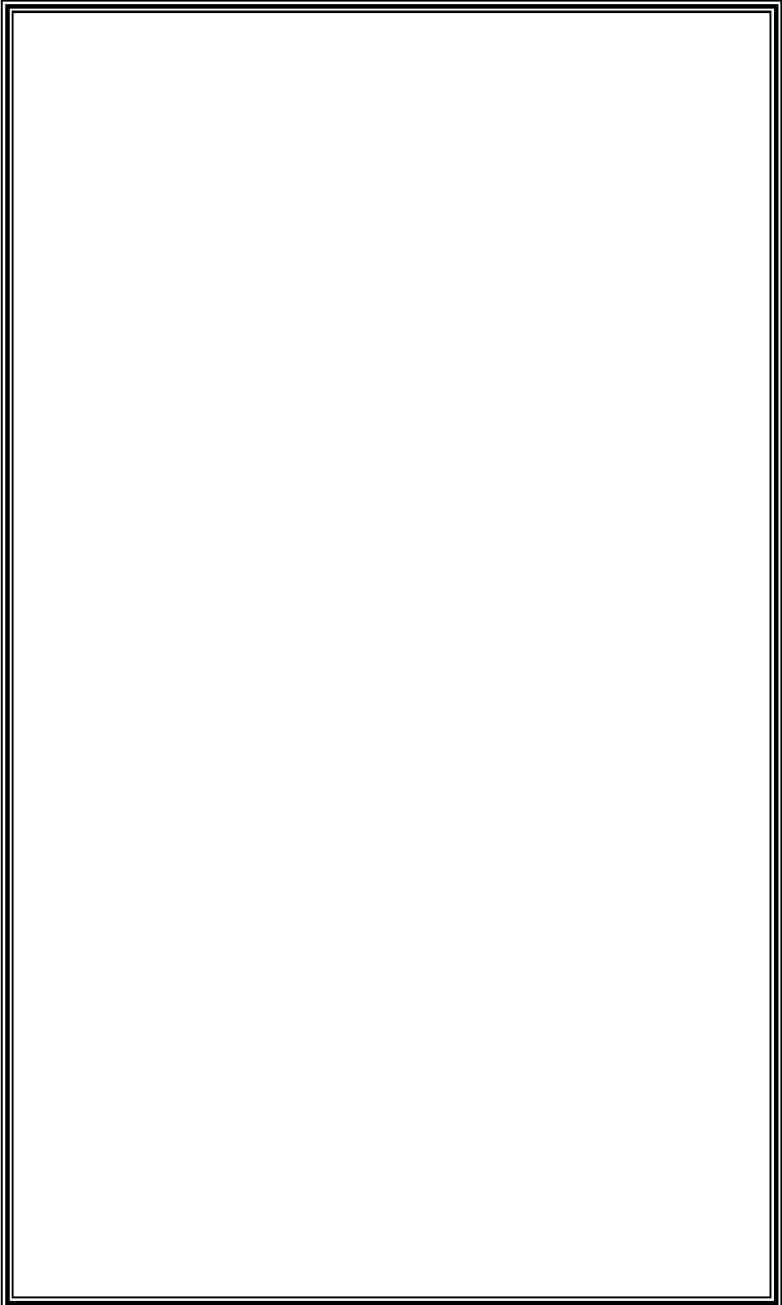
مدیر مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو

فروردین ماه ۱۳۸۹

منابع

۱. احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۶۲-۱۳۷۰ ش.
۲. تذکرة الصلحاء به اهتمام مولوی نظام‌الدین حسین نظامی، مطبع نظامی (چاپ سنگی)، بدایون، ۱۳۳۰ هجری قمری.
۳. حامد بن فضل‌الله جمالی دهلوی، سیرالعارفین، چاپ سنگی دهلی ۱۳۱۱.
۴. حسن بن علی حسن دهلوی، فوائد الفوائد: ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیاء بدایونی، تصحیح محمد لطیف ملک، چاپ محسن کیانی، تهران ۱۳۷۷ ش.
۵. خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، ج ۱، دهلی ۱۹۸۰.
۶. داراشکوه بابر، سفینه‌الاولیا، کانپور ۱۳۱۸.
۷. سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران ۱۳۴۴ ش.
۸. سید اکبر بن سید محمد سیدبری، کتاب العقاید، چاپ سید عطا حسین، چاپ سنگی حیدرآباد، دکن ۱۳۶۶.
۹. شریف احمد شرافت نوشاهی، شریف‌التواریخ، ج ۱: تاریخ‌الاقطاب، گجرات ۱۳۹۹/۱۹۷۹.
۱۰. صباح‌الدین عبدالرحمان، بزم‌صوفیه، چاپ مسعود علی صاحب ندوی، اعظم گره ۱۳۶۹/۱۹۴۹.
۱۱. ضیاء‌الدین نخشی، سَلک‌السُّلُوک، چاپ غلامعلی آریا، تهران ۱۳۶۹ ش.
۱۲. عارف نوشاهی، فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد ۱۳۶۵ ش.

۱۳. عبدالحق دهلوی، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، چاپ علیم اشرفخان، تهران ۱۳۸۳ ش.
۱۴. عبدالرحمان بن احمد جامی، نفحات الانس، چاپ محمود عابدی، تهران ۱۳۷۰ ش.
۱۵. غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیا، کانپور ۱۳۳۲/۱۹۱۴.
۱۶. غلامعلی آریا، طریقه چشتیه در هند و پاکستان، تهران ۱۳۶۵ ش.
۱۷. کلیم الله جهان آبادی، کشکول کلیمی، چاپ ملک محمد اقبال، راولپندی ۱۹۷۸/۱۳۹۸.
۱۸. لعل بیگ بن شاه قلی سلطان لعلی بدخشی، ثمرات القدس من شجرات الانس، کمال حاج سید جوادی، تهران ۱۳۷۶ ش.
۱۹. محمد بن مبارک میرخورد، سیرالاولیاء در احوال و ملفوظات مشایخ چشت، لاهور ۱۳۵۷ ش.
۲۰. محمد بن یوسف گیسودراز، مکتوبات، چاپ سید عطا حسین، حیدرآباد، دکن ۱۳۶۲.
۲۱. محمد قاسم بن غلامعلی فرشته، تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)، [لکهنو]: مطبع منشی نولکشور، [بی تا].
۲۲. محمد مشهدی نوش آبادی، مقاله دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲۳. معین الدین چشتی، دلیل العارفین، ترتیب و تبویب خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی، چاپ حافظ محمد عبدالاحد، چاپ سنگی، دهلی ۱۳۱۱.
۲۴. هدیه بن عبدالرحیم چشتی عثمانی، سیرالاقطاب، لکهنو ۱۳۳۱/۱۹۱۳.



مقدمه

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
ایالت بنگاله در هند در تاریخ عرفان اسلامی اهمیّت فراوانی دارد.
این امر محقق است که قبل از آمدن مسلمانان، تاجران و عارفان
به‌دیار بنگاله وارد شده دین حق را در میان اهالی منطقه تبلیغ
نموده بودند و به‌سبب مساعی جمیله آن بزرگان دین و عارفان
اسلامی دین اسلام در بنگاله رواج یافت و در مدّت کوتاهی خیلی
به‌روز شد.

سلسله چشتیه که یکی از موقرترین و مشهورترین سلاسل
عارفان در هند بود در بنگاله به‌دست حضرت اخی سراج عثمان
مرید و خلیفه ارشد حضرت نظام‌الدین اولیا رواج یافت و در
تبلیغ دین حق نقش مهمّی ایفا نمود. حضرت علاء‌الحق پندوی و
حضرت نور قطب عالم پندوی خانقاه چشتیه را در پندوه احداث
نمودند و به‌سبب تعلیمات خود به‌زودی در سراسر هند به‌شهرت و
مقبولیّت نایل آمدند. حضرت نور قطب عالم یکی از برجسته‌ترین
عارفان و فاضلان وقت بودند که شمع رشد و هدایت را نه فقط در
پندوه بلکه در سراسر هند فروزان نگه داشتند.

احوال حضرت نور قطب عالم

شیخ نورالحق و الدّین معروف به شیخ قطب عالم صاحبزاده بزرگ حضرت علاءالحق پندوی یکی از ممتازترین صوفیای بنگاله بود که در اوّل نصف پانزدهم میلادی در پندوه (فعلاً ضلع نودیه، بنگالہ غربی، هند) به دنیا آمد^۱. بنا به گفته غلام حسین سلیم مؤلف ریاض السلاطین، حضرت نور قطب عالم هم درس غیاث الدّین اعظم شاه بود که بعد از درگذشت پدرش، سکندر شاه بر تخت شاهی بنگاله جلوه افروز شد^۲. بعد از تحصیلات در خانقاه پندوه به خدمت جاروب کشی و جمع آوری هیزم پرداخت و به حکم پدرش حدوداً چهار سال کوزه آب بر سر برداشته به زنان رساند تا زحمتی نکشند^۳. به سبب اطاعت و فرمانبرداری و خدمات ارزنده، خیرخواهی و دستگیری محبوب نظر و مقبول خاطر پدرش و تمام ساکنین خانقاه گشت. خوارق و عادات حضرت نور قطب عالم با فضای عرفانی خانقاه آنقدر هم آهنگ شده بود که چون برادرش اعظم خان که به عهده وزارت رسید، استخدام درباری به او تقدیم کرد، وی هیچ رغبتی برای سمت دولتی نشان نداد^۴.

۱. شیخ نور قطب عالم نورالدّین احمد و نورالحق نام و لقب اوست پور و خلیفه شیخ علاءالحق که خلیفه شیخ اخی سراج است. رک: محمد غوثی، گلزار ابرار، شماره نسخه ۲۵۹، برگ ۳۴ (الف)، انجمن آسیای کلکته.
۲. ریاض السلاطین، بی آئی سیریز، انجمن آسیائی کلکته، ص ۱۱۱.
۳. محمد غوثی، گلزار ابرار، شماره نسخه ۲۵۹، برگ ۳۴ (الف).
۴. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار، ص ۱۴۸؛ عبدالرحمن چشتی، مرآة الاسرار، سوسایتی کلکسیون، انجمن آسیائی، کلکته، شماره نسخه ۳۶۴، برگ ۵۴۵ (الف).

بعد از وفات حضرت علاءالحق پندوی، حضرت نور قطب عالم بر سجادۀ رشد و هدایت متمکن شد و در اتباع پدرش ترویج و اشاعت دین حنیف و خدمات خیرخواهی را مقدم داشت. به زودی خانقاهش مرکز علوم اسلامی و ایقان عرفانی قرار گرفت و محصلان و شاگردان و مریدان و ارادتمندان گرداگرد وی جمع شدند و مدتی دراز در خدمت پیر و مرشد منزل‌های سلوک و معرفت طی نمودند. شکی نیست که حضرت نور قطب عالم با مساعی جمیله خود سلسله چشتیه نظامی را در ارض بنگاله به اوج رساند. شیخ حسام‌الدین مانکپوری (م: ۱۴۷۷ م) که اجل خلیفه حضرت نور قطب عالم بود مدتی دراز در خدمت شیخ به سربرد و از محضرش اکتساب فیض نمود. گذشته از او، شیخ کاکو لاهوری (م: ۱۴۱۶ م) و شمس‌الدین اجمیری (م: ۱۴۷۶ م) و بیشتر عرفای مشهور و معروف زمان پیش وی زانوی تلمذ ته کردند.^۱ صاحبزادگان او شیخ رفقة‌الدین و شیخ انور و نبیره‌اش شیخ زاهد (پسر شیخ رفقة‌الدین) درس‌های علوم ظاهری و باطنی نزدیک او یاد گرفتند و بعد از درگذشتن حضرت نور قطب عالم وظیفه هدایت و ارشاد را ادامه دادند. بیشتر شاگردان وی به نقاط مختلف هند چه بنگاله و بهار و چه جونپور و ردولی معارف وی را گسترش دادند و در کارهای تبلیغ دین اسلام مشغول

1. M.A. Rahim, Social and Cultural History of Bengal, Vol. I, Karachi 1963, p. 119.

گشتند^۱. در تذکره مذکور است که شیخ احمد عبدالحق (م: ۱۴۳۴ م) اولین بنیان گذاران خانقاه ردولی برای دیدارش به پندوه تشریف آورده بود^۲. شیخ اشرف جهانگیر سمنانی خلیفه ارشد حضرت علاءالحق پندوی همیشه با نور قطب عالم با صمیمیت قلب و ملاطفت تام رفتار می کرد و وی را قطب عالم عهد خود قرار داد^۳.

تا وقتی که زمام دولت در دست غیاث الدین اعظم شاه ماند حضرت نور قطب عالم وظیفه ارشاد و تبلیغ را به راحتی انجام داد. ولی بعد از درگذشتن آن پادشاه عادل و کریم و خوش خصال در سال ۸۱۴ هـ/ ۱۴۲۱ م زمام اختیار به دست راجه گنیش رسید که از اثر و رسوخ خانقاه پندوه خیلی ترسان و متفَر بود، در نتیجه بغض و عداوت وی علیه مسلمانان بالعموم و خانقاه پندوه بالخصوص در سراسر بنگاله بسیاری از اهل عرفان و علمای عظام به قتل رسیدند^۴. وضعیّت سیاسی و معاشرتی آنقدر بد و ناگفتی شد که حضرت نور قطب عالم هم بی قرار گشت و نامه ای بنام سید ابراهیم شرقی والی جونپور ارسال داشت تا مسلمانان را از جور و تظلم حاکم جابر نگهداری بکند. تقاضای دیگر به خدمت حضرت سید اشرف

۱. خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، جلد اول، دهلی ۱۹۵۲، ص ۲۰۳.

2. Syed Athar Abbas Rizvi, A History of Sufism in India, Vol. I, Delhi 1968, p. 270.

۳. عبدالرحمن چشتی، مرآة الاسرار، برگ ۵۴۵ (ب).

۴. مکتوبات نور قطب عالم، نسخه خدابخش، پتنا، شماره مکتوب نهم.

جهانگیر سمنانی هم فرستاد تا توجه سلطان را به جانب شورش‌های بنگاله ملتفت بفرماید.^۱ وقتی که سلطان ابراهیم شرقی با لشکر جرّار سوی بنگاله تاخت، راجه گنیش متوحّش شد و عجالتاً در خانقاه پندوه حاضر شده از حضرت نور قطب عالم پوزشی طلب کرد. پسر خود که اسمش جادو بود پیش شیخ آورد تا او را مشرف به اسلام بفرمایند. حضرت نور قطب عالم آن بچه را به‌دین اسلام در آورده جلال‌الدین نام کردند. سپس وی از ابراهیم شاه شرقی که درب مرز بنگاله را دستک می‌داد استدعا نمودند که بر گردد.^۲ سلطان شرقی با دل ناخواسته برگرداند. دیر نشد که راجه گنیش کارهای طاغوتی خود را دوباره به‌راه انداخت و مریدان و همدردان شیخ را ته تیغ کردن آغاز کرد. در این شورش صاحبزاده حضرت نور قطب عالم، شیخ انور هم به‌حکم بادشاه شقی‌القلب در سنارگاؤن به‌قتل رسید و همین روزی بود که راجه گنیش درگذشت.^۳ ولی بعد از فوت راجه گنیش، شورش و هنگامه یکسر به‌اتمام رسید و پسرش جلال‌الدین در عهد خود در زمینه پیشرفت و گسترش اسلام و تعلیمات اسلامی نقش مهمی ایفا نمود و استمداد مالی برای تجدید خانقاه‌ها و مدرسه‌ها تقدیم نمود.^۴

۱. مکتوبات اشرف جهانگیر سمنانی، بوهار کلکسیون، شماره نامه ۴۵، برگ ۱۶۶ تا ۱۶۸.

۲. ریاض‌السلطنین، ص ۱۱۳.

3. A. Salam, Tr. Riyaz us-Salateen, Asiatic Society, Calcutta 1902, p. 116-117.

4. Abid Ali Khan, Memoirs of Gaur and Pandua, Calcutta 1930, p.28.

حضرت نور قطب عالم در ۱۰ ذی قعدة ۸۱۸ هـ/ ۱۱ ژانویه ۱۴۱۶ م در پندوه واصل حق شد.^۱ مزار آن عارف عالی تبار در پندوه، مالدۀ، بنگالۀ غربی هنوز مرجع خلائق قرار می گیرد.

حضرت نور قطب عالم نه فقط عارفی برجسته بوده بلکه دانشمندی با قریحه و شاعری چیره دست و نویسنده ای بزرگ زبان و ادبیات فارسی هم به شمار می رفت. گذشته از این، بر زبان عربی و لهجۀ محلی تسلط کامل داشت. آثار حضرت نور قطب عالم عبارتند از:

۱. مجموعه مکتوبات

۲. انیس الغربا

۳. مونس الفقرا

۴. خانواده چشت

مکتوبات حضرت نور قطب عالم محتوی بر سیزده مکتوب با ارزش آینه دار حکمت و موعظت و رموز عرفان و ایقان است. مکتوبات وی به سبب مفاهیم علمی و عرفانی در میان متصوفان و عالمان و دانشوران در سراسر هند خیلی شهرت گرفته است. عبدالحق محدث دهلوی مکتوباتش را "به غایت شیرین و لطیف و به زبان اهل درد و محبت" قرار داده.^۲ عبدالرحمن چشتی مؤلف مراة الاسرار مکتوبات را «نشانه حقایق تصوف» قرار می دهد و

۱. عبدالرحمن چشتی، مراة الاسرار، برگ ۵۴۵ (ب).

۲. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار، ص ۱۴۹.

می‌گوید که "او را مکتوبات پر درد مشتمل بر حقایق و معارف بسیار است".^۱ محمد غوثی در گلزار ابرار مکتوبات را خیلی توصیف و تحسین نموده می‌گوید: "او را مکتوب است که سلوک و طریقت را به صورت عبارت گزارده و اسرار درد و نیازمندی با الفاظ اثرناک و شوق‌افزا انشا کرده".^۲

سید ابوالحسن ندوی مکتوبات شیخ را گنجینه تعلیمات عرفانی به زبان ساده و موثر قرار داده است.^۳ خلیق احمد نظامی یکی از دانشوران و پژوهشگران معروف هند مکتوبات نور قطب عالم را با صحائف السلوک، بحرالمعانی، مکتوبات اشرفی، مکتوبات قدسی هم رتبه قرار می‌دهد.^۴ مختصر اینکه مکتوبات حضرت نور قطب عالم گنج گرانمایه است از موضوعات متصوفانه که همواره مورد توجه اهل عرفان و دانشوران بوده است. جای تأسف است که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است. انشاءالله تعالی این کار را هم به زودی به پایان خواهیم رساند.

انیس‌الغربا رساله‌ای است مختصر ولی خیلی ارزنده و مفید از نظر مطالب عرفانی. مؤلف در آن فلسفه غنا و فقر را به تفصیل شرح داده است.

۱. عبدالرحمن چشتی، مرآة الاسرار، برگ ۵۴۶ (ب).

۲. محمد غوثی، گلزار ابرار، برگ ۳۴ (ب).

۳. ابوالحسن ندوی، تاریخ دعوت و عزیمت، جلد سوم، دهلی ۱۹۴۸، ص ۱۷۲.

۴. خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، جلد اول، دهلی ۱۹۳۵، ص ۴۵.

مونس الفقرا هم رسالۀ عرفانی است که مؤلف در آن اوراد و اذکار پیروان سلسلۀ چشتیه را بیان نموده است و می‌توان این رساله را به‌عنوان کتاب هدایت برای مریدان خانقاه چشتیه تجویز کرد. خانواده چشت هم رسالۀ مهمی است، ولی پیدا نیست فقط در تذکرها تذکر داده‌اند. اگر این رساله را دریافت کرده بودیم اطلاعات مهمی راجع به احوال سلسلۀ چشتیه در بنگاله به‌دست‌مان می‌رسید. حضرت نور قطب عالم شاعر برجسته هم بوده ولی مجموعه کلام او پیدا نیست. بیشتر تذکره‌نگاران وی را به‌عنوان شاعر فارسی معرفی کرده‌اند. صدیق حسن خان در تذکرۀ صبح گلشن اشعارش را بدین طور نقل کرده است:

کردیم بسی سپید و سیمی اما نشد این سیه گلیمی
 شستیم بسی به‌جلوه سازی پیراهن ما نشد نمازی^۱
 باید تذکر داده شود که در تمام تألیفات خود اشعار شایسته جابه‌جا نقل کرده است و مضامین خود را موثر و لطیف و جالب ساخته است.

شعری معروف از حضرت نور قطب عالم که در یکی از مکتوباتش پیداست نشانگر قوت بیان و لطافت خیال شاعر است.

همه شب به‌زاریم شد که صبا نداد بویی
 ندیدم صبح بختم چه گنه نهم صبا را^۲

۱. صدیق حسن خان، صبح گلشن، بهوپال ۱۲۹۳ هـ، ص ۵۵۸.

۲. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار، ص ۱۴۹.

در همین مکتوب قطعه‌ای که سوزش جگر پُردرد و شکسته
 حضرت نور قطب عالم را ابراز می‌کند به‌قرار ذیل است.
 گفتم مگر که کار به‌سامان شود نشد
 یار از جفای خویش پشیمان شود نشد
 گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد
 بخت ستیزه کار به‌فرمان شود نشد^۱
 حضرت نور قطب عالم ریخته هم سروده است. اشعار
 ریخته که در آن آمیزش فارسی، بنگالی و مگهی مترشح می‌شود
 خیلی جالب و عالی است:
 آه چه کردم روی تو دیدم امت پاگل بهیلون
 همچون مجنون بهر لیلی نهایت بیکل بهیلون
 موی کشادی جانم بردی بلیا پتهالی موری
 شب نخفتم روز نخوردم کیتک موری^۲
 مختصر اینکه حضرت نور قطب عالم نه فقط شمع فروزان
 خانقاه چشتیه نظامیه در پندوه بود، بلکه نویسنده و شاعر برجسته
 زبان فارسی هم بود. وی در ارض بنگاله چراغ علم و دانش را
 فروزان کرد و برای اخلاف ملت آثار گرانبها و مهم به‌جای
 گذاشت. ما به‌ایشان افتخار و مباهات می‌کنیم که در قرن نهم

۱. عبدالحق محدّث دهلوی، اخبارالاخیار، ص ۱۴۹.

۲. ظهورالدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، لاہور ۱۹۶۴، ص ۶۳۷.

هجری کاروان علم و دانش را رهبری نمودند و مکتوبات پر ارزش و رساله‌های گرانمایه به رشته نگارش در آوردند.

رساله نویسی در هند و ایران

صوفیای کرام از دیرباز رساله‌ها و مکتوب‌ها و ملفوظ‌ها به‌قید تحریر درآورده‌اند تا پیروان و مریدان‌شان تعلیمات عرفانی را درک کنند، هدایت بگیرند، اخلاق و کردارشان را اصلاح کنند و رضای الهی به‌دست آورند. کتاب‌های کشف‌المحجوب از علی حسن هجویری ، کیمیای سعادت از امام غزالی ، عوارف‌المعارف از شهاب‌الدین سهروردی ، از مشهورترین تصانیفی است که در زمینه علم عرفانی نوشته شده و در سراسر جهان به‌مقبولیت تام نایل آمده است.

علاوه بر این عارفان و سالکان راه حق رساله‌های بی‌شمار تألیف نموده چراغ معرفت و حقیقت را روشن ساخته‌اند. در آن رساله‌ها رساله معرفت کسب نفس از معین‌الدین چشتی ، رساله انیس‌التائیین از مولانا جامی ، رساله کشف‌الحقایق از سعدالدین الهموی ، نزهةالارواح از میر فخرالسادات حسینی ، سلک سلوک از ضیاءالدین نخشبی ، ارشادالسالکین از شرف‌الدین یحیی منیری ، اثمارالاسرار و وجودالعاشقین از خواجه بنده‌نواز گیسودراز ، بحرالمعانی از محمد بن نصیرالدین جعفرالمکی ، بحرالحیة از بدرالدین بن جمال‌الدین چشتی و غیره آن قابل ذکر

است. ازین قبیل صوفیای عظام هزارها رساله ترتیب داده‌اند که مقدور ذکر آن ندارم. فقط رساله‌ها را معرفی دادم تا خوانندگان کرام درک کنند که اولیا کرام دراین زمینه چه کارهای پُرازش انجام داده‌اند.

در عهد متوسطه جنبش عرفانی در اوج رسیده بود و گذشته از ایران و خاورمیانه در سراسر شبه‌قارهٔ هند اهل عرفان تعلیمات عرفانی را گسترش داده بودند. این نوع تألیفات در حقیقت اثمار خدمات گرانب قدر صوفیای کرام بود که به‌عهدهٔ خود قرار داده بودند.

انیس‌الغربا

انیس‌الغربا عنوان رساله‌ای است که حضرت نور قطب عالم پسر حضرت علاء‌الحق پندوی در دورهٔ شاهان الیاس شاهی در بنگاله مقارن با حکومت خانوادهٔ تغلق در دهلی به‌رشته تحریر درآورد.

حضرت نور قطب عالم قطب زمان بود و عالم برجسته زبان فارسی و عربی به‌شمار می‌رفت. در زمان خود به‌عنوان سبّاده‌نشین خانقاه چشتیه در سراسر هند شهرت گرفته چرا که مریدان و حلقه به‌گوشان وی از نقاط دور و دراز به‌خانقاهش رخ نمودند و در سرپرستی او راه سلوک طی نمودند و از این به‌بعد در مناطق مختلف هند چراغ رشد و هدایت را روشن ساختند. مقبولیت این رساله در خانقاه‌های مختلف از این رو واضح می‌شود که هنوز بعد

از پنجصد سال در کتب‌خانه‌های مختلف جهان نسخه خطی این رساله نگه‌داری می‌شود. از بنگاله تا پنجاب و از دهلی تا حیدرآباد بسیار کتب‌خانه هست که در آن رساله هذا به شکل نسخه خطی وجود دارد. راجع به نسخه‌های خطی رساله انیس الغربا که اطلاع دارم به قرار ذیل است.

۱. کتب‌خانه اندیا آفس، لندن، شماره ۱۸۸۰، تاریخ استنساخ ندارد.
۲. کتب‌خانه ایشیاتک سوسائیتی، کولکاتا، شماره ۱۲۱۲، تاریخ کتابت: ۲۹ رجب‌المرجّب ۳۷ جلوس اورنگزیب.
۳. کتب‌خانه ایشیاتک سوسائیتی، کولکاتا، شماره ۱۲۱۳، تاریخ کتابت به روز چهارشنبه رجب‌المرجّب به تاریخ ۱۰۱۷ هـ
۴. کتب‌خانه ایشیاتک سوسائیتی، کولکاتا، کرزن کلکسیون، شماره ۴۲۴، تاریخ کتابت ندارد.
۵. کتب‌خانه خدابخش، پتنا، شماره ۲۴۶۱، تاریخ تحریر ۱۰۴۸ هـ
۶. کتب‌خانه ناشنل، کولکاتا، شماره ۴۸۱، تاریخ تحریر قبل از ۱۰۴۸ هـ
۷. کتب‌خانه سالار جنگ موزیم، حیدرآباد، شماره ۳۲۵۶، تاریخ استنساخ ۱۰۱۰ هـ
۸. کتب‌خانه رامپور رضا، رامپور، شماره ۸۸۳ و ۸۸۴ تاریخ تحریر ۳۵ جلوس عالمگیری.
۹. کتب‌خانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۲۳۳۹.

در ایام پژوهشگری خود اتفاق افتاد که این رساله به دستم رسید و توجه بنده را جلب کرد. آن وقت عهد کردم که اگر موقعی

بیابم این رساله را تدوین خواهم کرد. بعد از تکمیل رساله دکترای خود که به عنوان «ادبیات فارسی در بنگاله در عهد ترک و افغان (به زبان انگلیسی)» به پایان رسانده بودم، رساله انیس الغربا را به نظر عمیق مطالعه کردم. خوشبختانه در انجمن آسیایی سه نسخه دریافت کردم. نسخه انیس الغربا شماره ۱۲۱۳ از صفحه اول تا آخر نقل کردم بعداً با نسخه شماره ۱۲۱۲ مقایسه کردم. تفاوت‌های متن را نقل کردم. ازین به بعد نسخه شماره ۴۲۴ (کرزن کلکسیون) را مطالعه کردم و تفاوت‌ها را ملاحظه و مشخص کردم.

وقتی که نسخه سالار جنگ به دستم رسید. دریافتیم که این قدیم‌ترین نسخه است، چرا که در سال ۱۰۱۰ هـ استنساخ شده است ولی در ضمن مطالعه و مقایسه به این نتیجه رسیدم که کاتب عجولانه این نسخه را استنساخ نموده بیشتر واژه‌ها را از قلم انداخته است. بدین سبب این نسخه را نسخه اساسی قرار ندادم. یک نسخه دیگر که از کتب‌خانه خدابخش به دست آورده بودم در کار تدوین از آن خیلی استفاده کردم. حالا آن تمام نسخه‌ها را یکی یکی معرفی می‌کنم که در تدوین این رساله سودمند ثابت شده است.

نسخه انجمن آسیایی، کولکاتا، شماره ۲۱۲۱

این نسخه دارای ۴۶ ورق به اندازه ۵.۳۲ در ۵.۱۲ سانتی متر و هر صفحه شامل ۱۶ سطر با تذهیب قرمزی مخصوصاً واژه‌ها مثل شعر، نظم، رباعی، قطعه، نوشته شده است. رساله اینطور آغاز می‌شود:

”حمد و ثنا مر مفضّلی را که فضل داد مهاجران را بر

قاعدان به علوّ درجه و سموّ مرتبه“.

نویسنده نام خود را به این طور نوشته: ”سگ عقور بیچاره نور“ و شیوه‌ای بود در میان متصوّفان چشتیه که نام خود را گاه گاهی می‌نوشتند یا یکسر صرف نظر می‌کردند. حضرت نور قطب عالم خودش عالم با کمال و فاضل بی‌مثال بود ولی هیچ جا از نام و سلسله خود تکرار نکرده و خود را بیچاره نور نوشته است.

نسخه به خط زیبای نستعلیق و محکم تحریر شده است و در آخر رساله نام کاتب و سال تحریر به قرار ذیل است:

”تمام شد هذا الكتاب انیس الغربا مونس الفضلا رفیق الفقرا در وقت عصر به روز مبارک پنجشنبه به تاریخ ۲۹ رجب المرجّب ۳۷ جلوس اورنگزیب ۱۰۱۲ هـ کاتب فقیر حقیر وصال بیگ منصب‌دار مکه مارجانی^۱“.

این نسخه شماره ۱۲۱۲ از ورق ۱۲ (ب) تا ۶۷ (الف) پیداست و در آغاز رساله مهر فورت و لیم ثبت است. این قدیم‌ترین نسخه انیس الغربا است که در انجمن آسیایی، کولکاتا نگهداری می‌شود. گرچه در تتمه رساله کاتب انیس الغربا مونس الفضلا رفیق الفقرا نوشته است ولی نام اصلی این رساله فقط انیس الغربا است چرا که صاحب رساله خود در مقدمه می‌نویسد:

۱. نسخه انجمن آسیایی، کولکاتا، شماره ۱۲۱۲، ص ۶۷ (الف).

”چند معانی که درین احادیث به دل کباب خود یافتیم نه در کتاب شارحان دیدم و نه از السنه استادان شنیدم در قلم آوردم و نام این رساله انیس الغربا دارم“^۱.

شکّی نیست که این نسخه، قدیم‌ترین نسخهٔ انیس الغربا است که در انجمن آسیایی، کولکاتا وجود دارد ولی جای تأسّف این است که کاتب عجولانه و با شتاب این نسخه را نقل کرده است و صحّاف هم اشتباه کرده ورق‌ها را جابه‌جا نموده است. بدین جهت بنده این نسخه را متن اساسی قرار ندادم. علامت این نسخه در حاشیهٔ متن تدوینی «ب» قرار داده‌ام.

نسخهٔ انجمن آسیایی، کولکاتا، شماره ۳۱۲۱

نسخهٔ شماره ۱۲۱۳ به‌خطّ نستعلیق نوشته شده است و خیلی روشن و روان است. کاتب عبارات عربی را با اعراب نوشته و واژه‌ها مثل بیت، رباعی، قطعه، مثنوی و غیره آن را به‌خط قرمزی نشان داده است. این نسخه دارای ۵۰ ورق به‌اندازهٔ ۵. ۱۳ در ۲۲ سانتی متر و هر ورق شامل ۱۵ سطر است. در تتمهٔ رساله کاتب از ثبت نامش خودداری نموده و فقط وقت و تاریخ که نسخه هذا را به‌پایان رسانده به‌این طور بیان کرده است:

”به‌وقت زوال به‌روز چهارشنبه ۱۹ شهر رجب‌المرجّب به‌تاریخ ۱۰۱۷ هـ“^۲.

۱. نسخهٔ انجمن آسیایی، کولکاتا، شماره ۱۲۱۲، ص ۵۹ (ب).

۲. ایضاً، شماره ۱۲۱۳، ص ۵۰ (الف).

چنانکه در جلد نسخه مهر فورت و لیام ثبت شده این حقیقت را به اثبات می‌رساند که این نسخه از فورت و لیام به انجمن آسیایی تحویل شده است. به نظر بنده این نسخه کامل‌ترین و واضح‌ترین نسخه‌ای است که به دستم رسیده است. کاتب در تمام رساله واژه‌ها و جمله‌ها را به‌طور کامل نوشته و وظیفه کاتب را به حسن و خوبی انجام داده است. بدین جهت استحقاق دارد که نسخه‌ی اساسی قرار داده شود. علامت این نسخه در حاشیه «الف» است.

نسخه انجمن آسیایی، کولکاتا، (کرزن کلکسیون)، شماره ۴۲۴
این نسخه روشن‌ترین نسخه‌ای است که به خط نسخ نوشته شده و مشتمل بر ورق به قطع ۵. ۱۶ در ۵. ۲۵ سانتی متر و هر صفحه دارای ۱۵ سطر است. در خلال مطالعه حس کردم که کاتب جابه‌جا واژه‌ها، شعرها و جمله‌ها از طرف خود الحاق کرده است تا مطالب را توضیح دهد. در این کوشش کاتب متن نسخه را از اصل خیلی دور کرده است. به نظر بنده کاتب این نسخه را برای مبتدیان و شاگردان خود این رساله را استنساخ نموده بود تا آنها را در قرائت هیچ زحمتی نرسد. این عجب است که کاتب از ثبت نام خود داری کرده است. علامت این نسخه در تدوین از حرف «ک» اشاره می‌شود.

نسخه سالار جنگ (حیدرآباد) شماره ۶۵۲۳

این نسخه خطی قدیم‌ترین نسخه‌ای است که به‌دست بنده رسیده. سال استنساخ نسخه هذا ۱۰۱۰ هـ داده شده که توسط یک صوفی به‌نام ابن کالو که یکی از ارادتمندان حضرت نور قطب عالم بود نوشته شد. ولی در خلال مطالعه این حقیقت مترشح شد که کاتب این نسخه حین کتابت خیلی عجله نموده و بیشتر واژها و جمله‌ها و اشعار را صرف نظر کرده است. بدین سبب این نسخه را نسخه اساسی قرار نتوانستم داد. ولی در ضمن مقایسه و موازنه از این نسخه خیلی استفاده کرده‌ام و ممنون رئیس موزه سالار جنگ هستم که یک سی‌دی از این نسخه آماده کرده برای من فرستاد و کمک مهمی ایفا نمود. علامت این نسخه در تدوین این کتاب حرف «س» است.

نسخه خدابخش (پتنا) شماره ۱۶۴۲

نسخه کتب‌خانه خدابخش (پتنا) خیلی مهم است. فهرست‌نگار، تاریخ استنساخ این رساله را ۱۰۴۸ هـ نوشته است. خیلی ممنون از رئیس کتب‌خانه آقای امتیاز احمد هستم که این نسخه را زیراکس کرده به آدرس بنده ارسال داشت. این نسخه خیلی واضح و شفاف بود. چون مقایسه کردم به‌این نتیجه رسیدم که متن نسخه هذا با متن نسخه «الف» خیلی نزدیک‌تر است. بدین سبب از این نسخه در تدوین رساله انیس‌الغربا بسیار استفاده کردم. علامت این نسخه در تدوین از حرف «خ» اشاره می‌شود.

مضمون این رساله

انیس الغربا یکی از معروف‌ترین رسایل تصوّف است که حضرت نور قطب عالم به‌رشته نگارش درآورده است. هدف نوشتن این رساله چنانکه مؤلف خودش می‌گوید به‌قرار ذیل است:

”خواستم که ازین خمخانه شراب محبّت جرعه‌ای به‌کام جان دوستان و معتقدان خود ریزم و شعله آتش طلب بر دل ایشان افروزم چند معانی که درین احادیث بدل کباب خود یافتم در کتاب شارحان دیدم نه از السنه استادان شنیدم در قلم آوردم و نامش انیس‌الغربا نهادم. امیدوارم که شاید کسی را به‌مطالعه این اوراق آتش فراق بیفزاید و جذبه حقّش بریاید و کلید سعادت توفیق به‌دستش آید و قفل شقاوت غفلت از دلش بگشاید. روی به‌حق آرد و پشت به‌دنیا کند و سر در میدان عشق چون گوی در اندازد و پای در راه طلب مردانه نهد و از بند ماسوا الله رهد و از شرّ نفس خود جهد و ما توفیقی الا بالله“^۱.

خلاصه اینکه نویسنده این رساله را برای هدایت و تشویق و تعلیم دوستان و معتقدان و مریدان خود تألیف نموده است و هدف این رساله افزودن آن آتش فراق است که درقلب مؤمن فروزان است. بر طبق نویسنده وقتی که بنده درین دنیا قدم نهاده است از خداوند حقیقی و از وطن اصلی خود جدا شده است. درین دوری

۱. نسخه خطی، انجمن آسیایی، شماره ۱۲۱۳، ورق ۳، ۴.

و مهجوری بنده از خداوند متعال غافل می‌شود و ازین حقیقت یکسر بی‌خبر می‌ماند و نمی‌فهمد که درین دنیا از حیث مسافری آمده است. حیات چند روزه در حقیقت ایام مسافرت است و در جریان مسافرت بنده را نباید که از یاد خدا غافل ماند چرا که وطن اصلی او آخرت است که حتماً وی به آنجا خواهد رسید و از دیدار باری تعالی مشرف خواهد گشت. درین دنیا مثل غریب آمده و تا وقتی که درین دنیا زندگی به سر می‌کند غریب می‌ماند. حیات امروزه هیچ چیزی نیست بلکه معرفت الهی تنها مقصود و منظور اوست. بنده همیشه مواظب و آماده باشد که روزی با خداوند قدّوس ملاقی شود. بدین سبب بنده باید که نقش روی محبوب خود را در لوح ضمیرش تازه دارد.

حضرت نور قطب عالم نویسنده‌ای برجسته و با قریحه بود. بدین جهت مطالب خود را به تمام توضیح و ترشیح ابراز نموده و از آیه مبارکه قرآن کریم و احادیث نبوی به کثرت نقل کرده است. گذشته از آیه قرآنی و احادیث نبوی اشعار برجسته از فخرالدّین عراقی، فریدالدّین عطار، جلال الدّین رومی و شیخ سعدی ایراد کرده است تا تعلیمات عارفانه اسلامی را به اتمام محکم و استواری به دل قاری بنشانند.

شیوه نگارش خیلی ساده و روشن و روان است و قاری به راحتی به مطالب این رساله متوجّه می‌شود.

امیدوارم این رساله در موضوع تصوّف تشنگان عشق الهی را
جرعه‌ای از جام حقیقت و معرفت عطا کند.
در پایان از دوستان و پژوهشگران که در کار تدوین این رساله
زحمت کشیده‌اند به‌ویژه از پروفیسور حافظ محمد طاهر علی
سپاسگذارم. همچنین وظیفه خود می‌دانم تا از تلاش‌های رایزنی
فرهنگی و مرکز تحقیقات فارسی بخصوص از مدیران آن آقایان دکتر
کریم نجفی و آقای دکتر علی‌رضا قزوه به سهم خود تشکر کنم که
این رساله را با دقت خاص و با شکلی پیراسته و به دور از اغلاط
آماده چاپ کرده‌اند. حق یار و یاور همگی شان بادا.

دکتر غلام سرور

دانشیار فارسی، دانشکده مولانا آزاد، کلکته

پاییز ۱۳۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنا مر مفضّلی را که فضل داد مهاجران را بر قاعدان به علوّ درجه و سموّ مرتبه و اکرام گردانید^۱ غریبان را بر شهریان^۲ به اجابت دعوت و درجه^۳ شهادت. قال التّبی صلی الله علیه وسلّم دَعَوْتُ الْغَرِيبَ مُسْتَجَابَةً وَدَرَجَةً شَهَادَةٍ^۴ و صلوات فراوان و تحیات بی پایان بر رسول مقبول مفخر انبیا و رسل^۵ هادی احسن سبل محمد مصطفی صل الله علیه وسلّم^۶ که سرور مهاجران و مهتر^۷ غریبان و رحمت عالمیان و شفیع مذنبان^۸ بود فرمود^۹ إِنَّا الدِّينَ بَدَأُ غَرِيبًا. وَ سَيَعُودُ كَمَا بَدَأُ فَطُوبَى لِلْغُرَبَا^{۱۰} قِيلَ يَارَسُولَ اللَّهِ مَنْ الْغُرَبَا قَالَ إِذَا أَخَذْتَ

۱. الف و س: کرد.

۲. س: شهریاران.

۳. خ: شرف.

۴. ب و خ: این کلمه ندارد.

۵. ک: والرسل.

۶. ب و خ: علیه وسلّم باد.

۷. الف و س: سرور.

۸. خ: شفیع کل مذنبان.

۹. ب و خ: بود و فرمود.

۱۰. ب و س: غریبا ندارد.

النَّاسَ وَهُمْ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِي^۱ بدین حدیث اشارت فرمود به غُربَت خود زیرا چه بدایت ایمان از مکه است و مکه مولد و مبعث حضرت رسالت پناه^۲ است صَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مکه از تهامه است و^۳ تهامه از زمین یمن است و لِهَذَا يَقَالُ الْكَعْبَةُ يَمَانِيَّةٌ، و منبع ایمان و حکمة حضرت رسالت است^۴ صَلَّ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم برین^۵ اشارت فرمود. قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِيمَانُ يَمَانٌ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ، و وی^۶ در دنیا غریب بود و شهباز روحش از آشیان^۷ لامکان و قرب حضرت^۸ رحمان پرواز می کرد^۹ و در گلستان وصال نشاط می نمود^{۱۰} ناگاه صید^{۱۱} قید دام اجسام شد^{۱۲} دلش می طید^{۱۳} و فریاد برآورد یَالَيْتَ رَبِّ مُحَمَّدٌ لَمْ يَخْلُقْ مُحَمَّدًا. ای کاش که پروردگار مُحَمَّد ص وجود

۱. س: قیل یا ... یاخذون ندارد.

۲. ب: رسالت.

۳. س: «است و» ندارد.

۴. ب: است ندارد.

۵. خ: هم بدین.

۶. ب: او.

۷. الف: آستان؛ ب: آشیان.

۸. الف و ب: حضرت ندارد.

۹. س: «پرواز می کرد» ندارد.

۱۰. الف: «در گلستان وصال» ندارد.

۱۱. ب و س: صید ندارد.

۱۲. الف و ب: شده.

۱۳. الف: نمی آرامید؛ خ: می طید دلش.

محمّدؐ وجود محمّدؐ را موجود نکردی و در حبس خانه^۱ دنیا نفرستادی که طاقت کُربتِ غُربت^۲ و خُرقتِ فرقت ندارم. فرمان حضرت عزّت جلّ شانه در رسید^۳ قوله تعالی^۴ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۵ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ^۶ که ای محمّدؐ دل را^۷ ماندگی و شکستگی مکن و خاطر عزیز^۸ خود را به اندیشه مدار^۹ که ما ترا برای جدایی نفرستاده ایم^{۱۰} که از ما دور و مهجور مانی. ما نزدیک تریم به تو از رگ گردن تو و نزدیک ترین به تو از تو. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَخَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^{۱۱} قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيَا عَنِ اللَّهِ^{۱۲} يَا عَبْدِي أَنَا أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْكَ حَكَايَتِ كُنْدِ از حق تعالی ای بنده من نزدیک ترم سوی تو^{۱۳} بلکه ترا رحمت عالمیان^{۱۴} گردانیدیم و برای هدایت جهانیان فرستادیم تا مشتی غربا

۱. ب: خانه ندارد.

۲. ب: غربت ندارد.

۳. الف: رسید.

۴. س و ب: قوله تعالی ندارد.

۵. القرآن: سورة الانبياء؛ آیه ۱۰۷.

۶. القرآن: سورة شوری، آیه ۵۲.

۷. س: را ندارد.

۸. س: عزیز ندارد.

۹. س: مپندار.

۱۰. ب و س و خ: نفرستادیم.

۱۱. سورة ق: آیه ۱۶.

۱۲. س: الله ندارد؛ خ: حکایت کند از حق تعالی.

۱۳. الف: حکایت کند... سوی تو ندارد.

۱۴. الف: عالم.

و ضعفا که از ما دور و مهجور^۱ و از وطن خود دور افتاده‌اند. دل‌های ایشان از آتش فرقت سوخته و جگرهای ایشان از خُرقت فرقت و کُرَبت غُربت پخته^۲ و دیده‌های ایشان از غَیر ما دوخته گشته به‌وطن اصلی ایشان رهنمایی و از ما نشان بازگویی^۳ و سرگشتگان کوی غُربت را^۴ و پای^۵ از ته رفتگان منزل حیرت را دستگیری کنی دوری چند روز ترا زیان ندارد اما وجود شریف تو عالمیان و جهانیان را سود دارد و درود^۶ بر اصحاب کرام و آل عظام او باد.

می‌گوید سگ عقور بیچاره نور که ظلمت هستی ناوک اندوه بر جگرش می‌زند و خدنگ غم^۷ بر دلش می‌رساند و و آتش غُربت شعله ماتم بر جانش می‌افکند. غریبی دردیست که غریبان^۸ دانند و جدایی شعله‌ایست که دور افتادگان و سوختگان^۹ دانند. بیت:

حکایت شب هجران که باز داند گفت
مگر کسی که چو سعدی ستاره‌ها بشمارد

بیت:

-
۱. الف و س: دور و ندارد.
 ۲. س: کُرَبت غُربت پخته ندارد.
 ۳. س: از ما نشان گوئی باز.
 ۴. س: را ندارد.
 ۵. س: پا از ندارد.
 ۶. ک و خ و س: درود ندارد.
 ۷. خ: غم بودن.
 ۸. خ و ک: غریبان و سوختگان.
 ۹. خ و س: سوختگان ندارد.

شبِ فراق که داند که تا سحر چند است

مگر کسی که به زندانِ عشق در بند است^۱

رباعی:

در غُربت اگر مملکتِ جم باشد

چون شام شود غریب پرغم باشد

یارب مدهی به هیچ کس غُربتِ غم

زیرا چه غریب شادمان کم باشد^۲

مرغِ روح، پیش از قفس تن، در صحرای لامکان و قرب

رحمان پرواز می کرد و در گلستان وصال نشاطی^۳ می نمود. بیت:

بارها بینم به خود و آن عیش‌ها یاد آورم

کاین همان مرغی ست یارب کاندران گلزار بود^۴

ناگاه صید قید دام اجسام گشت در تمنای پریدن و قفس تن

شکستن و آرزو به دوست پیوستن^۵ چون مرغ نیم بسمل در طپیدن

شد. بیت:

ای تمنّا ز کجا در دل من افتادی

این چه سوداست که در مغز سرم بنهادی^۶

۱. س: این بیت ندارد.

۲. س و خ: این رباعی ندارد؛ کذا فی المتن.

۳. س و خ: نشاط می نمود.

۴. الف و س: این بیت ندارد.

۵. ب: پیوستن بنهاد؛ خ: ناگاه... پیوستن ندارد.

۶. س و خ: این بیت ندارد.

بیت:

تو خود انصاف بده ای بلبل جان مشتاق

بی گلستان رخت چند طپید در قفسی^۱

آتش احادیث نبوی و قول اعظم مصطفوی^۲ که در بیان غُربت
غریبان و وحشت حبس محبوسان فرموده شعله بر دل فقیر می‌زد^۳ و
آن سبب قطع علایق و توجّه سوی ربّ خلاق گشت و التهاب
معانی این احادیث^۴ خاشاک غیر حق از صحرای دل این بیدل
سوخته^۵ تا جز نقش الله در دل نقشی نماند. مصراع:

الله بس است عاشقان را

بیت:

ما را که نقش رویت^۶ بنشست در ضمیر

بعد از تو هیچ نقش نیفتاد دلپذیر

عزیز من! دلی^۷ که از یاد حق و از ذکر حق^۸ و از شوق حق و
از محبت حق بردارم نعوذ بالله منها^۹ به که سپارم و به چه قرار و آرام

۱. س: این بیت ندارد؛ ب: کذا فی المتن؛ بی گلستان رخت چند طپید در قفسی.
۲. ب: هر آیه و احادیث نبوی قول عظیم مصطفوی؛ خ: آتش حدیث نبوی و قول اعظم مصطفوی.
۳. الف و ب: خیزد؛ خ: می‌زند.
۴. س: حدیث؛ الف و ب: آن احادیث.
۵. الف و خ: سوخت.
۶. خ و ک: نقش روی تو.
۷. س: دل.
۸. ب و خ: ذکر حق ندارد.
۹. س: این کلمه ندارد.

گیرم^۱ که من بیچاره و اسیرم^۲. بیت:

تا تو به خاطر منی^۳ کس نگذشت در دلم

مثل توجیست^۴ در جهان تا ز تو مهر بگسلم

بیت:

دستی که دو تا ماند به بالین و صالت

گر باز کشم از تو^۵، به پهلوی که دارم

به کدام قوت^۶ و به چه تقویت کسی که دل از خالق خود^۷ بردارد و

پیش مخلوق بگذارد. زهی سست یقینی و از سنگ سخت دلی. بیت:

کس این کند که دل از یار خویش بردارد

مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد

و هر نشاطی^۸ و خرمی و شادی و بی غمی که از یاد مولی

نبود، آن نشاط اندوه^۹ و آن خرمی ماتم شمار^{۱۰} و آن شادی و

بی غمی غم پندار و خود را از او باز دار^{۱۱}. بیت:

۱. س: قرار گیرم و آرام.

۲. س: که من بیچاره ندارم؛ الف: من بیچاره اسیرم.

۳. س: به خاطری.

۴. خ: کیست.

۵. ب: تو ندارد؛ الف: تا ز تو.

۶. ب: وقت.

۷. س: خود ندارد.

۸. ب و س: نشاط.

۹. ب: اندوه دان.

۱۰. ب: شمر.

۱۱. خ: غم پندار و خود را باز دار.

دلی کز یاد مولی نیست خرّم مبادا هرگز آن دل خالی از غم
خواستم که^۱ ازین خمخانه^۲ شراب محبّت جرعه‌ای به کام جان
دوستان و معتقدان خود ریزم و شعله آتش^۳ طلب بر دل ایشان
افروزم چند معانی که درین^۴ احادیث به دل کباب خود یافتم نه در
کتاب شارحان دیدم و نه از السنه استادان^۵ شنیدم در قلم آوردم^۶ و
نامش رساله^۷ انیس الغربا نهادم^۸ و امیدی دارم که^۹ شاید کسی را
به مطالعه این اوراق^{۱۰} آتش فراق بیفزاید و جذبه حقّش بر باید و
کلید سعادت توفیق به دستش آید و قفل شقاوت و غفلت از دلش
بگشاید و روی به حق آرد و پشت به دنیا کند و سر در میدان عشق
چون گویی در اندازد و پای در راه طلب حق مردانه نهد و از بند ما
سوی الله رهد و از شرّ نفس خود جهد و مَا تَوْفِیْقِی إِلَّا بِاللّٰهِ^{۱۱}.

۱. س: که ندارد.

۲. خ: میخانه.

۳. خ: شعله طلب.

۴. س: در آن.

۵. س: اساتید؛ خ: اساتذه.

۶. ب: که قلم آرم؛ خ: که در قلم آرم.

۷. ب و س: نام این رساله.

۸. س و خ: دارم.

۹. ب و خ: و امیدی دارم که ندارد.

۱۰. ب: به مطالعه این کتاب.

۱۱. سورة هود: آیه ۸۸؛ س: وما توفیقی الا بالله ندارد.

روایت کرده‌اند از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما گفت:
 بگرفت رسول صلی الله علیه وسلم دو کتف من و فرمود: کُنْ فِی
 الدُّنْیَا کَأَنَّكَ غَرِیبٌ أَوْ عَابِرٌ سَبِيلٍ وَعَدُّ نَفْسِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی
 باش در دنیا چنانستی که تو غریبی یا همچو رهگذر راه و بشمار
 نفس خود را از اصحاب اهل قبور یعنی غریب در شهر دیگران
 بنیادی نهد و عمارتی نکند بلکه مسکن غریب به‌عاریت بود^۲ و
 مکث وی درو به‌ضرورت بود تو نیز در دنیا غریب هستی و از
 وطن اصلی خود جدا افتاده‌ای^۳ در دنیا بنیادی منه و عمارتی مکن
 مگر مقدار لابدی. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا كُلُّ بِنَاءٍ وَبَالٌ عَلَى
 صَاحِبِهِ إِلَّا مَا لَبَدْتُ مِنْهُ یعنی بدانید و آگاه باشید به‌درستی و راستی
 که^۴ هر بنیادی و عمارتی که در دنیا کند بزه است بر صاحب او
 مگر مقدار لابدی و غریب همیشه مترصد و مستعد وصول وطن
 اصلی خود باشد و به‌زینت و زخارف شهر دیگران^۵ دل نبندد و
 بدان^۶ آرام و قرار نگیرد و تو نیز در دنیا غریبی مترصد و منتظر
 وصول وطن اصلی خود باش و به‌زینت و زخارف دنیا دل میند و

۱. ب: کعابر؛ الف: عابر.

۲. خ وک: باشد.

۳. س: افتاده.

۴. ب: الا ان.

۵. س: بدرستی و راستی ندارد.

۶. س: دیگر.

۷. الف: برآن.

بدان قرار و آرام مگیر.^۱ مصراع:

عاقِل ندهد سرّ الهی به ملاهی

و^۲ دل غریب برای وصول وطن خود همواره متعلّق و متعطّش
رحلت و مسافرت^۳ بود تا از کُربت غُربت^۴ نجات یابد. تو نیز دل
غریب^۵ خود را برای دیدار کردگار متعلّق و متعطّش مرگ دار. قال
التّی صلی الله علیه وسلّم: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاؤَهُ. مراد از لقاء الله
مرگ است. و قال التّی صلی الله علیه وسلّم الْمَوْتُ جَسْرٌ، یُوصِلُ الْحَبِيبَ
إِلَى الْحَبِيبِ یعنی مرگ پلی است که می‌رساند دوست را به دوست و
غریب در حصول غرض و رنج خود مسارعت و مبادرت می‌نماید^۶
تا به اهل خود بی‌نوا و تهی‌دست نیبوندند. تو نیز در معرفت
وحدائیّت و اعمال صالحه مسارعت و مبادرت نمای تا فردای
قیامت به حضرت معبود، بی‌نوا و تهی‌دست و خایب و خاسر
نیبوندی.^۷ قطعه:

هر یک نفس که می‌رود از عمر گوهری است

کان را خراج ملک دو عالم بود بها

۱. ب: نگیر.

۲. ب: و ندارد.

۳. ب: برحلت؛ خ: رحلت مسافرت.

۴. ب: غربت و کُربت.

۵. خ: غریبی دل.

۶. س: مبادرت نماید.

۷. ب: و خاین بینی بریده و خاسر نیبوندی.

حیف است^۱ کین خراج^۲ دهی رایگان به باد

وانک روی به خاک تهی دست و بی نوا^۳

و غریب از کُربت غُربت و خُرقت فرقت احباب و وطن خود
مدام در ماتم و اندوه بی قرار و بی آرام بود تو نیز از کُربت غُربت و
خُرقت فرقت احباب^۴ و وطن خود در ماتم و اندوه و بی قرار و
بی آرام باش^۵ و دل بدین^۶ نظم بخراش. بیت:

چو تو سرمایه جز غم نداری

چرا هر لحظه صد ماتم نداری^۷

رباعی:

گر دولت و بخت یار بودی ما را

در مسکن خود قرار بودی ما را

گر چشم بد این^۸ زمانه بر ما نزدی

در شهر کسان چه کار بودی ما را

و غریب دایم^۹ شکسته دل و حزین و مسکین^{۱۰} بی تسکین بود تو

۱. خ و ب: میسند که.

۲. خ و ب: خزانه.

۳. س: این قطعه ندارد.

۴. ب و خ و س: محبوب.

۵. ب و خ و س: بی قرار و بی آرام باش ندارد.

۶. ب: ازین.

۷. س: این بیت ندارد.

۸. ب: بدی؛ خ: بدین ندارد.

۹. الف: دائماً.

۱۰. س: و مسکین.

تو نیز^۱ در دنیا شکسته دل و حزین و مسکین^۲ بی تسکین باش و
به سرور و غرور دنیای فانی مسرور و مغرور^۳ مشو. بیت:
در عشق دلی شکسته تر^۴ باید کز طاعت خشک هیچ بر^۵ ناید

و غریب را شعله آتش فرقت و سوز کُربت غُربت وقت صبح
و شام هزار چند افروزد و جگرش به نار اشتیاق^۶ اهل و وطن^۷
سوزد و شربت زهر غریبی^۸ در کام جان وی^۹ ریزد و در دلش
هزاران درد جانگداز انگیزد^{۱۰}. رباعی:

زهری ست به جای باده در جام غریب

زان^{۱۱} روی که تلخ باشد ایام غریب

[هنگامه درد دل اگر می‌پرسی^{۱۲}]

یا صبح قیامت است یا شام غریب

۱. الف: هم.

۲. س: مسکین ندارد.

۳. س: مغرور و مسرور.

۴. س: تر ندارد.

۵. خ و س: بر ندارد ب: بهره.

۶. خ: جگرش را نار اشتیاق.

۷. س: اهلی و وطن.

۸. ب: زهر شربت غریبی.

۹. س: وی ندارد.

۱۰. س: درد جان انگیزد.

۱۱. ب: زانکه.

۱۲. نسخه اساس: هنگام بی‌وفایی و ساعات درد دل؛ ب: هنگام بی‌وفا و ساعت درد دل.

تو نیز می‌سوز و می‌گداز^۱ از سوز فرقت و^۲ قُرْبِ حضرت که
در کتاب مسطور^۳ است. چند هزار سال روح در جوار قُرب
حضرت غفّار بود و فیض از فضل حق می‌ربود چنانکه بزرگی
بدین^۴ اشارت فرمود. بیت^۵:

تو آن نوری که پیش از صحبت خاک

ولایت داشتی بر بام افلاک

و همدین معنی مولانا روم می‌فرماید. بیت:

ما به‌فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم

باز همانجا رویم منزل ما کبریاست

ما ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم

باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست^۶

در^۷ جمیع ایام خاصه وقت صبح و شام ماتم‌دار و بدین بیت

نوحه و گریه^۸ برآر. بیت:

۱. س و خ: می‌سوز و می‌گداز ندارد.

۲. س: و ندارد؛ خ: و قُرب ندارد.

۳. س: مستور.

۴. ب: برین؛ الف: بدان.

۵. الف: شعر.

۶. س: ما ز فلک ... شهر ماست ندارد.

۷. ب: در ندارد.

۸. س و خ: نوحه گری؛ ب و گریه ندارد.

یاد آر از غریبی رنجور^۱ بی‌طیبی

از هجر دلفگاری وز وصل بی‌نصیبی

و از درد جدایی و اندوه غریبی و تنهایی شب‌ها^۲ می‌زار و از دیده اشک‌ها می‌بار و آه‌های آتشین از سوز جگر بر می‌آرد و با دیده پُر آب و دل کباب^۳ این نظم می‌کن تکرار که آن مست شراب حضرت باقی شیخ فخرالدین عراقی می‌گوید^۴. رباعی:

مدتی شد که منم^۵ غمزده سودایی

می‌کشم بار فراق و ستم تنهایی^۶

جرعه زهر غریبی چو شکر می‌نوشم

از کف ساقی دور^۷ فلک مینایی

قوله تعالی^۸ إِلَّا عَابِرِی^۹ سَبِيلِ^{۱۰} یعنی غریب چون در شهری درآید به حکم لابدی و ضروری^{۱۱} به آن شهر و اهل آن^{۱۲} شهر، الفتی^{۱۳} و

۱. س: غریبی و رنجور.

۲. س: شب‌های.

۳. ب: پُر کباب.

۴. الف و خ و س: آن مست ... می‌گوید ندارد.

۵. ک: من.

۶. ب: فراق تو بصد سودائی.

۷. س: دوری.

۸. س: تعالی ندارد.

۹. س و خ: کعابر.

۱۰. قرآن کریم، سورة نساء، آیه ۴۳.

۱۱. س: ضروری و لابدی.

۱۲. س: آن ندارد.

۱۳. الف: الفت.

آشنایی شود و چون قدم در راه نهد به اشتیاق اهل و وطن خود دل
از آن^۱ شهر و اهل آن شهر بردارد و چیزی^۲ به کسی نسپارد. تو نیز^۳
از غربت شهر دنیا قدم در راه آخرت نه و دل به کسی مده.

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار^۴

که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار

ازین درخت چو بلبل بدان^۵ درخت نشین

بدام گل چه فرومانده ای چو بوتیمار

چو ماکیان به درخانه چند بینی جور^۶

چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار^۷

قال التّیّ صلی الله علیه وسلّم سافِروا فَإِنَّ الْمَأْ إِذَا وَقَفَ تَنْ^۸

راهگذری^۹ راه مسکن و مأوای خود نسازد و از سیر باز نماند و از

اثقال و احمال که مانع سیر بود خود را فرد و مجرد گرداند. تو نیز

در دنیا غریب و راهگذری. پس^{۱۰} دنیا را مسکن و مأوای خود

۱. س: آن ندارد.

۲. س و ب: چیزی ندارد.

۳. ب: نیز ندارد.

۴. الف: یار.

۵. الف و خ: بران.

۶. س: گیری خوی.

۷. خ: طرار.

۸. ب: این کلمه عربی ندارد.

۹. خ: رهگذری.

۱۰. الف و ب: پس ندار.

مساز.^۱ [قطعته]:

دنیا پلی ست بر گذر راه آخرت^۲

اهل تمیز خانه نکردند بر پلی

بر پل نشسته‌ای دل حیران چه مانده‌ای

بیدار شو که خفته نمانند بر پلی^۳

و از اِثقال و اِحمال ماسوی الله، فرد و مجرد شو - قال التَّجِّی
صَلَّى الله علیه و سلم سَیْرُوا اَسْبَقَ الْمُفْرَدُونَ قَبْلَ یَا رَسُولَ الله مَنِ الْمُفْرَدُونَ
قَالَ هُمُ الْمُجَرَّدُونَ عَمَّا سِوَى الله^۴ یعنی بشتابید در سیر که سابق شدند
کسانی که از غیر حق فرد و مجرد شدند. مصراع:

سبک‌تر رو چه^۵ جای انتظار است

و راه‌گذرای^۶ به‌اشتیاق اهل و وطن خود^۷ شدت سفر و مشقت
خطر اختیار کند تا زودتر با اهل وطن خود پیوندد و از تهلکه راه
ایمن گردد. تو نیز توانی شدت مجاهدت^۸ و مشقت مخالفت نفس
اماره با اشارت حدیث نبوی و قول اعظم^۹ مصطفوی صَلَّی الله علیه

۱. خ: نساز.

۲. ب: بر گذرد از آخرت.

۳. س: بر پل ... بر پلی ندارد.

۴. س: قیل ... سوی الله ندارد.

۵. خ و س: سبک بر چه؛ ب: سبک‌باران.

۶. خ و ک: رهگذر راه.

۷. خ: خود ندارد.

۸. س: توانی شد مجاهده.

۹. ک: اعظم ندارد.

وسلم که فرمود: اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ بِسَيَوفِ الْمُجَاهِدَاتِ وَالْمُخَالَفَاتِ اِخْتِيَار
 کن و شب و روز از سیر آرام و قرار^۱ مکن و به عجز و ابتها^۲ل این
 بیت می گوید. بیت:

یارب تومده قرار ما را کز بی رخ تو قرار دارم
 رباعی:

عاشق شدیم در این جهان لایوفی
 در عشق خودم نه صافی ام، نی صوفی
 یارب تو به فعل بد من کار مکن
 با من تو همان کن که بدان معروفی^۳

و راهگذری^۴ از خوف قطاع طریق^۵ که دزدان راه همواره حازم
 و هوشیار بود و پاسبانی متاع^۶ خود کند و شب و روز هراسان و
 ترسان باشد و یک ساعت غافل نبود. تو نیز حازم و هوشیار باش و
 پاسبانی دل خود بکن و در عبادت پاس انفاس کوش^۷ تا وسواس^۸
 شیطان در نیاید^۹ و متاع ایمان و معرفت نریاید و بدان که در عبادت

۱. س: قرار و آرام.

۲. خ: ابتها^۲ل و زاری.

۳. این رباعی فقط در نسخه س پیدااست.

۴. ب و خ: رهگذری.

۵. ب: قطاع الطريق.

۶. س: اسباب.

۷. ب: بکوش.

۸. س: وسواس ندارد.

۹. الف: در تو راه نیاید.

پاس انفاس خلل نیفتد.^۱ بیت:

انفاس پاس دار اگر مرد عارفی^۲

کان هر دو کون ملک تو گردد به یک نفس^۳

و راهگذری^۴ از خوف قطع طریق و آفات راه شب روی کند
و آخر شب براند تا از آفات راه نجات یابد و زود به منزل رسد. تو
نیز شب روی کن و آخر شب بران تا از خوف راه ایمن گردی و
به مقصود برسی.^۵ قال النبی صلی الله علیه وسلم: مَنْ خَافَ أَوْلَجَ وَمَنْ
أَوْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ یعنی هر که بترسد شب روی کند و هر که شب روی
کند به منزل رسد^۶ وَفَقَّأَ اللَّهُ وَآيَاكُمْ قِيَامَ اللَّيْلِ و قوله عليه السلام وَعَدُ
نَفْسِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ و این در^۷ معنی قوله عليه السلام مُؤْتُوا قَبْلَ
أَنْ تَمُوتُوا مناسبت دارد.^۸ رسول فرمود صلی الله علیه وسلم باش در
دنیا مانند غریب^۹ و همچو راهگذری و انگار نفس خود را^{۱۰} از

۱. خ و س: نیفتد.

۲. ک: عارفی.

۳. الف: یک نفس.

۴. الف: رهگذر.

۵. الف و س: به مقصد رسی.

۶. خ و ک: برسد به منزل.

۷. س: در ندارد

۸. س: است.

۹. ب: غریبی.

۱۰. ب: و به شمار نفس خود را.

میان^۱ مردگان یعنی مرده را هیچ میلی و غرضی و حرصی و طمعی و توقّعی به دنیا نبود و با هیچ کس حسدی و حقدی نباشد تو نیز خود را از مردگان شمار و از میل به دنیا^۲ و حرص و طمع و توقّع و از حسد و حقد دل خود را^۳ پاک دار و دل درین بیت بند مثنوی:

بی طمعیم از همه سازنده‌ای

جز تو نداریم نوازنده‌ای

چون خجلیم از طمع خام خویش

هم تو ببخشای به انعام خویش^۴

جز در تو قبله نخواهیم ساخت

گر ننوازی تو که خواهد نواخت^۵

و مرده را به هیچ مخلوق^۶ احتیاجی و افتقاری نبود تو نیز خود را مرده انگار و به هیچ آفریده روی میار و مرده را در دنیا^۷ هیچ اختیاری و کاری و تصرفی نبود تو نیز اختیار و تصرف^۸ خود را^۹

۱. س: میان ندارد.

۲. خ و س: از میل دنیا.

۳. س: را ندارد.

۴. س: این بیت ندارد.

۵. این بیت فقط در نسخهٔ س پیداست.

۶. س: مخلوقی.

۷. الف و خ: دنیا.

۸. الف و س: و تصرف ندارد.

۹. س: را ندارد.

از میان بردار و کارهای خود به خالق بسپار.^۱ مصراع:

تو کار خود^۲ بدو بگذار^۳ و خوش باش

و مرده^۴ بعد از^۵ چشیدن غمرات و سكرات و رياضات^۶ موت
به مكاشفات مغایات^۷ می رسد. تو نیز غمرات مجاهدات و سكرات
رياضات بچش تا به مكاشفات مغایات^۸ برسی و مرده را چون
حواس ظاهری معطل و بسته شود در از^۹ عالم غیب بر وی^{۱۰}
گشاید. تو نیز حواس ظاهری به ریاضت بر بند^{۱۱} تا اسرار غیب بر تو
گشاید.^{۱۲} بیت:

لب ببند و چشم بند و گوش بند

گر نینی سیرها بر ما بخند

چند گویم ای برادر با تو چند

خواه بشنو خواه نه، این است پند^{۱۳}

۱. س: سپار؛ خ: کارها بمخلوق مسپار.

۲. س: خود ندارد.

۳. خ: برو گذار.

۴. س: و مرده ندارد.

۵. س: از ندارد.

۶. الف و س: و رياضات ندارد؛ خ: سكرات رياضات.

۷. الف و خ: بمكاشفات و مغایات.

۸. خ: بمكاشفات و مغایات.

۹. ب س: در از ندارد.

۱۰. س: بدو؛ خ: برو.

۱۱. ب: بند؛ خ: بریاضات به بند.

۱۲. الف: بگشاید.

۱۳. س: این بیت ندارد.

این حدیث حث^۱ و ترغیب است. بدان که مؤمن را باید و شاید^۲ که در دنیا همواره^۳ با وحشت و کراهیت بود^۴ و از ابنای دنیاگریزان و از مکر و فرییش^۵ ترسان و لرزان باشد^۶ و بهزینت و زخارف و جاه و منزلت دنیا فریفته و مغرور و مسرور نشود و اوقات عزیز که سرمایه عمر است در طلب او صرف نکند مگر مقدار ضروری و لابدی^۷ دل برو بیند. بیت:

دل برین پیرزن عشوه‌گر دهر میند

نو عروسی‌ست که در عقد بسی داماد است

عزیز من! غریب اگرچه از قریه بود چون به‌شهر عظیم رسد و انواع نعمت آن شهر بخورد^۸ ولیکن^۹ به‌واسطه فرقت اهل و وطن خود^{۱۰} دل او بدان شهر قرار و آرام نگیرد و آن شهر را زندان خود انگارد. خاصه تو از جوار قرب^{۱۱} حضرت کریم^{۱۲} در جیفه کنیفه^{۱۳}

۱. الف: حس.

۲. ب و ک: و شاید ندارد

۳. ب: همیشه.

۴. س: بود و.

۵. ک: فریب او.

۶. ب و خ: بود.

۷. س: لابدی و ضروری.

۸. ک: بچشد.

۹. ب و س: ولیکن ندارد.

۱۰. ب و خ: خود ندارد.

۱۱. ب: قرب ندارد.

۱۲. س: کریم و غفار.

۱۳. س: جیفه و کنیفه.

لثیم دنیا غریب و دور و^۱ مهجور افتاده‌ای چرا دنیا را زندان خود
 نپنداری و خلاص^۲ خود از او به‌عجز و زاری نجویی^۳ و مخبر
 صادق و طیب حاذق خبر می‌دهد: اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ یعنی دنیا
 زندان مؤمن است از آنچه^۴ که مانع مشاهدهٔ محبوب و حاجز^۵
 وصول مطلوب^۶ گشته است. درین حدیث فواید بسیار است و تنبیه
 بی‌شمار است. تنبیه کرد پیغامبر^۷ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم که دنیا زندان
 مؤمن است. پس^۸ هر مؤمنی که به‌نعمت دنیا در دنیا خوشان و^۹
 با فرحت و بهجت بود و از ماتم هجران دل پریشان و پُردرد
 نباشد^{۱۰} حق تعالی او را دوست ندارد.

قال الله تعالى: لَا تَفْرَحْ^{۱۱} إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ^{۱۲} یعنی دنیا نه^{۱۳}
 جای راحت و فرحت است. در دنیا فرحت مکن و راحت مگیر که

۱. الف و ب: دور ندارد.

۲. س: خلاص از دنیا.

۳. خ: نمی‌خواهی؛ ب: نمی‌جویی.

۴. الف: از آنجا.

۵. س: مشاهدت مانع محبوب حاجز.

۶. ک: وصول بمطلوب.

۷. ب: رسول.

۸. ب و خ: پس ندارد.

۹. س: و ندارد.

۱۰. خ و ب: ندارد.

۱۱. القرآن: سورة قصص: آية ۷۶.

۱۲. خ و ک: چه

از قرب ما دور و مهجور^۱ و در خطر عظیم افتاده. اگر فضل کنیم
بهما برسی^۲ و آلا در هاویۀ دوزخ و فراق ابدی فرومانی و^۳ در اندوه
هجران و غم وصال ما باش و دل خود را به درد تمنای قرب ما
بخراش. هر شکری که بی ما بخوری^۴ صبر پندار^۵ و هر شیرینی^۶ که
بی ما چشی زهرانگار و هر دمی که بی ما زنی بر خود غرامت و
ندامت شمار. بیت:

ای طالب محبوب ترا خواب حرام است
هر چیز که بی دوست خوری زهر تمام است
نوشم ز دست دوست اگر زهر قاتل است
شکر ز دست غیر تو زهر هلاهل است^۷

بیت:

گر آبی خوردم از کوزه، خیالت را درو دیدم
و گر یک دم زنم بی تو پشیمانم به جان تو^۸

۱. الف: مهجورمانی.

۲. ب: اگر فضل کنم بما رسی.

۳. س: و ندارد.

۴. ب: خوری.

۵. ب: زهر انگار.

۶. ک: شربتی؛ الف: شکری.

۷. س: این ابیات ندارد؛ الف: بیت دوم ندارد.

۸. ک و خ: پشیمانم بجان تو.

و تنبیه کرد رسول صلی الله علیه وسلم که دنیا زندان مؤمن^۱ است. اگر زندانی در زندان قصری و عمارتی و بنیادی^۲ نهد و عیشی و عشرتی را پیش گیرد مالک زندان را^۳ غیرت و خشم آید که این برای تنبیه و عبرت و اعتبار^۴ در زندان کردند^۵ نه برای اقامت^۶ و عیش و عشرت.

شیخ عبدالله انصاری فرماید که دنیا جای عبرت است و آخرت مقام^۷ حسرت. نیکو بیاندیش که میان عبرت و حسرت^۸ چه جای عیش^۹ و عشرت^{۱۰} و تنبیه کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم که دنیا زندان مؤمن است و مؤمن در او محبوس و زن و فرزند و اقارب و عشایر چون حبّاس. چنانچه محبوس را به حکم ضروری و لابدی^{۱۱} نه مقصودی و اختیاری^{۱۲} با حبّاس الفت و مؤانست بود مؤمن را نیز با غیر حق^{۱۳} به حکم لابدی و ضروری نه مقصودی و اختیاری

۱. الف: مؤمنان.

۲. س: بنیاد.

۳. س: را ندارد؛ خ: از.

۴. س و خ: عبرت ندارد.

۵. خ: کرده اند؛ س: کردم.

۶. خ: اقامت ندارد

۷. س و خ: جای.

۸. س: نیکو... حسرت ندارد.

۹. الف: عیش ندارد.

۱۰. خ: عشرت تست.

۱۱. ب و ک: لابدی و ضروری.

۱۲. س و خ: نه مقصودی و اختیاری ندارد.

۱۳. س: جز حق تعالی.

با حبّاس^۱ الفت و مؤانست بود که محبوب^۲ حقیقی و مقصود یقینی^۳ حق تعالی است. همدرین^۴ معنی است که^۵ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم: لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ دُونِ اللَّهِ لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ^۶ خَلِيلِي اللَّهُ. پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر بودمی من که گرفتمی دوستی از^۷ غیر خدای. پس هر آینه گرفتمی ابابکر صدیق را دوست ولیکن حق تعالی^۸ دوست من است. بیت:

با هر که انس گیری زو^۹ سوخته شوی

بنگر که انس چیست که مصحف ز آتش^{۱۰} است
و تنبیه کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم که دنیا زندان مؤمن
است و زندانی علی الدوام در تردّد است میان^{۱۱} رجای حیات و
خوف هلاک که عاقبت زندان نجات است یا هلاک. پس^{۱۲} مؤمن را

۱. س و خ: با حبّاس ندارد.

۲. س: محبوس.

۳. خ: مقصود حقیقی.

۴. ب: درین.

۵. س و خ: است که ندارد.

۶. الف: ولیکن.

۷. س: از ندارد.

۸. خ: خدای تعالی

۹. ب: زان.

۱۰. ب: مصحف بآتش.

۱۱. ب: میان ندارد.

۱۲. س و ک: پس ندارد.

نیز باید که در زندان دنیا علی‌الدوام در^۱ رجای نجات و خوف هلاک باشد تا خاتمه بخیر^۲ انجامد. قال التّبی صَلَّى الله علیه وسلّم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيْسَ بَعْدَ الدُّنْيَا إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ یعنی به‌خدای که جان من در قبضه قدرت اوست، نیست بعد از دنیا^۳ مگر بهشت یا دوزخ. جگرهای عارفان ازین خوف، خون و دیده‌های ایشان، جیحون^۴ و قدمهای ایشان، نون گشته^۵. بیت:

جان همه زیرکان عالم ریش است

زان یک منزل که^۶ جمله را در پیش است

اگر با ایمان رفتیم گوی سعادت از میدان معرفت^۷ ربودیم^۸ و
الّا نه چون کلوخی مستعمل و سگی جیفه‌خوار در قعر هاویه افتاده
ماندیم. وَالْعِيَاذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا^۹. رباعی:

گه رشک برد^{۱۰} فرشته از پاکی ما

گه خنده زند^{۱۱} دیو ز ناپاکی ما

۱. الف: دراین؛ خ: رجای ... علی‌الدوام در ندارد.

۲. الف: بچه.

۳. ک: پس از دنیا.

۴. ک: چون جیحون.

۵. س و خ: گشته چون نون.

۶. س: یک ندارد؛ خ: زانکه یک منزل.

۷. س و خ و ک: معرفت ندارد.

۸. خ: بردیم.

۹. الف: منها ندارد.

۱۰. خ و س: که شرم کند.

۱۱. ب و خ: خنده کند.

ایمان چو سلامت به لب گور بریم

احسنت زهی چستی^۱ و چالاکی ما

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ حُسْنَ الْخَاتِمَةِ بَیَانِ حَدِیْثِ التَّوْمِ اَحُّ الْمَوْتِ و در بیان وَعْدُ نَفْسِكَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ درین مناسبت دارد بهر آنکه وَعْدُ نَفْسِكَ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ^۲ در معنی^۳ مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا است. قال التَّیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ التَّوْمُ اَحُّ الْمَوْتِ اَحُّ نَظِیْرِ رَا گویند چنانچه گویند^۴ كَانَ اَخْوَاثُهَا اَی نَظَایِرُهَا^۵. فرمود پیغامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خوابِ نظیرِ مرگ است یعنی چون^۶ حال مرگ مبنی بر حالت حیات است و حالت حشر مبنی^۷ بر حالت موت است^۸. قال التَّیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كَمَا تَعِیْشُوْنَ تَمُوْتُوْنَ وَ كَمَا تَمُوْتُوْنَ تُبْعَثُوْنَ وَ كَمَا تُبْعَثُوْنَ تُحْشَرُوْنَ^۹ یعنی چنانچه بزید همچنان بمیرید و چنانچه بمیرید همچنان برانگیخته شوید و چنانچه برانگیخته^{۱۰} شوید همچنان حشر

۱. س: زهی رفتن.

۲. س: درین ... اصحاب القبور ندارد.

۳. س: در معنی آنکه.

۴. ک: می گوید.

۵. ب: کان اخواتها نظایرها.

۶. س و خ: چنانچه.

۷. س: مبتنی.

۸. س: است ندارد.

۹. س: کما ... تحشرون ندارد.

۱۰. الف: انگیزته.

کرده شوید^۱. خواب نظیر مرگ است چنانچه در بیداری باشید همچنان در خواب باشید و چنانکه در خواب باشید همچنان از خواب بیدار شوید^۲. اگر در حالت حیات مستغرق و مشغول در^۳ ذکر و محبت و شوق و عبادت حق تعالی باشید. همبران استغراق و مشغولی بمیرید و همبران استغراق و مشغولی^۴ برانگیخته شوید. بیت:

مپنداری که مهرت از دل عاشق رود هرگز

چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

وَالْعِبَادُ بِاللَّهِ مِنْهَا اگر در حالت حیات غافل از حق و شاغل به غیر حق باشد وقت^۵ مردن همچنان غافل دور و مهجور بمیرد و همبران^۶ حال برخیزد. چنانچه حضرت^۷ شیخ فریدالدین عطار^۸ در کتاب خود نبشته است که خربنده را پیک اجل در رسید و در^۹ بستر مرگ کشید در حالت نزع، خر خود را آواز^{۱۰} می داد و فریاد می کرد که خر گمشده من که یافت و همبران حال جان داد^{۱۱} و

۱. س: و چنانچه... حشر کرده شوید ندارد.

۲. ب و ک: باشید.

۳. الف و خ: در ندارد.

۴. س: بمیرید و... مشغولی ندارد.

۵. ب: در وقت.

۶. الف: هم درین.

۷. الف: حضرت ندارد.

۸. خ: و سر در بستر مرگ.

۹. س: آوازی.

۱۰. ک و خ: بداد.

به تسامع ثابت شده است که وقت سلطان سکندر وزیری معتبر بود.^۱ سلطان او را به تحصیل مال در هتیا کره فرستاد چون به کانسی چوره رسید پیک اجلش^۲ در رسید و در سكرات موت افگند^۳ در حالت نزع فریاد می کرد: مال هتیا رسید یا نه^۴. هم برین حال بود که جان از تنش جدا شد. خدای داند که عاقبت او به چه انجامید.^۵ بیت^۶:

یکی بودست از خیاط مردی

به وقت مرگ سوزن یاد کردی

هر آن چیزی که این دم میل^۷ داری

به وقت مرگ ای جان یاد آری

امثال این حکایت بسیار در کتاب دیده و از عزیزان شنیده ام.^۸ آنجا که کس است حرفی^۹ بس است. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواب را نظیر مرگ گردانید. یعنی چنانچه^{۱۰} مردم در

۱. ب: وزیری بوده معتبر.

۲. خ: ناگاه پیک اجل.

۳. الف وب: در بستر مرگ کشید.

۴. الف و ب: نه ندارد.

۵. خ: عاقبت او چه باشد.

۶. س: این بیت ندارد.

۷. ک: شغل.

۸. الف: شنیده شده است.

۹. ب: یک حرف.

۱۰. الف: یعنی تا.

حالت حیات مستغرق و مشغول ذکر و شوق و محبت و عبادت حق تعالی در بیداری باشد به خواب همبران استغراق و مشغولی رود و همبران از خواب برخیزد^۱ پس این را باید که همیشه در ذکر پاس انفاس و عبادت نفی خواطر باشد تا او را استیلائی ذکر دست دهد^۲. شیخ بایزید بسطامی^۳ قدس سرّه العزیز فرمود^۴ عبادت فقیر پاس انفاس است یعنی هر نفسی^۵ که برمی آید و فرومی رود^۶ آن را پاس دارد تا بی یاد و بی شوق و بی ذکر و بی محبت حق تعالی برنیاید. و مشایخ گفته اند که عِبَادَةُ الْفَقِيرِ نَفْيُ الْخَوَاطِرِ یعنی عبادت فقیر نفی خواطر است. هر چیزی^۷ که غیر حق تعالی در دل وی^۸ بگذرد آن را نفی کند جز ذکر و یاد و شوق و مشغولی حق تعالی در دل چیزی دیگر را^۹ جای ندهد و ثابت ندارد چنانچه شیخ محمد فخرالدین عراقی^{۱۰} فرماید. قطعه^{۱۱}:

جز نقش نگار هرچه بینی از لوح ضمیر پاک بتراش

۱. الف: بخیزد.

۲. الف: تا عبادت پاس انفاس و عبادت نفی خواطر او را دست دهد.

۳. الف و ب: بسطامی ندارد.

۴. س: فرمایند.

۵. ب: هر گاه که.

۶. الف و ب و س: فرومی رود ندارد.

۷. س: چیز.

۸. س: دل او.

۹. س: دیگر را ندارد.

۱۰. ب: رباعی؛ الف و ک: نظم.

باشد که بینشی ای عراقی در نقش وجود خویش نقّاش

بزرگی دیگر همدرین^۱ معنی می‌فرماید. بیت:

عروس چهره قرآن نقاب آنگاه بگشاید

که دارالملک ایمان را مجرد یابد از غوغا

و این اصلی ممهد وحشتی است^۲ که مردم به‌بیداری در هر خیالی و مشغولی^۳ که باشد در خواب همبران خیالی و مشغولی بود^۴ و همبران خیال برخیزد. چنانچه کودکان در^۵ دبیرستان چون به‌بیداری قرآن خوانند و کتاب خوانند^۶، خواندن در دل ایشان متمکن گشته است در خواب نیز پنج آیه با ده آیه یادآید^۷ و از کتاب یک دو ورق^۸ می‌خوانند و عالم مدقق چون به^۹ بیداری در بیان علم و حلّ مشکلات بود در خواب نیز نکات دقایق بیان کند و فقیر ربّانی چون به‌بیداری دقایق معرفت و حقایق^{۱۰} وحدانیت بیان کند در خواب نیز از حق گوید و حق را جوید و در عالم شوق و

۱. الف: همبرین.

۲. س: وحشتی قوی‌ست.

۳. الف: شغلی.

۴. س و خ: خیال مشغولی بود.

۵. ب و س: در ندارد.

۶. الف و س: قرآن خواندن و کتاب خواندن.

۷. س: یاد آید ندارد.

۸. ب: یک ورق یا دو ورق.

۹. س: به ندارد.

۱۰. ب: حقایق ندارد.

وَجَدَ پوید. واللّٰه اعلم بالصّواب^۱.

از اینجا حضرت رسالت^۲ صلی الله علیه وسلم می فرمود: تَوْمُ
الْعَالَمِ عِبَادَة. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواب را نظیر
مرگ فرمود. یَحْتَمِلُ به معنی آنکه مؤمن چون بمیرد از حبس بشریت^۳
خلاص یابد و حواس ظاهری او معطل و مهمل شود و از کدورات
ماسوی الله دل وی مزگی^۴ و مصفا می گردد و به عالم مغایبات و
مکاشفات می رسد تا روحانیان و کرّویان و ملائکه را معاینه
می کند^۵ و با ایشان متکلم می شود و همچنان خواب نظیر مرگ
است به خواب نیز از قید بشریت و از بند^۶ ماسوی الله نجات
می یابد و به عالم مغایبات و مکاشفات می رسد و روحانیان و ملائکه
را معاینه می کند و با ایشان متکلم می شود^۷ و مؤمن چون بمیرد جسد
و روح آن مؤمن حقیقی بود نه مجازی و صفت ایمان و مؤمن از
او^۸ زایل نمی گردد^۹، اگرچه تصدیق و اقرار فی الحال از او موجود نه.
همچنین^۹ مؤمن چون به خواب شود مؤمن حقیقی بود نه مجازی.

۱. الف: با الصواب ندارد.

۲. س: رسالت پناه.

۳. الف: حس بشریت.

۴. ب: کند.

۵. ب: قید.

۶. ب و ک: می گردد.

۷. ب: مؤمن که از او.

۸. ب و ک: نمی شود.

۹. س: همچنان.

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ترغیب کرد که مؤمن را باید که در حال حیات^۱ مستغرق و مشغول حق تعالی باشد تا همبران حال بمیرد^۲ و همبران حال برخیزد^۳. مؤمن را باید که در حالت بیداری مستغرق و مشغول حق تعالی باشد تا همبران حال^۴ بخسپد و همبران حال از خواب بیدار شود. اگر آن حال مؤمن در خود نیابد گو ماتم خود را بدارد و خود را در مشغولی عبادت^۵ و استغراق طاعت^۶ درآرد، نه همچون غافلان بخسپد و نه^۷ همچون غافلان بمیرد که هرگز روی دل به حق نیاورده و پشت به غیر حق دو تا ناکرده و حق را ناشناخته و از غیر حق برنخاسته^۸. بعد از مردن^۹ غسل آید رویش سمت قبله آرد، او را به گور درآرد و به منکر و نکیر سپارد. چون دلش از حق بیگانه بود درین وقت^{۱۰} روی گردانیدن به قبله چه سود. همدرین^{۱۱} معنی شیخ فریدالدین عطار فرمود. مثنوی:

۱. ب: در حالت حقیقی؛ ک: حالت بیداری.

۲. الف: بخسپد.

۳. س و ک: برخیزد.

۴. خ: در حالت بیداری... تا همبران حال ندارد.

۵. س: عبادت ندارد.

۶. س: طاعت ندارد.

۷. س: نه ندارد.

۸. ب: بر نخواسته.

۹. الف: وقت مردن.

۱۰. س: حال.

۱۱. ب: درین.

پاک دینی گفت مستی حيله جوى
 مرده را در نزع گردانند^۱ روى
 پيش ازین اين بى خبر را بر دوام
 روى گردانیده بایستی مدام^۲
 برگ ریزان شاخ بنشانی چه سود
 روى او اکنون بگردانی چه سود
 هر کرا این لحظه گردانند روى
 او جُنب مرده از او پاکی مجو^۳
 عزیز من! چند روز که حیات^۴ باقى ست فرصت را غنیمت شمار^۵
 و به خداوند^۶ خود روى آر و دل خود را از غیر حق^۷ فارغ دار و
 اوقات عزیز که سرمایه^۸ عمر است ضایع^۹ مگذار هر نفسی که
 برمی آید در یاد^۹ و شوق دوست برآر^{۱۰}. بیت:

۱. ب: گردانید.

۲. الف: تمام.

۳. الف: پاکی ازو مجو

۴. خ: عمر.

۵. ب: دان.

۶. س: خدای.

۷. س: حق ندارد.

۸. ب: ضایع ندارد.

۹. الف: در یاد یار.

۱۰. خ: بدار.

سعدیا عمر عزیز است به غفلت مگذار

وقت فرصت نشود فوت مگر نادان را^۱

و بزرگی دیگر می فرماید:

خوش وقت آنکسان^۲ که شب و روز و روز و شب

تسبیح وردشانست همین^۳ دوست دوست دوست

و دل را از اندیشه غیر حق نگاهدار و به کسی و به چیزی مسپار
تا گردی مقبول کردگار و شوی به عالم نامدار و مستغنی باشی از
ابنای روزگار و نباشد ترا^۴ به هیچ مخلوق^۵ افتقار. عن ابی هریره
رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم: قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ قَلْبَكَ لِعِبَادَتِي أَمَلًا صَدْرَكَ غِنَاءً وَ أَشَدَّ فَقْرًا وَأَنْ
لَا تَفْعَلَ أَمَلًا يَدُكَ شُغْلًا وَ لَمْ أَشَدَّ فَقْرًا. در حدیث قدسی حق تعالی
می فرماید: ای فرزند آدم فارغ دار دل خود را برای عبادت من تا پر
کنم دل تو از غنا^۶ یعنی ترا بی نیاز گردانم از خلق و ببرم فقر تو و
اگر فارغ نگردانی دل خود را برای عبادت من پر گردانم دست تو
به کار و ببرم از تو فقر تو^۷. و قال النبی صلی الله علیه وسلم تَفَرَّغُوا

۱. س: این بیت ندارد.

۲. ب: آنکسی.

۳. الف: همه.

۴. الف: نباشی؛ خ: ترا ندارد.

۵. الف: مخلوقی.

۶. س و خ: قلبک ندارد.

۷. الف: سینه تو به غنا.

۸. الف: تو ندارد.

مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی فراغ جوئید و فراغ^۱ دارید خود را از هموم و غموم دنیا مادام که بتوانید^۲ شیر نری و شیر مردی. باید که چُست از هموم و غموم دنیای دون مردانه بیرون^۳ آید و دل خود را به خبث دنیا نیلاید و گوی دولت از میدان سعادت بر باید. هر سستی و نادرستی و سقیمی و لئیمی این راه را نشاید. رباعی:

چیست دنیا خاکدانی کهنه ویرانه‌ای^۴

غصه جای محنت آبادی ملامت خانه‌ای

هر لئیمی ناسزایی ترک دنیا می‌کند^۵

سرفرازی را رسد دریا دلی مردانه‌ای^۶

بزرگی دیگر می‌فرماید^۷:

حال دنیا باز پرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا خوابیست یا بادبست یا افسانه‌ای

باز گفتم حال آنکس گو که در وی دل بیست^۸

گفت یا غول است یا دیو است یا دیوانه‌ای

۱. ک: فارغ.

۲. ب: توانید.

۳. الف: برون.

۴. خ: بیرانه.

۵. خ: کی کند.

۶. س: این رباعی ندارد.

۷. س: این ابیات ندارد.

۸. خ: دل در وی به‌بست.

روایت کرده‌اند^۱ از ابن مسعود رضی الله عنه به درستی که خفته بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر^۲ بوریای درشت^۳ و اثر آن بوریا در وجود مبارک پیدا شده بود^۴. پس گفت ابن مسعود یا رسول الله^۵ اگر فرمایی ما بگسترانیم^۶ و راست کنیم برای شما نیکوترین و بهترین^۷ جای خفتن شما. پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: مَالِي وَلِلدُّنْيَا وَمَا أَنَا وَلِلدُّنْيَا إِلَّا كَرَائِبِ اسْتِظْلٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ ثُمَّ تَرَكَهَا وَرَاحَ. و لام در للدنیا بمعنی مع است و مالی مالی الله و اَنَا مَأْتًا فِيهِ است یعنی نیست مرا با دنیا الفتی و محبتی تا رغبت کنم من در دنیا و روا باشد که ما استفهامیه بود یعنی کدام الفت و محبت است مرا با دنیا تا رغبت کنم من بدان و نیست^۸ مثل من و مثل دنیا مگر همچون سواری که طلب کند سایه را زیر درختی پس قدری استراحت گیرد و برود و ترک کند درخت را و سایه را^۹ همانجا چون مقتدای ما و سرور ما با دنیای دون^{۱۰} الفتی و محبتی

۱. ب: کرد.

۲. ب: در.

۳. الف و س: درشت ندارد.

۴. س: شد.

۵. الف و ب و خ: یا رسول الله ندارد.

۶. ک: اگر فرمان شود؛ خ: ما را تا بستری راست کنیم.

۷. س: بهترین از فرشی.

۸. الف: نیز.

۹. س: ترک درخت را کند و سایه را.

۱۰. ب: بدنیای دون.

نکرد و ما را نشاید^۱ که دنیا را مألوف و مونس و محبوب^۲ خود سازیم و به متابعت رسول خدا^ص نپردازیم. فردای قیامت حضرت رسالت^۳ صلی الله علیه و سلم را چه روی نمایم و این مخالفت را چه جواب گوئیم که فرمان خدای تعالی بر ما این است: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. جسارت در مخالفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم موجب خجالت و خواری آخرت است^۴.

عن عائشه رضی الله تعالی عنها أَنَّهَا قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَائِشَةُ أَنْ أَرَدْتُ الْحُقُوقَ لِي فَلْيَكْفِيكَ مِنَ الدُّنْيَا كَزَادِ الرَّكَّابِ وَ إِيَّاكَ مَجَالِسَةَ الْأَغْنِيَاءِ وَلَا تَسْتَخْلِفْنِي ثَوْبًا حَتَّى تَرْقَعِيهِ. روایت کرده شده است^۵ از عائشه رضی الله تعالی عنها که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم: ای عائشه اگر خواهی تو که بیبندی فردای قیامت به من. پس گو بسنده کند ترا از دنیا مثل توشه راکب و پرهیز^۶ از همنشین^۷ اغنیا و پس مگذار^۸ جامه کهنه را تا^۹ پیوند

۱. س: شاید.

۲. الف: محبوب ندارد؛ خ: مونس ندارد.

۳. خ: حضرت عزه و حضرة رسالت.

۴. ب و س: را ندارد.

۵. سورة آل عمران: آیه ۳۱؛ س: یحییکم الله ندارد.

۶. خ: خسارت و خجالت آخر تست؛ س: آخرت ندارد.

۷. ب و س: کرده شد.

۸. الف: پرهیز.

۹. ک و س: همنشین.

۱۰. س: مشمار.

۱۱. خ و س: جامه را کهنه تا.

نکنی آن را. خواست رسول الله صلی الله علیه وسلم بدین حدیث ترغیب و تحریص عائشه رضی الله تعالی عنها بر ترک دنیا^۱ و اختیار قناعت. قال النبی صلی الله علیه وسلم: اقْتَرَبَ السَّاعَةُ وَلَا يَزِدُّهُ عَلَى الدُّنْيَا إِلَّا حِرْصًا وَلَا يَزِدُّهُ مِنْهُمْ إِلَّا بُعْدٌ یعنی نزدیک شده است قیامت و زیادت نمی کنند مردمان مگر آرزوی^۲ حرص بر دنیا و زیادت نمی کند آن حرص دنیا ایشان را مگر دوری از حق تعالی العیاذ بالله منها^۳ صبوری بی ضروری در دوری از حق تعالی^۴ تا چند. حق آزاری و هوا پردازی^۵ و خودپرستی تا کی. بیت:

حدیث کودکی و خودپرستی

رها کن کان خماری بود و مستی

ناگاه پیک اجل در رسد و در بستر مرگ در کشد^۶ و از تو حق تعالی بی واسطه پرسد یا عَبْدِي طَهَّرْتَ مَنْظَرَ الْخَلَائِقِ سِينِ هَلْ طَهَّرْتَ مَنْظَرِي سَاعَةً فِيمَا أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ یعنی ای^۷ بنده من پاک داشتی ظاهر خود را سالها که آن منظر خلق است. آیا هست که پاک داشتی باطن^۸ خود را که آن منظر من است؟ یک ساعت از اقدار^۹ هموم و

۱. س: دنیا ندارد.

۲. س: آرزو ندارد.

۳. س: منها ندارد.

۴. الف: خدای تعالی.

۵. ب و ک: پروری.

۶. خ: در بستر موت در افگند.

۷. الف و س: ای ندارد.

۸. ب: دل.

۹. س: افراز؛ خ: قرار.

غموم و حرص و محبت دنیای جیفه و از لوٹ غیر ما. پس در چه
صرف کردی عمر خود. در این خطاب چه گویی جواب. از پیر
دستگیر خود این رباعی سماع است. رباعی:

ای عمر تبه کرده^۱ بیازی بازی

صد گونه گنه کرده^۲ بیازی بازی

هم موی سپید کردی آسان آسان

هم نامه سیه کرده بیازی بازی

و این دو بیت نیز از پیر دستگیر خود سماع است.

اگر فردا پیرسند^۳ از نکویی

چه آوردی چها داری چه گویی^۴

به غفلت می گذاری روزگاری

مگر در گور خواهی کرد کاری

عزیز من! حیف عظیم و دریغ جسیم^۵ بود که دل خود را که
آینه جمال بی چون و مہبط انوار الہی^۶ و معدن اسرار نامتاهی و
عرش حق تعالی است بہ زنگار حبّ و حرص دنیای جیفہ کنیفہ
فانی و بہ اندیشہ زید و بکر مکدر و بی صفا و مزبلہ گردانی. بیت:

۱. نسخه دیگر: کردی.

۲. همان.

۳. خ: پیرسند فردا.

۴. س: چه گوئی چہاداری.

۵. ب: جسیم ندارد.

۶. س: انوار الہی ندارد.

تنت بنیان رب شد تا درو عرش خدا باشد^۱
 تو دایم دل بر آن داری که میرز^۲ گردد آن بنیان

و آن عرش حق تعالی^۳ را چون فرش پایمال هموم و غموم
 دنیای دنی و اشتغال^۴ لایعنی سازی و به قول حضرت رسالت صلی
 الله علیه وسلم نپردازی. قال التبی صلی الله علیه وسلم: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ
 حَرَمُ اللَّهِ وَحَرَامُ عَلَى حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يُلْجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ. مصراع:

خانه خالی کن و بگذار^۵ که این جای کسی است^۶
 صاحب شرع سخنی که گوید به گزاف و هزل^۷ و بی فایده
 نگوید و اخبار از شارع موکدترین امر است^۸. فرمود صلی الله علیه
 وسلم که دل مؤمن حرم خدای تعالی است یعنی محل اسرار و
 انوار معرفت و محبت و شوق حق تعالی^۹ است و حرام است بر
 حرم خدای تعالی که درآید درو غیر خدای تعالی. مصراع:
 گر جز تو باشد دیگری با دیدها بیرون کنم^{۱۰}

۱. س: بینی.

۲. ک: مرض.

۳. الف و س: تعالی ندارد؛ خ: حق تعالی ندارد.

۴. س: شغال.

۵. نسخه دیگر: بگذر.

۶. س: این مصراع ندارد.

۷. ک: هرزه.

۸. ب: چنان است که؛ خ: اخبار از اشارع امر است.

۹. س: خدای تعالی.

۱۰. س: این مصراع ندارد.

و مقصود صاحب شرع ازین اخبار آن است که مؤمن را شاید و باید که دل خود را^۱ به غیر خدای تعالی نیالاید و در پاسبانیِ دل مهما ممکن مبالغه نماید تا غیر حق به دلش^۲ درنیاید و نقد وقت او نرباید. رباعی:

ای هر که ز غوغا نرهد وای برو
بر خلق جهان دل بنهد وای برو
بر دست فقیر نیست نقدی جز وقت
آن نیز گر از دست دهد وای برو^۳

بیت:

خانه خالی یافت از غوغا و شور
شور و غوغا کرد و رخت آنجا نهاد^۴
دلی که غافل^۵ از حق و شاغل به غیر حق، حق را نشاید.
خوش گفت آنکه گفت. بیت:
اگر صد جان بری از من حلال است

وگر یکدم زنم بی تو حرام است
هیئات هیئات غافل از حق و شاغل به غیر حق تا کی^۶ و به مخلوق

۱. س: خود را ندارد.

۲. س: بر دلش.

۳. س: این رباعی ندارد.

۴. خ و س: این بیت ندارد.

۵. خ و س: دل غافل.

۶. ب: تاکی ندارد.

نزدیکی و یگانگی و از خالق دوری و مهجوری و بی گانگی^۱ و در
تیه غفلت، اضطرابی و سرگردانی تا چند^۲. مصراع:

ولی حدیست آخر این جفا را

خوش می گوید آن مست شراب شوق حضرت غفار یعنی شیخ
فریدالدین عطار. مثنوی^۳:

از قدم تا فرق نعمت های اوست

عرضه ده با خویش نعمت های دوست

حق ترا پرورد؛ با صد عزّ و ناز

تو ز نادانی به غیرش^۴ مانده باز

تا بدانی از که دور افتاده ای

در جدایی بس صبور افتاده ای

قال النبی صلی الله علیه وسلم کُتِبُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافاً وَ اتَّخَذُوا
الْمَسَاجِدَ بُيُوتاً وَ عُوذُوا قُلُوبُكُمْ الرِّقَّةَ وَ أَكْثَرُوا وَ التَّفَكَّرُوا لِبَكَا وَ
لَا تَخْلُقُونَ بِكُمْ الْهَوَاءَ. پیغامبر^۵ فرمود صلی الله علیه وسلم خطاب
به صحابه یا به^۶ امت یعنی باشید در دنیا مهمان یعنی دنیا را مقرر و

۱. الف: دوری و مهجوری.

۲. ب: در غفلت تا چند سرگردانی.

۳. ک: ابیات.

۴. س: پرورده.

۵. س و ک: بغیری.

۶. الف: رسول.

۷. خ و ک و س: بر.

مأوی خود نسازید^۱ و دل به دنیا مبندید و به دنیا اصراف و فضولی
 مکنید که مهمان را^۲ فضولی^۳ نباید^۴ بلکه ضروری^۵ و لابدی^۶ اکتفا
 نماید و بگیرید مساجد را خانها^۷ یعنی مساجد را ملازم گیرید
 همچون ملازمت خانه و عادت کنید دل‌های خود را نرمی^۸ و بسیار
 کنید تفکر^۹ یعنی اندیشه بسیار کنید که از کجایید^{۱۰} و بکجا^{۱۱}
 افتاده‌اید و از که دور و مهجور مانده‌اید و به‌که و به‌چه^{۱۲} مشغول
 گشته‌اید و برای چه آفریده شده‌اید و سرمایه^{۱۳} عمر در چه^{۱۴}
 گذرانیده‌اید و از مقصود چه حاصل کرده‌اید و از مطلوب چه
 نشان یافته‌اید پس در این ماتم بسیار^{۱۵} گریه کنید. چه خوش گفت
 آنکه گفت. بیت^{۱۶}:

۱. س: مسازید.

۲. س: را ندارد.

۳. الف و خ: فضول.

۴. ب: نباشد.

۵. س: بضروری.

۶. ب و س: خانه.

۷. ب و خ: برمی.

۸. ک: فکر.

۹. ب: از کجا آمده‌اید.

۱۰. س: یا کجا.

۱۱. ب: بچه و بکه.

۱۲. ب: بچه

۱۳. ک: بسیار ندارد.

۱۴. الف: نظم.

از نکته مقصود نشد فهم حدیثی

لادین و لادینا بی کار بماندیم^۱

در اختلاف نه افکند و سرگردان نگرداند شما را آرزوهای
شما. قطعه:

خبرداری که در خلوت چرا سر در گریبانم

معمای طریقت را درین تخته همی^۲ خوانم

درین اندیشه فرسودم که از بهره موجودم

کی‌ام چونم کجا بودم چه چیز است این دل و جانم^۳

هیاهات هیاهات در میدان هوا و شهوت^۴ سرگردانی و از خمار

شراب غفلت حیرانی^۵ و از هموم و غموم دنیای فانی و از کدورت

نفسانی^۶ و از کردار و گفتار لایعنی پریشانی و در تیه حیرت

حیرانی و بی‌دوست زندگانی و از افعال و اقوال^۷ بد و احوال خود

پشیمانی تا چند^۸ خوش می‌گوید شیخ‌الوقت^۹ شیخ فریدالدین عطار.

مثنوی:

۱. س: اینکار بماندیم.

۲. خ: همین.

۳. س: این قطعه ندارد.

۴. خ و س: شهوات.

۵. س: از خمار شراب غفلت حیرانی ندارد.

۶. الف و ب و خ: از کدورت نفسانی ندارد.

۷. ب: اقوال و افعال.

۸. الف: تا چندم پشیمانی.

۹. الف: شیخ‌الوقت ندارد.

ای ز غفلت غرقه در دریای آرزو

می‌ندانی از که^۱ می‌مانی تو باز

هر دو عالم در لباس تعزیت

اشک می‌بارند و تو در معصیت

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوةٌ خُضْرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَحْلِفُكُمْ فِيهَا نَاطِرٌ^۲ كَيْفَ تَعْلَمُونَ. یعنی به‌درستی دنیا شیرین و زیبا و دلرباست^۳ و خدای تعالی مستخلف شماست یعنی یکی را می‌برد و به‌جای وی دیگری را می‌آرد^۴ و کسی را جاوید^۵ در دنیا نمی‌گذارد. پس خدای تعالی ناظر عمل شماست^۶ از نیک و بد که چگونه عمل کنید. این حدیث حَثٌّ^۷ است. بدان که مؤمن را شاید و باید^۸ که به‌لذات و شهوات و زیبایی و دلربایی دنیای دون که منظر او سراب و مسکن او خراب^۹ بود او آخر نابود و وجود او آخر معدوم و شیرینی او آخر چون حنظل تلخ و ظاهر او چون

۱. س: کز که.

۲. ک و خ: فناظر

۳. خ: دلبر است

۴. ب: جای او دیگری می‌دهد.

۵. الف: جاوید ندارد.

۶. س: ناظر شماست.

۷. س: حس.

۸. الف: باید و شاید.

۹. خ: خراب است.

ظاهر حنظل زیبا و باطن او چون باطن حنظل زشت^۱. هیچ عاقل
هرگز دل در وی نیست و هیچ غافل هرگز^۲ از قید و مکر او نرست
و هیچ دانا به او^۳ فریفته و مغرور نشود^۴ و آن را مأوای و مسکن خود
نسازد و به زیبایی و دلربایی وی نپردازد^۵. بیت:

چون درین زندان بسی نتوان نشست

خویشتن را باز کش از هرچه هست

بزرگی دیگر می فرماید:

دنیا چو رباط تو در آن رهگذری^۶

زنهار درو رنج فراوان نبری^۷

تو مرد مسافری و دنیا چو رباط

بگذر ز رباط چون تو مردی سفری^۸

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْكُنْ بَلَاغَ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَزَادِ

الرَّكِيبِ. پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که باشد کفایت^۹ یکی از

۱. خ: باطل حنظله گلوگیر.

۲. الف و س: هرگز ندارد.

۳. س: هیچ دانا به او ندارد.

۴. خ: نشد.

۵. س: زیبایی و دلربایی وی نپردازد، ندارد.

۶. خ: ما درو رهگذری.

۷. خ و ک: مبری.

۸. خ و ک: مرد سفری.

۹. ک: که باشد کفایت؛ خ: یعنی که باشد که بسنده کند.

شما از دنیا همچو^۱ توشه سوار یعنی^۲ سوار رهگذری مقدار کفایت و لابدی در فتراک آویزد و از فضولی و غیر لابدی پرهیزد و شما نیز در دنیا به مقدار ضروری و لابدی اکتفا کنید چنانچه در سفرید و راه گذرید^۳ و راه گذری باید که از فضولی و غیر لابدی احتراز نماید^۴. و شما نیز خود را گرانبار مسازید. قال التّبی صلی الله علیه وسلّم حاکیا عن الله تعالی یا اِنَّ اَدَمَ نَجَّی الْمُحْفَقُونَ وَ هَالِکَ الْمُثْقَلُونَ یعنی ای فرزند آدم! نجات یافتند سبکباران و هلاک گشتند^۵ گران باران. قال التّبی صلی الله علیه وسلّم حاکیا عن الله تعالی^۶ یا اِنَّ اَدَمَ عِنْدَکَ مَا یُکْفِیکَ وَ اَنْتَ تَطْلُبُ مَا یَطْغِیکَ. رسول صلی الله علیه وسلّم فرمود: ای فرزندان آدم! نزدیک تو مقداری ست که کفایت کند^۷ ترا و تو طلب می کنی مقداری که^۸ در بی فرمانی و عصیان آرد ترا. قال التّبی علیه الصّلوٰة والسلام^۹: طُوبٰی لِمَنْ رَزَقَ کِفَافًا وَ یَقْتَعَهُ اَللّٰهُ بِمَا اٰتَاه. رسول صلی الله علیه وسلّم فرمود: خنک باد مر کسی را که رزق

۱. خ و ک: همچون.

۲. س: چنانچه؛ خ: یعنی چنانچه.

۳. ب و خ: در صدد رحیل اید.

۴. ب: احتراز کنید.

۵. خ و س: شدند.

۶. س: قال التّبی صلی الله تعالی.

۷. س: مقدار کفایت است.

۸. ب: مقدار زیادی که ازو.

۹. الف: صلی الله علیه وسلّم.

داده شود^۱ او را مقدار لابدی و کفایت. و قناعت کنند^۲ خدای
 تعالی او را به چیزی که داده است او را.
 عزیز من! اگر لذت و عزت قناعت بجشی و بدانی به خدای
 خدا^۳ که هرگز بطمع سر به سلاطین^۴ فرو نیاری و حاصل دنیا را
 نجویی^۵ بیت:

اگر ز خوان گدایان نواله ای بجشی

به حبه ای شماری هزار سلطان را

بزرگی دیگر می فرماید:

گنج آزادی و گنج قناعت ملکی ست

که به شمشیر میسر نشود سلطان را^۶

مراد از خوان گدایان قناعت است با عالی همی درویشان. بیت:

آنجا که قبول آمد درویش مسلمان را

یک حبه نمی ارزد صد ملک سلیمان را^۷

قناعت آن نیست که به نان پاره یا بستر عورت یا بلنگوته یا

۱. ک: داده شد.

۲. ب و خ: دهد.

۳. س: خدا ندارد.

۴. الف: بسلاطین.

۵. ب و ک: بجوی شماری.

۶. ب: این بیت ندارد.

۷. ک: سلیمانی.

به كوزه آب^۱ اكتفا كنى بلکه قناعت آن است كه بذكر^۲ و محبت و شوق حق تعالى و به حق^۳ اكتفا كنى و به كونين التفات^۴ نكنى و قدم بر اتباع حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم زنى. قال النبى صلى الله عليه وسلم: ^۵الدُّنْيَا لَكُمْ وَالْعُقْبَى لَكُمْ وَالْمَوْلَى لى يعنى لِبَعْضِكُمْ وَهُوَ الْكَافِرُونَ وَالْعُقْبَى لَكُمْ يعنى لِبَعْضِكُمْ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ مَوْلَى لى وَلِتَابِعِى^۶.
قطعه:

ای خلق حدیث او مگویند باقى همه شاهدان شما را
گر رشك و حسد برى برو بر این^۷ رشك بُدست انبیا را
قال الله تعالى: ^۸وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَّيَلَّأُ^۹. حق تعالى فرمود
یاد كن ای محمدؐ! نام پروردگار خود^۹ و انقطاع كن از غیر خدا
سوى خدا. انقطاعى كه هرگز التفات به دنیا نكنى^{۱۰} و نظر میل
به كونين نیفگنى. رسول خدا صلى الله عليه وسلم^{۱۱} خبر داد: إِنِّى

۱. خ و س: بكوزه آب ندارد.

۲. ب: بذكر دوست.

۳. س: بحق ندارد.

۴. س: اكتفى؛ خ: التفات و اكتفا.

۵. س: قال رسول عليه السلام.

۶. س و خ: يعنى بعضكم... لتابعى ندارد.

۷. ك: كين.

۸. القرآن: سورة المزمل: آية ۸

۹. ب: تو.

۱۰. الف: از غیر خدا سوى خدا.

۱۱. ب: گفت.

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱. یعنی من روی از غیر گردانیدم^۲ و به خالق آسمان و زمین آوردم، مسلمان شدم و نیستم من از آن کسان که^۳ در بندگی طلب و محبت خدای غیر^۴ را شریک گردانیده‌اند. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مقتدای مؤمنان است. امری که بر او بود آن امر بر جمیع^۵ مؤمنان است و اتباع افعال و اقوال او لقوله تعالی فَاَتَّبِعُونِي اَتَّبِعْهُمْ لَعَلَّكُمْ يَهْتَدُونَ^۶ پس^۷ مؤمن را باید و شاید که علی^۸ قضیه الاتِّبَاعِ^۹ التفات به دنیا نکند و راضی به عقبی^{۱۰} نشود^{۱۱} و اکتفا نکند مگر به مولی بذکر مولی و محبت مولی و شوق مولی^{۱۲} و درد مولی و لقای مولی. بیت:

کفر کافر را و دین دیندار را ذره درد دل عطار را
بیت:

ذره درد خدا در دل ترا بهتر از هر دو جهان حاصل ترا^{۱۳}

۱. سورة انعام، آیه ۷۹.

۲. الف: بگردانیم.

۳. ب: آن کسانی که

۴. س: غیری.

۵. الف و ب: جمیع ندارد.

۶. خ: مگر بدلیل خصوص و غیر لزوم.

۷. س: قضیه الاتِّبَاعِ ندارد.

۸. س: نبود.

۹. س: ذکر مولی و محبت و شوق مولی.

۱۰. ک و س: این بیت ندارد.

مناجات این خاکسار بسیارگفتار، اندک کردار الهی کفائی من
 نَعِیمُ الدُّنْیَا ذِکْرُکَ^۱ وَ مُحَبَّتِکَ وَ شَوْقِکَ وَ کَفَّائِی مِنْ نَعِیمِ الْآخِرَةِ لِقَایِکَ
 وَ رِضَايِکَ^۲. مشایخ گفته‌اند: اَلْفَقِیْرُ لَا یَلْتَمِزُ إِلَى الدُّنْیَا وَ لَا یَرْضٰی بِالْعَقْبٰی^۳
 وَ لَا یَكْتَفِی إِلَّا بِالْمَوْلٰی یعنی درویش التفات نکند به دنیا زیرا چه دنیا،
 دنی و خسیس و جیفه و کنیفه^۴ است و راضی نبود به عقبی زیرا چه^۵
 غیر مقصود و غیر مطلوب^۶ است.

پرسیدند شیخ شبلی را از معنی این حدیث. قال التّیّ صلی الله
 علیه و سلم^۷: أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ اَلْبُلْهَاءُ. جواب داد که چرا ابله نباشند که
 منعم و معطی خود را گذاشته به نعمت و عطای معبود اکتفا کنند^۸.
 عاقل^۹ بسنده نکند مگر به مولی زیرا چه^{۱۰} او مقصود و مطلوب و
 معبود^{۱۱} است. خوش گفت آنکه گفت. رباعی:

گر دنیی^{۱۱} و آخرت بیارند کین هر دو بگیر دوست بگذار
 ما یوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار

۱. س: و ذکرک.

۲. خ و س: لقاءک و رضاوک.

۳. ب: جیفه کنیفه ندارد.

۴. ب: زیراکه.

۵. خ: غیر معبود.

۶. س: علیه السلام.

۷. الف: اکتفا و پسندیده کند.

۸. ب: فقیر؛ س: صوفی.

۹. ب: زیراکه.

۱۰. ک: مقصود و معبود.

۱۱. خ و ک: دنیا.

به‌خدای خدا درویش دل‌ریش بقوة لَاحَوْلَ وَ لَقُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ^۱ و
به‌تقویت و شوق^۲ و محبّت حق تعالی^۱ اگر گوشه نظر^۳ همّت
به‌کونین اندازد در زمرة طالبان^۴ کاذب و مدّعی بود. بیت:

قومی که هر دو کون به‌یک جو نمی‌خرند

ایشان دم از محبّت دنیا کجا^۵ زنند

دانی که^۶ نشان آن قوم^۷ چیست و مرد آن قوم^۸ کیست. هر چیزی را
نشانی ظاهر و برهانی باهر^۹ است. هر کرا آن نشان و برهان نبود^{۱۰}،
کاذب و مدّعی بود که مجرد دعوی بی‌دلیل، مقبول و محمود
نیست. مثنوی:

دعوی کردی به‌ما دلیلت باید

مهر موسی، شوق خلیلت^{۱۱} باید

گر صحبت آن یار جلیلت باید

مال و تن و جان جمله سیلت باید^{۱۲}

۱. خ: با لله العلی العظیم.

۲. س: شوق ندارد.

۳. خ: گوشه چشم نظر.

۴. خ: صادقان.

۵. ب: چرا.

۶. س: که ندارد.

۷. س: نشانی از آن قوم.

۸. س: قوم ندارد.

۹. ب: نشان ظاهر و برهان با هر؛ خ: هر چیزی بر ایشان ظاهر و برهانی با هر.

۱۰. خ: نباشد.

۱۱. الف: جلیلت.

۱۲. کذا فی المتن.

نشان اوّل آنست که او^۱ همواره در دنیا مضطرب و متحیر با دیده
 پرآب و دل خراب در اضطراب^۲ بود و از دنیا به هزار حیل و چاره
 خلاص خود جوید^۳ و از سوز جگر این بیت گوید. بیت:
 نه دل را جز تحیر^۴ پای بندی نه جان را جز تمنا دلگشایی
 و به درد دل و به ماتم روزگار این بیت هم کند^۵ تکرار. بیت:
 نی پای آنکه از کره خاک بگذرم
 نی دست آنکه پرده افلاک بر درم
 نشان دیگر آنکه به هیچ چیز از کونین به غیر دوست آرام و قرار^۶
 نگیرد و هر دو جهان را بگوشه چشم ننگرد و جان و دل^۷ و مال و
 تن^۸ و عزّت و جاه در راه طلب مولی^۹ در بازد و به غیر حق دل
 به چیزی نپردازد و این بیت به زبان حال ورد خود^{۱۰} سازد. بیت:
 گر هر دو جهان دهند ما را
 چون وصل تو^{۱۱} نیست ما فقیریم

۱. ب و خ: او ندارد.

۲. س: حال ندارد؛ خ: در اضطراب حال.

۳. الف: خواهد.

۴. ب و ک: جز تو چیزی.

۵. ب: همی کن تکرار.

۶. س: قرار و آرام.

۷. س: ودل ندارد.

۸. الف و خ: تن ندارد.

۹. خ و س و ک: دوست.

۱۰. ب: خود ندارد.

۱۱. الف: وصلت تو.

و از خودی خود رسته و از میل به کونین^۱ مراد نه^۲ جسته و بند ماسوی الله گسسته^۳ و انوار الهی بر^۴ دلش تافته و از صفات بشریت^۵ خلاص یافته^۶ و فنا شده^۷ و موصوف به صفت امیرالمؤمنین ابی بکر^۸ صدیق رضی الله تعالی^۹ عنه گشته که رسول مقبول^{۱۰} در حق او فرمود: مَنْ أَرَادَ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرُوا إِلَى ابْنِ أَبِي قَحَافَةَ یعنی هر که خواهد که بنگرد مرده را که می گردد بر روی زمین پس گو، بنگرد سوی ابی بکر صدیق رضی الله عنه.

نشان دیگر آنکه به حکم خبر مخبر صادق و مُبَلِّغِ واثق دنیا را زندان و قحطسال و شدت عیش خود پندارد و او را مقرّ و مسکن خود نداند و بهزینت و زخارف او التفات نکند و مونس و مألوف خود نسازد و همواره از او متنفر و منکر بود و به سرور و غرور وی^۹ مسرور و مغرور نشود و مفارقت دنیا سبب نجات از زندان و خلاص از قحطسال^{۱۱} و شدت عیش خود شمارد. قال التّی علیه السّلام: الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ سَيِّئَةٌ فَإِذَا فَارَقَ الدُّنْيَا فَارَقَ السِّجْنَ وَ السَّيِّئَةَ

۱. ب: میل کونین؛ خ: میدان کونین.

۲. س: مردانه ندارد.

۳. س: شکسته.

۴. الف: به.

۵. س: صفت بشریت.

۶. س: خلاص یافته ندارد.

۷. س: فنا شد؛ ک: فانی شد.

۸. الف: ابا بکر.

۹. ب: او.

۱۰. الف: خلاص قحطسال.

دنیا زندان مؤمن است^۱ و قحطسال و شدت عیش اوست. پس چون مؤمن مفارقت کند دنیا را، مفارقت کند^۲ زندان را و قحطسال را و شدت عیش را^۳. تنبیه کرد رسول علیه السلام بدین حدیث: مؤمن را باید که همواره در دنیا با کراهیت و وحشت و از دنیا و ابنای دنیا^۴ متنفر و محترز^۵ باشد. بیت:

دنی^۶ آن قدر ندارد که برو رشک برند

با وجود و عدمش راغم بیهوده خورند

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

کاشکی قیمت انفسا بدانستی خلق

تا دمی چند که مانند^۷ غنیمت شمرند^۸

این سراییست که البته خلل خواهد شد

خنک آن قوم که در بند سرای دگرند

مؤمن غریب و مهجور از وطن و محبوب خود^۹ افتاده دور و

۱. س: است ندارد.

۲. س: دنیا را، مفارقت کند ندارد.

۳. س: و شدت عیش را ندارد؛ خ: را ندارد.

۴. س: ابنای دنیا ندار.

۵. الف: متحزر؛ ب: متحذر.

۶. ک: دنیا.

۷. ب: آیند؛ ک: دارند.

۸. ک و س: این بیت ندارد.

۹. ب: خود ندارد.

حق تعالی غیور، دوست را به دشمن مشغول شدن راضی نه. بیچاره
 غریب را از دنیا چاره نه، که گفته‌اند کار دنیا بی دنیا راست نیاید و
 حق تعالی از کمال غیرت فرماید: قوله تعالی: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ
 عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا
 مَذْجُورًا^۱. قال التَّيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيَا عَنْ اللَّهِ تَعَالَى: مَنْ رَضِيَ
 عَنَّا بِدُنْيَاهُ عَجَّلْنَا لَهُ مُنَاهُ^۲ وَ أَوْصَلْنَا إِلَيْهِ هَوَاهُ وَلَيْكُنْ الْفُرْقَةُ قَصْوَاهُ
 وَالْجَحِيمُ مَاوَاهُ. حق تعالی^۱ می‌فرماید که هر که راضی شود از ما
 به دنیا یعنی به دنیا اکتفا کند و از طلب و جستجوی ما و از غم
 وصال و ماتم هجران ما بازماند تعجیل دهیم او را آرزوی وی،
 برسانیم بدو شهوت^۳ وی ولیکن جدایی ما بود نهایت او و دوزخ
 بود جای او. زهی شقاوت ابدی و زهی قساوت سرمدی و زهی
 درد بی درمان و زهی ماتم هجران و زهی حسرت^۴ بی پایان و زهی
 خسارت^۵ فراوان که از حق تعالی^۱ دور و مهجور مانی و به دنیای
 فانی مسرور و مغرور^۶ شوی^۷. وای هزاران^۸ وای، نه امکان گذاشتن

۱. القرآن: سورة الاسراء: آیه ۱۸؛ س: مدحوراً ندارد.

۲. ب: یتماه.

۳. س: پرو لذات و شهوات او؛ خ: شهوات.

۴. ب: حسرتی.

۵. ب: خسران؛ خ: خساره و نقصان.

۶. س: مغرور و مسرور.

۷. خ: شوی ندارد.

۸. خ: هزار.

دنیا نه سبیل پیوستن به مولی^۱: بیت:

نی رای شدن نی روی بودن معشوق غیور و ما گرفتار
 مادام که^۱ غریب به وطن و محبوب خود نرسد، در شدت عیش
 و عذاب گوناگون بود و روزها درخون آشامیدن و جگر پالودن^۲ و
 شبها در طپیدن و از درد دل نالیدن باشد^۳. بیت:

بناز خفته چه دانه که دردمند فراق

چگونه شب گذراند علی الخصوص غریب

در کتاب مسطور است که چون جان بنی آدم در رحم مادر
 درمی آید، خون حیض غذای او می گردد. اشارات بدان که سزای
 هجران محبوب^۴ خون خوردن و جگر پالودن است تا از وطن خود
 دور و از محبوب خود مهجور خواهی ماند به انواع شدايد و
 گوناگون مشقت و رنج گرفتار خواهی ماند^۵ و هر لحظه جگر خون
 و دیده جیحون خواهد شد. بیت:

دریاب دلی را که به روزی^۶ صد بار

خون می شود و باز جگر^۷ می بندد

۱. کذا فی المتن.

۲. س: جگر ها بآه پالودن.

۳. الف: باشد ندارد.

۴. س: می درآید: الف: در آید.

۵. الف: هجران و فراق.

۶. الف: خواهی برد.

۷. خ: بیکدم.

۸. الف: بار دگر.

آری چون قدر وصال و قرب ندانست محبوب در فراقش
انداخت^۱ و به آتش هجران گداخت^۲ و به انواع مصایب تاب داد و
بی تاب گردانید تا فریاد برآورد^۳. بیت:

ما چو قدر وصل تو^۴ جان جهان نشناختیم

لاجرم در بوتۀ هجران تو بگذاختیم

غریب و مهجور مدّتی در شدّت زندان دنیا که شکر او همه
زهر و لطف او همه قهر و داد او همه بیداد و بنیاد او همه^۵ برباد،
اندوه او بی پایان و درد او بی درمان بود، سبب قطع وصول به مطلوب
و وجود او موجب مانع لقای محبوب. عاقل از مکر و خداع وی در
طشت خون و غافل از او شده زبون، جگرها از او شده کباب^۶ و
دیده‌ها از او پر آب. عاقل را درو اضطراب و غافل در او مست و
خراب و عاقل درو محبوس و مضطر مانده و این کلمات بر زبان
رانده: وَ دَخَلْنَا الدُّنْيَا كَارْهِينَ وَ كُنَّا فِيهَا مُتَحِيرِينَ وَ خَرَجْنَا مِنْهَا مُضْطَرِّينَ.
یعنی در آمدم در دنیا به کراهیت یعنی از گلستان وصال و از
صحرای قرب ذوالجلال^۷ در قفس تن و زندان دنیا به اکراه^۸ و

۱. ک: در فراق انداخت.

۲. خ: بآتش هجرانش گداخت.

۳. خ و ک: فریاد از نهاد برآورد.

۴. خ و س: وصلت.

۵. خ و س: همه ندارد.

۶. ب: از او کباب شده.

۷. ب و خ و س: ذوالجلال ندارد.

۸. س: قفس زندان باکراه.

به هزاران آه درآمدیم و به هزاران حیرت در زندان دنیا ماندیم^۱ که نه حیلۀ رستن از زندان دنیا^۲ و نه چارۀ جستن از خود و نه سبیل پیوستن به مولی^۳، و بیرون آمدیم از دنیا^۴ به اضطرابی اختیار. جان را با تن، الفتی و مؤانستی شده^۵ و در رگ و پی تن درآمده. وقتی که^۶ فرشتگان جان را به عنف^۷ و شدت کشند^۸ و آن مضطربان تلخی و شداید^۹ جان کنند چشند^{۱۰}، چرا وقت بیرون آمدن جان مضطرب نباشد. روی عن ابی هریره رضی الله عنه إِنَّهُ یُبْکِی^{۱۱} عِنْدَ الْمَوْتِ قَلِيلَ لَمْ تَبْکِیْ فَقَالَ لِمَ لَا بُکِیْ وَقَدْ سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الْمَوْتَ أَشَدَّ مِنَ الطَّبَخِ فِي الْقُدُورِ^{۱۲} وَأَشَدَّ مِنَ الْقَطْعِ بِالْمَشَارِ وَبَعْدَ الْمَوْتِ سَبْعُونَ هَوْلًا كُلُّ هَوْلٍ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ بِسَبْعِينَ دَرَجَةً. روایت کرده شد از ابی هریره رضی الله عنه به درستی که او گریه می کرد نزدیک مرگ. پس پرسیده شد. چرا گریه می کنی^{۱۳}. گفت: چرا گریه نکنم

۱. ب: مانده ایم.

۲. خ و س: دنیا ندارد.

۳. ب و خ: بدوست.

۴. ب: بیرون آمدن بدنیا.

۵. س: شد.

۶. الف و خ و س: وقتی که ندارد.

۷. س: بعشق.

۸. س: کشنده.

۹. س: شداید ندارد.

۱۰. س: چشد.

۱۱. الف و س: بکی.

۱۲. س: فی قدوری.

۱۳. س: بگیری.

که از رسول خدای تعالی شنیده‌ام به‌درستی که مرگ سخت‌تر است از آنکه در دیگ درآرند^۱ و بپزند و سخت‌تر است از آنکه به‌اره^۲ ببرند و بعد از مرگ هفتاد هول‌اند. هر هولی سخت‌تر است از مرگ به‌هفتاد درجه. رباعی:

از هیبت مرگ شیر خرگوش شود

گویا جان ز هوش بی‌هوش شود

ای وای بر آن بنده که دردادن جان

گفتار شهادتش فراموش شود

و در کتاب دیده‌ام اگر یک ذره از شدايد مرگ بر کوه‌ها نهند همه کوه‌ها^۳ ناچیز شوند و کوه طاقت نیارد، و بیچاره آدمی که خلقت وی^۴ برای شدت و مشقت و رنج و محنت^۵ است نه برای تن آسانی و راحتی^۶. قال الله تعالی^۷: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۸ حق تعالی می‌فرماید با سوگند و تأکید لام و قد. به‌درستی که ما^۹ آفریده‌ایم آدمیان را برای رنج و مشقت نه برای تن آسانی و راحت.

۱. س: اندازند؛ خ: در دیگ غله درآرند.

۲. س: بآره ندارد؛ خ: پاره پاره ببرند.

۳. س: کوه‌ها ندارد.

۴. س: وی ندارد.

۵. خ و س: برای محنت و شدت.

۶. ک: آسایش و راحت.

۷. س: قال‌النبی.

۸. سورة بلد؛ آیه ۴.

۹. س: ما ندارد.

بی چاره آدمی را جز^۱ خون خوردن و جگر پالودن چاره نیست^۲.

بیت:

آدمی بهر بی غمی را نیست پای در گل جز آدمی را نیست
چون بعد^۳ چشیدن شداید و سكرات و غمرات موت^۴ از زندان
دنیا با صد هزار وحشت و کراهیت بیرون آید در قفس تنگ و
تاریک گور درآید که آن مسکن کرمان و کژدمان^۵ و ماران بود، نه
آنجا آفتاب تابد و نه ماهتاب، نه چراغ افروزد و نه روشنایی نمودار
شود و در سؤال منکر و نکیر و ضغطه قبر مبتلا شود و متحیر در
عذاب ماند^۶. قال التّی علیهِ السّلام: الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِّنْ رِّیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ
حُفْرَةٍ مِّنْ حُفَرِ النَّارِ یعنی قبر روضه‌ای از روضه‌های بهشت یا
روزی از روزن‌های دوزخ^۷. رَوَى عَنْ مَقَاتِلَ بْنِ سُلَيْمَانَ^۸ إِنَّهُ قَالَ^۹
مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَالْقَبْرُ يَنَادِي أَنَا بَيْتُ الدُّودِ^{۱۰}، أَنَا بَيْتُ
الظُّلْمَةِ، أَنَا بَيْتُ الْحُسْرَةِ^{۱۱}، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الثَّرَابِ، مَنْ دَخَلَ فِيهِ

۱. ب: بجز.

۲. س: نه.

۳. س: بعد ندارد.

۴. س: مرگ.

۵. خ: گزندگان.

۶. خ: در دشواری قبر مبتلا شود.

۷. الف: قبر روزنی از روزن‌های دوزخ یا باغیچه از باغ‌های بهشت.

۸. س: مقاتل بن سلمان.

۹. الف و س: انه قال ندارد.

۱۰. س: بیت الدوده.

۱۱. خ: بیت الحسرت.

لَا يَخْرُجُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. أَنَا بَيْتٌ مَا طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ وَلَاقَمَرٌ. روایت کرده شد از مقاتل بن سلیمان که به درستی که او گفت: نبشته شده است در توریت^۱ که نیست روزی مگر آنکه قبر ندا می کند^۲ که من خانه وحشتم و من خانه کرمانم^۳ و من خانه تاریکم و من خانه حسرتم و من خانه خاکم و من خانه ام هر که درآید در من باز^۴ بیرون نیاید از من تا روز قیامت و من خانه ام که بر نتابد در من آفتابی و نه ماهتابی^۵ و روی عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما إِنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ^۶ إِلَّا نَادَتْ^۷ حُفْرَةَ^۸ أَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْدَةِ الْإِنْفِرَادِ فَإِنْ كُنْتُ مُطِيعاً فِي حَيَاتِكَ فَإِنَّا عَلَيْكَ الرَّحْمَةُ وَإِنْ كُنْتُ عَاصِياً فَإِنَّا عَلَيْكَ التُّقْمَةُ^۹. أَنَا بَيْتُ الَّذِي مَنْ دَخَلَنِي مُطِيعاً خَرَجَ^{۱۰} مِنِّي مَسْرُوراً وَمَنْ دَخَلَنِي عَاصِياً خَرَجَا^{۱۱} مِنِّي مُتَبُوراً^{۱۲}. روایت کرده اند^{۱۱} از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، نیست از مرده که بمیرد مگر آنکه ندا می کند او را قبر

۱. خ: توریت؛ الف و س: توریه.

۲. س: ندا کند.

۳. گرم.

۴. الف و ب: باز ندارد.

۵. س: بر نیامد است بمن آفتابی و ماهتابی.

۶. ب: ما من میّت.

۷. س: نادیّه.

۸. س: التّقمة.

۹. الف: یخرج.

۱۰. ب: منشورا.

۱۱. ک: کرده شده است.

او^۱ که من خانه^۲ تاریکم، و من خانه^۳ تنهایی ام، من خانه^۴ انفرادم.
 پس اگر تو مطیع بودی در حیات، پس من بر تو رحمت و اگر
 عاصی بودی^۵ در حیات پس^۶ من بر تو عذابم. من خانه^۷ام هر که
 درآید در من مطیع، بیرون آید از من شادان^۸ و خوشان و هر که
 درآید در من عاصی، بیرون آید از من دوزخی. قال التّبی صلی الله
 علیه وسلّم: الْقَبْرُ أَوَّلُ مَثَلٍ مِنَ الْمَنَازِلِ الْآخِرَةِ^۹ و چون صور دمد همه
 پیغامبران معصوم از هیبت و دهشت نفسی نفسی گویند مگر محمد
 مصطفی صلی الله علیه وسلّم امتی امتی گوید^{۱۰}. جایی که پیغامبران
 معصوم هیبت و دهشت خورند، ما گناهگاران، بیچارگان و مفلسان
 بی مایه و بی پیرایه را چه زهره و چه حال خواهد بود. نیکو بیاندیش^{۱۱}.

در آن دم که از فعل پرسند و قول

اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

بیت:

به جایی که دهشت خورند انبیا

تو عذر گنه را^{۱۲} چه داری بیا

-
۱. س و خ: بدرستی که ندارد.
 ۲. خ: تاریکی ام.
 ۳. خ: بوده.
 ۴. س: در حیات پس ندارد.
 ۵. ب: شادمان.
 ۶. س: این حدیث ندارد.
 ۷. خ: فرماید.
 ۸. س: نیکو به اندیش ندارد.
 ۹. خ: گناهان.

باز شدّت و هیبت حشر و شداید گرمی که در کتاب مسطور
 است از گرمی حشر بعضی در خوی خود تا شتالنگ^۱ غرق باشند و
 بعضی تا ناف و بعضی تا سینه و بعضی تا زنج^۲ اما^۳ از لب مؤمن
 بالا نگذرد از برکت^۴ کلمه طیبه که گفته‌اند و مصایب دیگر از
 حساب و پل صراط^۵ و سؤال اعمال و قرائت کتاب و هیبت ندای
 فَرِیقٌ فی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فی السَّعِیرِ^۶. این همه^۷ شداید و مصایب که^۸ بر جان
 ماست و ما از غایت شقاوت و غفلت به سرور و غرور دنیای فانی
 مغرور و مسرور، به غیر حق شاغل و از ماتم این مصایب بی خبر و
 غافل. خوش گفت آنکه گفت^۹:

شرط^{۱۰} نبود^{۱۱} که صاحب ماتم

از غم خویش بی خبر باشد

این همه مصایب و نوایب^{۱۲} نتیجه غریبی و سزای جدایی

۱. الف: بشتالنگ.

۲. الف: آرنج؛ خ: زنج.

۳. س: اما ندارد.

۴. الف: ببرکت.

۵. س: پل صراط و حساب؛ خ: پل و پل صراط و میزان و حساب.

۶. سوره الشوری، آیه ۷.

۷. س: همه ندارد.

۸. س: که ندارد.

۹. الف و ب: خوش گفت آنکه گفت ندارد.

۱۰. الف: شرط انصاف نبود...

۱۱. الف: نباشد؛ خ: نبود.

۱۲. الف: نوایب و مصایب.

است. اگر^۱ از وطن و محبوب^۲ خود دور و مهجور نمی‌افتادیم
بدین^۳ شداید و مصایب مبتلا و سزاوار^۴ نمی‌شدیم خوش گفت
آنکه گفت^۵. بیت:

تا که از کوی تو ای جان جهان در سفرم
فارغ‌البال نیم تیر بلا را سپرم
باز آمدیم بر آن^۶ دو بیت که بالا نبشته شده است.^۷
رباعی:

گر دولت و بخت یار بودی ما را
در مسکن خود قرار بودی ما را
گر چشم بدی زمانه بر ما نزدی
در شهر کسان چه کار بودی ما را
چون از این حُرقت فرقت و کُربت^۸ غُربت^۹ به فیض فضل
حضرت عزّت جلّ جلاله و عمّ نواله^۹ به وطن خود پیوندیم و
به لقای محبوب برسیم و از مصایب و نوایب به کرم خالق آن

۱. س و خ: که اگر.

۲. خ: از محبوب و از وطن خود.

۳. الف: بران؛ س: برین.

۴. ب: سزاوار ندارد.

۵. س: آنکه گفت ندارد.

۶. س و خ: بدان.

۷. س: نبشته شده.

۸. خ: ازین فرقت با حرقت و عزت با کُربت.

۹. س: جلّ جلاله و عمّ نواله ندارد.

عجایب و غرایب^۱ نجات یابیم آنگاه بگوئیم: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ
عَنَّا الْحَزْنَ^۲.

عزیز من! هر چند به نصوص دلایل ثابت شده است که نجات
به عمل نیست مگر به فضل و عنایت حق تعالی^۳. قال التّبیُّ صلی الله
علیه وسلم: لَا یُجِیْ أَحَدُکُمْ عَمَلُهُ قِیلَ وَمَا أَنْتَ قَالَ وَمَا أَنَا إِلَّا أَنْ یَتَفَضَّلَ
رَبِّیْ گفته‌اند که عنایت را به عمل نفروشد. بیت:

خلقی^۴ چو من اندر طلبش رقص کنانند^۵

تا دوست کرا خواهد و میلش به کدامست

بر سایبان حسنِ عمل اعتماد نیست

سعدی به‌زیر سایه لطف خدا رود^۶

اما عمل ضایع^۷ نیست بلکه به نصوص قواطع و براهین^۸ لواضع
عمل فرض است. قال الله تعالی: فَمَنْ كَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا
صَالِحًا وَلَا یُشْرَکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^۹ وقال الله تعالی: إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا

۱. ک: غرایب و عجایب؛ الف: وغرایب ندارد.

۲. سورة فاطر، آیه ۳۴.

۳. س: جل و علا.

۴. س و خ: قال رسول الله.

۵. ب: خلق.

۶. ب: دوست کسانند.

۷. س: این بیت ندارد.

۸. س: مهمل؛ خ: ممتهد.

۹. خ: قواطع تعین و براهین حجّت‌ها.

۱۰. سورة الکهف، آیه ۱۱۰.

وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ هُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا^۱.

و قال رسول^۲ صلی الله علیه وسلم: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالُوا يَارَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَعْتَمِدُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعِ الْعَمَلَ. قَالَ إِعْمَلُوا فَكُلُّ مُبَسَّرٍ بِمَا خُلِقَ لَهُ. فرمود^۳ صلی الله علیه وسلم: نیست از شما مگر نبشته است^۴ جای وی از دوزخ یا جای وی از بهشت^۵. پس گفتند صحابه^۶: ای رسول خدای! پس چرا اعتماد نکنیم برآن نبشته و ترک نیاریم عمل^۷ یعنی اگر جای ما دوزخ^۸ است، پس عمل صالح و حسنات ما را فایده ندارد و اگر جای ما بهشت است، پس معاصی و قبیایح ما را زیان ندارد^۹. فرمود^{۱۰} عمل بکنید و دست از عمل باز مدارید. پس^{۱۱} هر یکی را آسان و میسر کرده شود برای چیزی را که آفریده شده است او را^{۱۲}. یعنی کسی را که^{۱۳} برای بهشت

۱. سورة الکهف، آیه ۱۰۷.

۲. س: و قال الرسول: خ: قال الرسول.

۳. خ: فرمود پیغامبر.

۴. ب و س: شده است.

۵. خ: در بهشت یا دوزخ.

۶. ب: اصحاب.

۷. س: عمل ندارد.

۸. س: در دوزخ.

۹. س: زیان ندهد.

۱۰. خ: بعده فرمود.

۱۱. ب: پس ندارد.

۱۲. خ: مر او را.

۱۳. س: کسی که.

آفریده شده است او را عمل اهل بهشت آسان میسر گرداند و کسی را که برای دوزخ آفریده شده است او را عمل اهل دوزخ آسان میسر شود.^۱

قال الله تعالى: اَتُحَسَّبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدىً^۲. یعنی چه پندارند مردمان که ترک آورده شوند. ایشان را مهمل و معطل گذاشته شوند^۳ بلکه ایشان را به امر و نهی مبتلا کنیم. اگر به امر مطیع شوند^۴ و از نهی اجتناب نمایند در بهشت^۵ در آریم و الاً به هاویه^۶ سپاریم. پس بدین اصول مشیّد و قواعد ممهّد معلوم شد که عمل باید کرد. بی^۷ عمل کار راست نیاید و ردّ و قبول امری مبطن است. تمسّک را نشاید، و اوقات عزیز را فرصت و غنیمت شمار^۸. سرمایه عمر^۹ هر لحظه و هر لمحّه^{۱۰} در شرف زوال است. غنیمت دان زودی که^{۱۱}

۱. ب: میسر گرداند.

۲. سورة قیامه، آیه ۳۶.

۳. خ: بگذارند.

۴. الف: بامراتی شوند؛ خ: بامر مامور شوند.

۵. ب: به بهشت.

۶. ب: به هاویه دوزخ؛ ج: به هاویه جهنم.

۷. خ: بغیر.

۸. ک: شمر؛ خ: شمار ندارد.

۹. ب: عمر عزیز.

۱۰. خ: هر لحظه و لمحّه.

۱۱. خ و س: غنیمت دان زودی که ندارد.

پیک اجل ناگاه بغتۀ رسد و کار از دست رود و امکان تدارک نبود.^۱ بیت:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار^۲

در مصابیح مسطور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روزی بر عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما گذشت. او را دید با مادر خود دیوار را گل مال می‌کرد.^۳ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: مَا تَصْنَعُ هَذَا يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ نَطِينُ. فَقَالَ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أَمْرٌ أَسْرَعُ مِنْ ذَلِكَ يَعْنِي چِه می‌کنی. گفت ابن عمر: گل مال می‌کنم دیوار را. گفت رسول صلی الله علیه وسلم کار ازین نزدیک‌تر است یعنی تو^۴ در گل کاری خانه باشی^۵ ناگاه پیک اجل در رسد، در بستر مرگ در کشد و در گور کشد.^۶ کار ناساخته از دنیا روی و حسرت و ندامت خوری. قال عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرُ الصَّبَاحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرُ الْمَسَاءَ وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرْضِكَ وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. گفت عبدالله ابن عمر

۱. س: و امکان تدارک نبود ندارد.

۲. س: این بیت ندارد.

۳. س: مال ندارد؛ خ گل مال می‌کرد.

۴. خ: هذا یا عبد الله ندارد.

۵. س: تو ندارد.

۶. س: باشی که؛ خ: مشغول باشی.

۷. الف: در گور کشد ندارد؛ ک: برسد و در کمند کشد.

رضی الله عنهما: چون شام کنی انتظار مکن صباح^۱ را و چون صبح^۲ کنی انتظار مکن شام را و بگیر از صحت خود برای مرض خود و بگیر^۳ از حیات خود برای مرگ خود یعنی چون شام^۴ کنی، غنیمت دار و توشه آخرت بردار و برای صبح مکن انتظار. چون صبح^۵ کنی آن وقت را ضایع مگذار و توشه آخرت بردار^۶ از برای شام مکن انتظار که آن احتمال است که ناگاه پیک اجل در رسد و آن وقت یابی یا نیابی، و بگیر از صحت خود برای مرض خود یعنی صحت خود را غنیمت پندار و در عبادت و طاعت کاهلی میار که در مرض^۷ درمانی و عبادت کردن نتوانی و حیات خود غنیمت دان و اوقات عزیز خود را^۸ ضایع مگذار^۹ که بعد موت ندامت‌ها خوری و حسرت‌ها^{۱۰} بری و در حیرت و پریشانی با صد هزار^{۱۱} عجز و زاری گویی یَحْسَرُنِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ^{۱۲}. وای

۱. ب و خ: بامداد.

۲. همان.

۳. خ: بگذار.

۴. الف: صباح کنی.

۵. ب و خ: بامداد.

۶. ک: گرد آر.

۷. الف: بمرض.

۸. خ و س: خود را ندارد.

۹. ب: مگردان.

۱۰. الف: حسرت.

۱۱. س: هزاران.

۱۲. سورة زمر، آیه ۵۶.

حسرت‌ها^۱ و ندامت‌های که چرا^۲ تقصیر کردم در طاعت و عبادت خدای تعالی و آن حسرت و ندامت سود ندارد و فرمان حق تعالی^۳ در رسد. **ءَالْتَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ**. اکنون حسرت و ندامت می‌خوری و در امر ما^۴ عصیان ورزیدی و در طاعت و عبادت ما تقصیر کردی. بدترین ندامت این ندامت است و زشت‌ترین معذرت^۵ این معذرت. **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: شَرُّ النَّدَامَةِ يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَ شَرُّ الْمَعْذِرَةِ حِينَ يَخْضَرُ الْمَوْتُ**. بیت:

نصیحت همین است جان برادر^۶

که اوقات ضایع مکن تا توانی^۷

عزیز من! اغفال و اهمال در کار دین و توشه آخرت جایز مدار که حوادث روزگار^۸ و موانعات در عبادات و طاعات، آفات و معترضات کثیر الوقوع است. سر در گریبان تأمل در آر و دست از دامن عمل امروز باز مدار تا فردای قیامت اَمِنَّا وَ صَدَقْنَا پای از ته نرود و خجالت و ندامت حاصل نشود. مصراع:

۱. خ: حسرتا.

۲. ب: بر آنچه.

۳. خ: حضرت بجای حق تعالی.

۴. سورة یونس، آیه ۹۱

۵. ب: با مر ما.

۶. خ: معذرت این معذرت است.

۷. ب: پدر.

۸. ب: توان.

۹. الف: روزگار ندارد؛ خ: حوادث روزگار ندارد.

کار را باش ای برادر کار را^۱

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مُطِيعاً أَوْ
فَقِيراً مُنْسِياً^۲ أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً أَوْ هَرماً مُقَدَّداً أَوْ مَوْتاً مُقَنِّداً. گفت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم انتظار مکنید یکی از شما در دنیا مگر مرض
مفسدی^۳ که در اعضا فساد انگیزد و از آن در عبادت و طاعت^۴
کاهلی و خلل خیزد یا پیری که بی‌ضبطی آرد و در عبادت سست
و ناتوان گرداند. این مثنوی از زبان پیر دستگیر خود سماع است.
بیت:

نکردی در جوانی هیچ کاری^۵

به‌پیری کی توانی کرد کاری

اگر خواهی خلاصی از اسیری

بکن هم^۶ در جوانی کار پیری

جوانی گر^۷ بود بر طرز^۸ پیران

از او گردد دل ابلیس ویران^۹

۱. س: این مصراع ندارد.

۲. خ: مطیعاً او فقیر منسیا ندارد.

۳. ک: مرضی مفسدی.

۴. س: در طاعات و عبادات.

۵. خ: کاروباری.

۶. ب خ: بکن تو

۷. الف و خ: کو.

۸. خ: طرف.

۹. س: بیت سوّمین ندارد.

یا انتظار می‌کند یکی از شما مرگی مسرع^۱ را. که ناگاه^۲ بیک
اجل بغته آید و ترا کار ناساخته از دنیا برباید. سرمایه عمر خود
برباد مده. آتش شهوت را به آب ریاضت و مجاهدت فرو نشان و
خاک بر سر هوای نفس افشان^۳. نعمت صحت و فراغت^۴ را غنیمت
دان. خود را زیان زده مگردان تا پشیمان نشوی و پریشان نگردی.
قال التی صلی الله علیه وسلم: نَعْمَتَانِ مَعْبُودٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصِّحَّةُ
وَالْفَرَاغُ. فرمود صلی الله علیه وسلم: دو نعمت است که حق تعالی^۵
بر بندگان داده است و زیان می‌خورند در آن دو^۶ نعمت بیشتر^۷ از
مردمان. یعنی در صحت و فراغت^۸. از خواب غفلت بیدار شو و در
کار شو. از پیر دستگیر خود استماع است^۹. بیت:
بر سر این کار^{۱۰} چرا خفته‌ای کار چنان کن که پذیرفته‌ای
بی‌رنج کس را گنج میسر نشود^{۱۱} و بی‌خار کس را گل دست

۱. ب: مسروع.

۲. س: ناگاه بی‌آگاه.

۳. الف و س: فشان.

۴. خ و س و ک: فراغ.

۵. س: خدای تعالی.

۶. س: دو ندارد.

۷. ک: بیشتری.

۸. خ: فراغ.

۹. س: سماع دارم.

۱۰. س: بر سر کار ای تو.

۱۱. ب: نشد.

ندهد^۱ بی مشقت کس راحت نیابد^۲.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

قال النبی صلی الله علیه وسلم: حُفَّتُ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتُ النَّارُ
بِالشَّهَوَاتِ. رسول فرمود صلی الله علیه وسلم: گرد گرفته است
بهشت را دشواری^۳ و مشقت و ریاضت و گرد گرفته است دوزخ
را شهوت و لذت و راحت ها یعنی به بهشت^۴ به ریاضت و مشقت و
جان کندن برسی و به دوزخ به شهوت و لذت و راحت پیبوندی. در
این معنی از پیر دستگیر خود سماع است. بیت:

از کف این خاک به افسونگری

چاره آن ساز که جان چون بری^۵

مرغ نه ای پر نتوانی برید تا نکنی جان نتوانی رسید
جان کندن آن است که بعد تصحیح توبه و ارادت به شیخ و
مرشد کامل^۶ به شدت ریاضت و صیام نهار و قیام لیل^۷ و قلت طعام

۱. ک: ندارد.

۲. الف: نیافت.

۳. الف: دشواری ها؛ س: مکاد.

۴. س و ک: شهوات و لذات و راحت.

۵. الف: در بهشت.

۶. ک: تا جان بری.

۷. س: مرشد کامل ندارد.

۸. الف و خ: صیام النهار و قیام الیل.

و منام و کلام و کثرت نوافل و نماز معکوس^۱ و صوم وصال^۲ و طی
 بسیار^۳ تلاوت و مداومت ذکر^۴ لاله اَللّٰه و با مشقّت و مجاهدت
 تزکیه و تبدیل اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده و اوصاف بهیمه^۵
 به اوصاف ملکی، نفس اماره را مزکی^۶ گردانند. بعد از آن^۷ به تصفیه و
 تخلیه^۸ و تجلیه^۹ دل مشغول شود. تصفیه آنست که آئینه دل را^{۱۰} از
 زنگار هموم و غموم دنیای دنی^{۱۱} و میل بدو از حرص و حسد^{۱۲} و
 حبّ او^{۱۳} و از اندیشه لایعنی مصفاً و منقّاً^{۱۴} دارد. تخلیه آنست که
 دل از غوغای غیر حق و از اندیشه ماسوی الله اگرچه پلک چشم
 باشد^{۱۵} خالی دارد و پاسبانی دل خود کند یعنی غیر حق چیزی را
 به دل راه ندهد^{۱۶}. اگر چیزی در دل بگذرد از خواطر آن را منفی
 کند. بیت:

۱. ب: معکوس ندارد.

۲. ک: دوام.

۳. س: بسیاری.

۴. ک: بذکر؛ خ: بتلاوت و ملازمت بذکر.

۵. الف و خ: بهیمی.

۶. س و ک: بعد آن.

۷. س: تخلیه ندارد.

۸. الف و س: را ندارد.

۹. س: دنی ندارد.

۱۰. س: حسد ندارد.

۱۱. س: حب دنیا.

۱۲. الف: مصقل.

۱۳. ب: حسنه باشد؛ ک: حسنه بود.

۱۴. الف: غیر اندیشه حق چیزی را بدل راه ندهد.

چو داری مونسى چون قل هو الله

خطی در کش به گرد ماسوی الله

تجلیه آنست که به انوار ذکر و شوق و محبت و اسرار و انوار^۱
مشاهده پروردگار که پیغامبر فرمود صَلَّى الله علیه و سلم: وَاعْبُدْ رَبَّكَ
كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. دل را متجلی و منور گرداند.
عزیز من! دل خود را پاک دار^۲ از هموم و غموم و حب و
حرص دنیای دنی^۳ و از لوح ضمیر نقوش غیر حق بشو^۴ و در
صفحه دل نقش الله کالنتش فی الحجر نگار^۵ و به دیده دل به نظر
خیال در آن^۶ نقش الله نظر کن^۷. شاید که از هموم و غموم دنیای
فانی و اندیشه لایعنی و خطرات غیر ربّانی نجات یابی و از تفرقه
بگذری و به جمع برسی^۸ و به عبادت پاس انفاس دست یابی. مصراع:
الله بس است عاشقان را

یعنی نقش الله بس است برای محو نقوش غیر الله^۹. بزرگی
دیگر می فرماید. رباعی:

-
۱. س: انوار ندارد.
 ۲. خ: دل پاک دار.
 ۳. خ: دنیای دنی ناپاک نگردان.
 ۴. س: از نقوش حق بشوید.
 ۵. ب و س: در صحیفه دل.
 ۶. س: نگارد.
 ۷. الف: چنان.
 ۸. الف و س: می کن.
 ۹. خ: بجمع رسی.
 ۱۰. الف: نقش ... غیر الله ندارد.

گر^۱ مرا یار شوی من نکنم یار دگر
 جمله را ترک کنم من بکنم کار دگر^۲
 نقش زیبای تو آورد مرا بر در تو
 فارغم کرد ز نقش در و دیوار دگر
 تنی که به‌افزار و ادناس^۳ و انجاس ملوث بود سجده حق تعالی
 را نشاید. پس دلی که به‌افزار و ادناس حرص و حب دنیا و هموم
 و غموم دنیای دنی و جیفه^۴ کنیفه^۵ ملوث بود چگونه محبت و شوق
 و معرفت و انوار مشاهده اسرار حق تعالی را شاید و لذت شوق و
 لقاء^۶ و محبت و معرفت و انوار مشاهده حق تعالی در آن دل چگونه
 فرودآید و دریچه دل بر او^۷ کی گشاید و اسرار الهی و رموز
 نامتناهی^۸ بر او کی روی نماید. مولانای^۹ روم می‌فرماید. بیت:
 من بر دریچه دل بس گوش جان نهادم
 چندان سخن شنیدم اما دو لب ندیدم
 زیرا چه^۹ آن دل به‌حب و حرص دنیای فانی و اشتغال لایعنی

۱. نسخه اصل: گر تو مرا یار شوی...

۲. الف و س: گوشه‌ای گیرم و در گوشه نهم کار دگر.

۳. ب و س: ادناس ندارد

۴. خ: جیفه و کنیفه.

۵. سورة شعراء، آیه ۸۸، ۸۹؛ ب: شوق لقاء.

۶. س: برا و ندارد.

۷. الف: انوار لامتناهی.

۸. الف: مولانا.

۹. ب: زیرا که.

ملوث گشته^۱. به اقوال مشایخ ربّانی: مَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ فَهُوَ صَمَمَكَ^۲

بتخانه گشته است. ولی بزرگی می‌فرماید^۳. بیت:

دل عرش اعظم است بکن خالی از بتان

بیت المقدّس است مکن بت‌گری در آن

بیت:

دل یکی منظریست ربّانی خانه دیو را چه دل خوانی

قال الله تعالى: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ

سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ یعنی روز قیامت نفع نکند مال و فرزند مگر کسی که

بیاید به‌خدای تعالی با دل سلیم. سلیم به‌معنی سالم از رشک و

حرص و حبّ و هوای دنیا.

شیخ عبدالله انصاری^۴ گوید: دل را سلیم کن و آنگه به‌حق

تسلیم کن یعنی دل را^۵ از شکّ و شبهه و حرص و حبّ دنیای فانی

و اشتغال لایعنی و از غیر خدا سالم و خالی دار و آنکه به‌حق

سپار^۶ و در دل غیر حق چیزی مگذار^۷ تا نازل گردد اسرار و انوار

کردگار و هر دل که با اشتغال^۸ لایعنی و حبّ و حرص^۹ دنیای فانی

۱. ب و س: ملوث گشته ندارد.

۲. ترجمه: چیزی که باز دارد از یاد حق، پس آن چیز صنم توست.

۳. س: ولی بزرگی می‌فرماید ندارد.

۴. سورة الشعراء؛ آیه: ۸۸ و ۸۹.

۵. ب: را ندارد.

۶. ب: بسازد؛ الف: بسپار.

۷. ب: مگذار ندارد.

۸. الف و س: اشغال.

۹. الف: حرص و هوای.

مملو بود^۱ آن دل سقیم و لثیم بود و هر دل که از این اسقام نجات^۲ یافت سلیم و کریم بود و قال علیه السلام: أَلَا أَنَّ فِي جَسَدِ إِبْنِ آدَمَ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ^۳ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ. هر دل که از حب^۴ و حرص^۵ دنیای فانی و اشتغال^۶ لایعنی^۷ مرده و فاسد شده باشد اگر وعظ و نصیحت جمله قرآن و احادیث و اقوال مشایخ برو خوانی هیچ سود ندارد و بیدار نگردد^۸ بلکه او را وحشت پدید آید^۹ نتواند شنید، زیرا چه^{۱۰} از غایت^{۱۱} حب^{۱۲} و حرص دنیای فانی^{۱۳} و اوصاف مذمومه آن دل مرده است. قال الله تعالى: فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ^{۱۴} یعنی به درستی که ای محمدؐ تو نتوانی شنوایان مردگان را که قابل شنوایی^{۱۵} نیند. اگر حکایت دنیا و ابنای دنیا و حکایت لایعنی بر ایشان بگویی بگوش و هوش و راحت^{۱۶} شنوند و خوش و شادان

۱. ب: بوده است.

۲. س: پناه.

۳. خ: صلح بها سایر الجسد.

۴. الف: حرص و حب.

۵. ب: اشتغال لا یعنی ندارد.

۶. ب: بند نگیرد.

۷. س: پیدا آید.

۸. ب: زیرا که.

۹. س: غایت ندارد.

۱۰. الف: فانی ندارد.

۱۱. ب و س و خ: وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ؛ القرآن سوره الروم آیه ۵۲.

۱۲. ب و ک: شنوایان.

۱۳. الف: راحت ندارد.

شنوند^۱ و لذت گیرند. آری جُعِل^۲ را بوی گل و گلاب هلاک کند^۳.
 بوی عذره و کریهه^۴ موجب حیات و نشاط وی باشد^۵. شیخ
 فریدالدین عطار^۶ در اسرار نامه به نظم آورده است. کَنَاسی در
 محله^۷ عطاران می گذشت بوی عطریات در دماغش^۸ رسید بیهوش
 افتاد و^۹ در جان کندن شد. عطاران گلاب و عطریات در روی او
 می زدند. بیهوش تر^{۱۰} و بی ضبط تر می شد. حکیمی بر سر وقت او
 رسید. پرسید چیست؟ حسب حالش باز نمودند^{۱۱} قدری عذره
 نزدیک بینی او داشت. فی الحال به هوش آمد^{۱۲} و در نشاط شد.
 شیخ مذکور در منطق الطیر به نظم آورده است. دیوانه بود در
 ویرانه^{۱۳}. ناگاه به شهری رسید. بینی گرفته ماندی. گفتند: چرا بینی
 گرفته می مانی^{۱۴}.

۱. س: خوشان و شادان شنوند ندارد؛ خ: خوش و شادان ندارد.

۲. ب: جغد.

۳. الف: سبب هلاکی بود.

۴. س: عذره کریه.

۵. الف: بود.

۶. ب و س: محلت.

۷. الف: دماغ او.

۸. الف: بیهوش شده؛ خ: بیهوش گشت.

۹. س: تر ندارد.

۱۰. س: پرسید چیست؟ حسب حالش باز نمودند ندارد.

۱۱. الف و ب: بهوش باز آمد؛ خ: در هوش آمد.

۱۲. ب و ک: بیرانه.

۱۳. س: گرفته ماندی.

گفتی: از بوی گندگی دنیا^۱.

عزیز من! این بوی گندگی دنیا در دماغ شهبازی رسید^۲ که مرغ
جانش از گلستان وصال دوست بوی یافته باشد. و از گلزار شوق و
محبت حق تعالی نسیمی به مشامش رسید^۳ و لذت شهد معرفت چون
زنبور چشیده و صحن دل از غوغای بتان اغیار چون غبار رفته^۴. بیت:

دل عرش اعظمست بکن خالی از بتان

بیت المقدس است مکن جای بتگری^۵

نه در^۶ دماغ کسی که همچو جُعَل^۷ خود را به حیفه دنیا پیچیده
و از گلزار شوق و محبت حق تعالی بویی به دماغش نرسیده و چون
کناس در مزبله دنیا خو کرده و دماغش از بوی کریهه دنیا پر شده
و دنیا را^۸ مقصد و مقصود خود کرده و دود دماغش از بوی کنیفه
دنیا ساخته^۹ و همت و نهمت بر دنیا گماشته و غم دین از میان
برداشته و مرگ و احوال قیامت فراموش کرده و عمر به غفلت داده^{۱۰}

۱. س وک: از گندگی بوی دنیا.

۲. س: شاهبازی رسد.

۳. س: رسیده.

۴. س: غبار برفت.

۵. خ: بتکده.

۶. س: در ندارد.

۷. ب: چون جغد.

۸. س: دلجوئی دنیا.

۹. ب و خ و س: و دود دماغش ... ساخته ندارد.

۱۰. ب: بیاد داده؛ س: برباد داده.

آتش شهوت برافروخته^۱ و آبروی خود در طلب دنیا ریخته و خاک
مذلت بر سرافگنده. خوش می‌گوید آن شهنشوار میدان طریقت و آن
سپه‌سالار جنود حقیقت و آن مست شراب شوق معرفت^۲ حضرت
غفار شیخ فریدالدین عطار^۳. ابیات:

در غم دنیا گرفتار آمدی

خاک بر فرقت که مردار آمدی

تشنهٔ مردار دنیا آمدی^۴

لاجرم مهجور عقبی^۵ آمدی

هر که^۶ مشغولت کند از کردگار

بت^۷ بود در خاک افکن زینهار

هست دنیا آتشی^۸ افروخته

هر زمان خلقی دگر را سوخته^۹

کار دنیا چیست بی‌کاری همه

چیست بی‌کاری گرفتاری همه

۱. ک: شهوت افروخته.

۲. س: معرفت ندارد.

۳. خ وک: تشنهٔ حرص و هوا دنیا دنی.

۴. خ: معنی؛ ک: بیکار.

۵. ب: از که؛ خ: زر که.

۶. خ: بتر.

۷. س: آتش.

۸. س: خلقی را دگر سوخته.

عزیز من! جمله دنیا به کام دل خورده گیر و شراب او به جام
عیش و عشرت آشامیده گیر و آرزوهای نفس اماره بدو رسانیده گیر
و شهوت‌های او بدو داده گیر و لذت انواع نعم^۱ و دولت و عزت^۲
دنیا چشیده گیر و همه^۳ دنیا در قبض و تصرف خود آورده گیر و
قصرها و بارگاهها^۴ به عیوق^۵ برآورده گیر. آخر شوی^۶ به خاک^۷ اسیر
و گردی طعمه کرمان حقیر از شدت گور برآری هزاران نفیر^۸ و
درمانی به سؤال منکر و نکیر و هیچ چیز نگردد ترا دستگیر^۹ مگر
فضل خداوند قدیر. امام المسلمین^{۱۰} ابوحنیفه کوفی^{۱۱} رحمه الله علیه
می فرماید. شعر:

هَبْ اِنْ النَّفْسَ قَدْ بَلَغَتْ مَنَاهَا

اَلَمْ تَكُنِ الْمَنَّةَ^{۱۲} مَتَهَا

۱. خ: نعیم و نعمت.

۲. ب: عشرت.

۳. س: همه ندارد.

۴. س: بارگها.

۵. ب: برعیوق.

۶. س: شوی ندارد.

۷. خ: در خاک.

۸. س: شدت گور عزیزان نفیر.

۹. س: ترا نگردد دستگیر.

۱۰. س: امام المسلمون.

۱۱. س: کوفی ندارد.

۱۲. س: المنيته؛ خ: المنّة.

رفیقک ساراً فاعتبر اعتباراً

و عمرک طار فانتبه انتباهاً^۱

صرفنا العمر فی لعب و لهو

فأها ثم أها ثم أها

الهی ما عصیتک من عناد

ولکن شقوتی بلغت^۲ بلاها

و متی خبرت ان الشمس انثی

منعنی عَفْنی من ان اراها

احب الصالحین ولست فیهم^۳

لعل الله یرزقنی فلاحاً^۴

هیئات هیئات یک ساعت از خواب غفلت بیدار شو که عمر
را مهلتی و مدتی معین نه. پیک اجل ناگاه و بی آگاه^۵ درآید، خام و
نیم پخته و پخته همه را بر باید. ایام دیگر دست نیاید و عمر را
اعتبار^۶ نشاید. فرصت^۷ بسیار نیاید که الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ یعنی

۱. خ و ک: انتباهها.

۲. خ: شقوتی بلغت.

۳. خ و ک: منهم.

۴. خ و ک: یرزقنی صلاحاً.

۵. س: بی آگاه ندارد.

۶. الف و س: عمر را اعتماد.

۷. ب: فرصت را.

فرصت سبک‌تر^۱ و زودتر می‌گذرد همچو گذشتن^۲ ابر. نیکو بیاندیش.

بیت:

غافل مباش ار تو^۳ یکی مرد عاقلی

دریاب فرصتی تو^۴ اگر صاحب‌دلی

فرصت غنیمت شمار^۵. باشد که نتوان یافتن دیگر چنین ایام را^۶

در آثار^۷ آمده است که هر روز که برمی‌آید برین حيله‌گویان

برمی‌آید. یا اِنَّ اَدَمَ اِغْتَبٰی وَ حٰذَ حَظَّکَ مِثِّیْ فَمَتٰی اَفَارُکَ لَا اَعُوذُ

إِلَیْکَ اَبَدًا. یعنی ای فرزند آدم غنیمت دار مرا و بگیر نصیب خود از

من یعنی حسنات و خیرات. پس آن هنگام^۸ که جدا شوم من از تو

باز نگردم به‌تو هرگز^۹ خوش گفت آنکه گفت. بیت:

امروز که روز عمر برجاست

می‌باید کرد کار خود راست

فردا چو اجل عنان بگیرد

عذر من و تو کجا پذیرد

۱. س: دستگیر که.

۲. ب: گذاشتن؛ خ: چنانچه گذشتن.

۳. خ و س: تو ندارد.

۴. خ و س: فرصتی ندارد.

۵. الف و خ: فرصت غنیمت شمار ندارد.

۶. ب: چنین دگر ایام را.

۷. س: اثر.

۸. ب: وقت.

۹. خ: باز نیایم به‌تو هرگز؛ س: باز نگردم من بسوی تو.

هرچه امروز غیر حق تعالی دل‌بند^۱ توست فردا پای بند تو گردد نه دستگیر تو شود و بند راه نجات تو بود نه سبب نجات تو شود. هرکه^۲ امروز جانان توست فردا سبب^۳ هلاک جان توست و هرچه امروز غیر خدای تعالی مونس توست فردا سبب وحشت توست. پس پیش از مرگ دل را^۴ از همه باید برید^۵ و شربت مؤثوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا باید چشید^۶ و پرده غفلت باید درید^۷ و پرهمت^۸ سوی حق تعالی باید پرید^۹. شعر:

ای دل بیر از هرچه ترا پیوند است

زیرا همه بر جان تو فردا بند است

سودی طلب از عمر که سرمایه عمر

روزی چند است و کس نداند چند است

آری^{۱۰} بیچاره غریب در کُرْبَت شدت غُرْبَت^{۱۱} گرفتار و وصول

به‌وطن محبوب سخت دشوار، راه خطرناک و آفات راه نامحصور و

۱. ک: مونس.

۲. خ: هر چه بغیر خدا.

۳. الف: سبب ندارد.

۴. خ و س: را ندارد.

۵. الف: باید پریدن.

۶. الف: باید چشیدن.

۷. الف: باید دریدن.

۸. س: به‌همت.

۹. الف: باید پریدن.

۱۰. س: ای.

۱۱. ک: در شدت غُرْبَت: خ در کُرْبَت ندارد.

مرکب لنگ و منزل دور و محبوب بی نیاز و غیور، نه امکان بودن
بی دوست و نه مقدور رسیدن بدوست. بیت:
راه نا ایمن است و منزل دور

مرکب سخت لنگ^۱ و یار غیور

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ بَشَرِ الْمُدْنِيِّينَ بِأَنِّي غَفُورٌ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ^۲
بِأَنِّي غُيُورٌ. وحی کرد حق تعالی^۳ سوی داوود علیه السلام^۴ که ای
داوود! بشارت ده^۵ گناهگاران را که من غفورم از بسیاری گناهکاری
و تباه کرداری، نومید^۶ مشوید و دست بر فتراک امید مغفرت ما
زنید که سرگشتگان منزل عصیان و پا از ته رفتگان^۷ کوی طغیان را
آمرزنده ام منم و بترسان صدیقان را که من غیورم. از بسیاری صدق
و خیرات و حسنات مغرور و فریفته مشوید و بدان عَجَب و اتکأ
مکنید که آن به توفیق و خلقت ماست، نه به ایجاد شماسست و از
عدل ما بترسید. اگر فضل کنم نجات یابید و اگر^۸ عدل کنم
درمانید. رباعی:

۱. الف: مرکب لنگ.

۲. س: الصادقین.

۳. الف: حق تعالی وحی کرد

۴. س: پیغامبر صلی الله علیه وسلم.

۵. الف: بده.

۶. س: نومیدی.

۷. س: از پا رفتگان ؛ خ: پای ته رفتگان.

۸. ک: ور.

گفتم نکنم گنه همی^۱ کرده شود

زهري ست که بی گمان همی^۲ خورده شود

گر عدل کنی تو آبرویم بیری^۳

ور فضل کنی تو کرده ناکرده شود

مردان دین از درد دین^۴ و از کُربت غُربت و حُرقت فرقت
محبوب، چو تیغ‌های ریاضت و خنجرهای مخالفت بر تارک نفس
اماره خود زده‌اند، وقتی او را به‌مراد خود^۵ نرسانیده‌اند و همواره
با خود در جنگ و تشنه خون خود بوده‌اند.^۶ بیت:

عاشقانش که در پی وصل‌اند همگی تشنگان خون خوداند^۷
شیخ جنید بغدادی قدس سرّه‌العزیز فرمود:^۸ سی و چند سال
شیخ عبدالله سرّی سقطی را پهلوی بر زمین آورده کسی ندید مگر در
مرض موت و از شیخ جنید محکی است که گفت:^۹ سی سال در
دهلیز شیخ عبدالله سرّی سقطی پاسبانی دل کردم یعنی غیر حق

۱. ب و ک: همین.

۲. ب و ک: همین.

۳. الف: بریزی.

۴. س: دین ندارد.

۵. س: او را بمرادی.

۶. الف: بودند.

۷. الف: عاشقانش اگر یکی و صد اند؛ س این بیت ندارد.

۸. س: فرمودی.

۹. س: گفته.

تعالی چیزی^۱ در دل خود^۲ نگذرانیدم و سی سال نماز عشا و فجر^۳ به یک وضو گذاردم. در دل من گذشت^۴ که^۵ من به مقامی رسیدم. هاتفی^۶ آواز داد که ای جنید! وقت آنست که گوشه^۷ زنار به تو باز نمایم. گفتم گناه من چیست؟ جواب آمد وَجُودُکَ^۸ ذَنْبٌ لَّایْقَاسُ بِهَا ذَنْبٌ یعنی هنوز هستی خود می بینی و درما فانی نشدی. پیر دستگیر این فقیر ارشاد فرمود. بیت:

چنان در اسم او کن جسم پنهان

که می گردد الف در بسم پنهان

مردی^۹ از سلطان العارفين شيخ بايزيد^{۱۰} درخواست کرد از ریاضت های^{۱۱} که در راه حق تعالی دیدی چیزی به ما باز گوئید^{۱۲}. گفت: شما طاقت شنیدن آن ندارید اما اندک^{۱۳} و سهل. زخمی که

۱. الف و ب: چیزی ندارد.

۲. س: خود ندارد.

۳. س: نماز فجر و عشا.

۴. الف: گذشته شد؛ س: بگذشت.

۵. الف: شاید که.

۶. الف و ب: هاتف.

۷. الف: گوشه رشته.

۸. س: حیوتک.

۹. س: و مردی.

۱۰. الف: ریاضتها.

۱۱. ب: باز گوئی.

۱۲. الف: اندکی.

بر نفس خود زده‌ام^۱ بگویم. روزی روزه‌دار بودم، نماز شام نفسک
 اماره^۲ تشنه شد. گفتم یک دوگانه به‌حضور دل بگزارم تا ترا آب
 دهم. یک دوگانه دیگر گزاردم باز گفتم این دوگانه هم دلپسند
 نیست تا آخر شب یکان دوگانه گزاردم تا صبح آواز بانگ نماز
 شنیدم^۳. گفتم: اللهم ائی نوبت الصوم. نیت روزه کردم. نفسک^۴ به آب
 نرسید. خوش می‌گوید آن مست شراب مشتاقی و آن عاشق دیدار
 حُسن باقی شیخ فریدالدین عراقی^۵. نظم:

آنانه گوی عشق ز میدان ربوده‌اند

بگر که وقت کار چه جولان نموده‌اند

خود را چو گوی در خم چوگان فکنده‌اند

گویی مراد از خم چوگان ربوده‌اند

کشت امید را ز دو چشم آب داده‌اند

بگر برش چگونه فراوان^۵ دروده‌اند

در وسع آدمی نبود آنچه کرده‌اند

ایشان مگر ز طینت انسان نبوده‌اند

آری چه توان کرد کلاه اقبال بر سر ایشان و قُبای سعادت در بر

۱. الف: زدم.

۲. ب: نفس اماره.

۳. س: شنوادم.

۴. ب: نفسی.

۵. س: چیزی چه فراوان.

ایشان و کمر بند دولت در کمر ایشان و عنان توفیق به دست ایشان
درست و چست به آسان آمد. یوسف^۱ توفیق ما در چاه و گلیم بخت ما
سیاه و نصیب ما دوری از راه^۲ آمد که کار به گفت و گو و تکلف
راست نیاید^۳. جز آتش در جگر افگندن و آب در^۴ دیده کردن و خاک
بر سر افشاندن^۵ و باد پیمودن ما را نشاید. بیت:
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد^۶

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه^۷

شوربختی را که برای دوری و مهجوری آفریده اند و برای
شقاوت و خجالت و ندامت آورده اند، اگر^۸ صد هزار حيله و چاره انگیزد
به هر^۹ راهی پوید، به هزار ترانه و بهانه جوید جز^{۱۰} سنگ شقاوت از
راه او برنخیزد و نتواند که دست بر فتراک توفیق آویزد. رباعی:

۱. ب: یوسف ندارد.

۲. ب: آن راه.

۳. س: نمی آید.

۴. ب: بر؛ س: از.

۵. خ و س: افشاندن.

۶. ب: بسعی و دانش و کوشش تنقید نتوان کرد؛ س: جمالیاً بتکلف سفید
نتوان کرد.

۷. خ: سفید کردن آن نوعی از محالاست.

۸. الف: و اگر؛ س: گر.

۹. س: بهوا.

۱۰. الف: جز ندارد.

بگو چه چاره کنم^۱ چون ز بخت یاری نیست
وگر نه هجر تو دانی که اختیاری نیست
هزار چاره برانگیختم وصال^۲ ترا
ولی چه سود که دولت به زور و زاری نیست
خوش گفت آنکه گفت. بیت:
گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه
سفید کردن آن نوعی از محالات است
خوش گفت آنکه گفت. مصراع:

سیاه را به تکلف سفید نتوان کرد
مردان قصد کعبه کردند و به راه جدّه کعبه^۳ رفتند. هر آینه
به کعبه مقصود رسیدند و چهره مطلوب دیدند. ما قصد کعبه داریم
و به راه حبشه^۴ می رویم لاجرم در میدان حیرت چون گوی
سرگردان و حیران شدیم و چون چوگان سرافکنده خجل و خاسر
ماندیم^۵ و موصوف به صفت حیاری و سکاری لامسلمین و لانصاری^۶
گشتیم. چون از شادی و وصل محرومیم چرا ماتم حجران نداریم و
دست مصیبت بر سر معصیت نزنیم^۶ و پای طرب و نشاط پی نکنیم.

۱. ک: اگر چه چاره؛ س: دگر چه کار کنم.

۲. س: وصل.

۳. س: کعبه ندارد؛ الف: جاده کعبه.

۴. ب و س و ک: حبش.

۵. ب: خاک بر سر ماندیم.

۶. الف: بر سر معیشت نزنیم؛ س: دست مصیبت... نزنیم ندارد.

شیخ فریدالدین عطار قدس سرّه العزیز^۱ می فرماید. بیت:

چون نداری شادی بی از وصل یار

خیز بر خود ماتم هجران بدار

خیاری جمع حیران و سکاری جمع سکران یعنی در کاروبار دنیا و در تحصیل دنیا^۲ حیران و از شراب حبّ و حرص دنیا سرگردان^۳ و حیران و مستی دین از خود^۴ داده از دست. لامسلمین یعنی کاملاً و لانصاری یعنی حقیقهً این حال خودپرستان و دنیا دوستان است. خیاری یعنی حیران بهر^۵ نجات از زندان دنیای مکاره غداره و از شرّ و مکر^۶ نفس اماره بدکردار و برای خلاص از قید بشریت که همه سالکان راه و مشتاقان درگاه حضرت اله از بند وجود خود در ماتم و حیران بوده اند. چنانچه شیخ فخرالدین عراقی^۷ می فرماید. بیت:

القصة به جانم ای عراقی

مگذار کزو بماند آثار

۱. الف: رحمته الله علیه.

۲. الف: تحصیل این

۳. الف: سکران ندارد.

۴. س: از خود ندارد.

۵. س: برای.

۶. الف: مکر ندارد.

۷. نسخه اصلی: پشیمانم ای.

تا جمله تو باشی و تو گویی

او گم کند از میانه^۱ گفتار

لامسلمین و لانصاری^۱ یعنی چنانچه دو معبود در شریعت شرک است. همچنان^۲ دو موجود در حقیقت شرک است. بیت:

در شهر بگو یا که تو باشی یا من

کآشفته بود کار ولایت بدو تن

تا آنکه^۳ سالکان راه^۴ تا در وجود و بود^۵ خوداند، در شرک و حجاب اند. چون از خود فانی شوند مسلم و کامل گردند. این حال سالکان راه و مقربان حضرت اله است. حیاری حیران در عالم^۶ وحدت، سکاری مست از شراب^۷.

و قوله تعالى: وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا^۸ لانصاری زیرا چه^۹ از خود محو گشته اند و از صفت خود بیرون آمده اند^{۱۰}. اسلام و کفر صفت مسلم و کافر است. چون ذات فانی شود صفت کجا

۱. همان: میان.

۲. ب و س: همچنان ندارد.

۳. س: تا آنکه ندارد.

۴. الف: این قوم.

۵. ۷-ب: بود و وجود.

۶. س: عالم ندارد.

۷. س: شربت.

۸. سوره الدهر، آیه ۲۱.

۹. ب: زیرا که.

۱۰. الف: آمدند.

ماند. چنانچه^۱ شیخ شرف الدین پانی پتی^ح در این معنی می فرماید. بیت:

در میکده مستان را دیدم به پریشانی

نی کفر درو پیدا نی بوی مسلمانی

ای^۲ عزیز من! لذت آن می و میکده در مذاق جان کسی رسد
و قدر آن مستان کسی داند که از مستی شراب حبّ و حرص
دنای دنی گردد هشیار، و از خواب غفلت شود^۳ بیدار، و از اصنام
و اغیار حق^۴ بود بیزار، و به درد عشق حق گردد گرفتار، و باشد
مست دیدار کردگار و از هر دو جهان دارد عار. شعر:

اگر مردی، برو ترک جهان گیر

جهان بگذار تا گردی جهان گیر^۵

پیر دستگیر خود این فقیر را ارشاد فرمود:

بهر حالی که باشی با خدا باش^۶

وگرنه در جهان هرگز مباحشی

چنانچه خدمت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نصیر الدین محمود
خلیفه شیخ نظام الحق والشرع والدین قدس سرّه العزیز^۷ فرمود:

۱. الف و س: چنانچه ندارد.

۲. الف و ک: ای ندارد.

۳. الف: گردد.

۴. الف و س: حق ندارد.

۵. ک: اگر مردی جهانگیر.

۶. س و ک: اگر می باشی با خدا باش.

۷. الف: قدس سره العزیز ندارد.

عجب دارم از خلق که بی خدا چگونه می‌زیند^۱ یعنی بی محبت و بی شوق و بی استغراق در ذکر و بی انوار مشاهده پروردگار چگونه می‌توانند زیست. پس غذای راحت^۲ روح ایشان چیست و مونس دل ایشان کیست. بیت:

ای بی تو حرام زندگانی خود بی تو کدام زندگانی
به‌خدای ربّ العزّت، آنچه در قلم می‌آید از حال می‌آید، نه از
قال که قال بی حال فردا بود وبال، وقایل این^۳ گردد پایمال. نظم:

ما ذوق زبان نمی‌فروشیم

حال دل خود همی‌خروشیم^۴
به‌خدای ربّ العزّت، پروای غیر^۵ نداریم و دل به‌غیر دوست
نسازیم و از هر دو جهان بی‌دوست عار داریم و دل از غیر حق
نگاه داریم تا جان در تن داریم ذره درد دوست به‌کونین نفروشیم و
در یاد و شوق دوست همواره در جوشیم و در دریای عشق دوست
در خروشیم هر لحظه شراب محبت می‌نوشیم. خوش گفت آنکه
گفت. نظم:

سراندازان چو در خلوت ز موج عشق در جوشند
یکی گوهر از آن دریا به‌هفت اقلیم نفروشند

۱. ب: چگونه زندگانی دارند.

۲. س: راحت ندارد.

۳. الف: این ندارد.

۴. س: حال دل خویش بنمائیم؛ خ: حال دل خود همین نمائیم.

۵. س: غیری.

حجاب ماسوی الله را به یک نعره بر اندازند^۱
 چو در میخانه وحدت شراب بی خودی نوشند
 نه در بازیچه دنیا^۲ نه در اندیشه عقبی
 نه در سودای امروزند^۳ نه در افسانه دوشند
 به استغنائی حق خود را کنند از غیر حق^۴ عریان
 ولیکن در صف طاعت لباس فقر در پوشند
 ای برادر^۵! مستان قدر مستان، شوریدگان قدر شوریدگان،
 سوختگان قدر سوختگان و عاشقان قدر عاشقان دانند. شعر:
 برو ای بی خبر که معذوری عاشقان قدر عاشقان دانند
 شیخ فریدالدین عطار^۶ می فرماید. بیت:
 دلی کز^۷ عشق جانان دردمند^۸ است
 همو داند که قدر عشق چند است
 قال النبی صلی الله علیه وسلم: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ مَعَالِيَ الْأَهَمِّ وَ يَبْغُضُ
 سَفْسَافَهَا. رسول فرمود علیه السلام^۸: به درستی که خدای تعالی

۱. ب: بر اندازد.

۲. ب: نه دل در رنجه دنیا.

۳. الف: امروزم.

۴. خ و س: او.

۵. خ: ای برادر ندارد.

۶. الف: که از.

۷. الف: در بند است.

۸. صلی الله علیه وسلم.

دوست دارد عالی همّتان را، و دشمن دارد کم^۱ همّتان را و خسیس همّتان را و عالی همّت آن است که خالق را بر مخلوق^۲ و رازق را بر مرزوق^۳ و قادر را بر مقدور و قوی را بر عاجز^۴ گزیند، نه برعکس، و مرغ همّت را از کونین پراند و به مکون رساند. همانجا مقیم ماند و دست از هر دو^۵ عالم افشاند و از کونین خود را فرد و مجرد و غریب گرداند. قال المشایخ رحمهم الله تعالى: أَلْهَمَّ غَرِيبَةً لِأَنْهَا لَا تَتَّصِلُ إِلَى الْخَالِقِ وَ تَسْكُنُ بِالْمَخْلُوقِ فَبَقِيَّةُ هَمَّةٍ غَرِيبَةٍ يَعْنِي هَمَّتْ غَرِيبٌ اسْتِ زِيْرَا چِه تَتَوَانْد پِيوسْت بَه خَالِقِ وَ آْرَامِ وَ قَرَارِ گِيْرِد بَه مَخْلُوقِ. پَس بَاشْد هَمَّتْ هَمَوَارَه غَرِيبِ. خُوشِ گِفْتِ أَنْكِه گِفْتِ.

بیت:

در مقام خانه رندان با همّت^۶ درآی

تا ببینی از گدا ملک سلیمان باختن

عشق کاریست پر خطر^۸ گویی در میدان عشق همین^۹ سر
است. در بزم عاشقان جان تحفه محقر است. فرد و مجرد شدن از

۱. س: دون.

۲. س: مخلوقات.

۳. س: رازق را بر مرزوق ندارد.

۴. ب و خ: ضعیف.

۵. ب: هژده هزار.

۶. س: تصل.

۷. نسخه اصل: به همّت.

۸. خ و س: کاری پر خطر است.

۹. الف: همین ندارد.

غیر دوست راهی مختصر است، کونین باختن نشان دیگر است.
بی دوست بودن^۱، زندگانی گاو و خر است. خوش گفت آنکه گفت.
قطعه^۲:

من با تو همین^۳ نرد خطر خواهم باخت
هر چند همی زنی^۴ دگر خواهم باخت
تا ظن نبری که مختصر خواهم باخت
جز عشق تو هر چه هست در خواهم باخت

عزیز من! نیکو فهم^۵ و تفحص و تجسس^۶ و تأمل و تفکر بکن
و منصف باش. هیچ جای در قرآن و احادیث و اقوال مشایخ و
علما و صلحا و فصحا و حکما و شعرا، ذکر لطافت و ظرافت و
ذکر صفا و وفای دنیای پُرجفا رفته است و جز قباحت و وقاحت
دنیای دنی و بی وفایی و درد جدایی کسی از او نشان داده است.
هرکه به دنیا آمد گریان آمد و هرکه ماند حیران ماند و هرکه رفت
سرگردان رفت و همه را^۷ آب ندامت بر دیده و آتش حیرت^۸ و

۱. س: بودن ندارد؛ خ: زیستن.

۲. س: رباعی؛ خ: بیت.

۳. الف و س: همه.

۴. س: همی بری؛ خ: گر می بری.

۵. ب و س: فهم ندارد.

۶. ب: تجسس ندارد.

۷. س: را ندارد.

۸. الف: آتش حسرت.

حسرت بر دل و خاک خجالت بر سر و باد بی حاصلی در دست^۱.
هیچ کس در دنیا شادان و خوشان نبود و شادان و خوشان از دنیا
نرفت مگر شهبازی که پای بر سر دنیا نهاده و دست بدو^۲ نیالوده و
از درد طلب دوست دمی نیاسوده و همواره چون زندانی در زندان
دنیا در طپیدن بود.

به‌خدایی خدا^۳ هر چند که به‌دیدهٔ یقین درو نگریستم^۴ و تأمل
و تفکر درو کردم^۵ جز قباح و وقاحت او در نظر معاینه نشد
مگر^۶ در یک شادی او صد غم منضم و در یک لذت او هزار شدت
مدغم^۷، در یک راحت او صد جراحت^۸، در یک نوش او هزار
نیش^۹. کدام عاقل^{۱۰} دل درو بندد و از ماتم او نگرید^{۱۱} و برو نخندد.
هیئات هیئات باری به‌نظر یقین و دیدهٔ دل تفکری کن و بنگر
در تغیر احوال و خسارت^{۱۲} و خساست افعال وی با خود اندیشه

۱. س: بر دست.

۲. س: بدنیا.

۳. الف: خود.

۴. س و ب: نگریستم؛ خ: در نگریستم.

۵. ب: کردیم.

۶. ب و س: مگر ندارد.

۷. ب: غم و اندوه.

۸. ب: صد هزار جراحت.

۹. خ: هزار نیش کژدم.

۱۰. الف: غافل.

۱۱. ب: نگریزد.

۱۲. خ: خسارت ندارد.

بکن که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ یعنی اندیشه یک ساعت بهتر از عبادت یک ساله والله اعلم یحتمل. اندیشه یک ساعت که در تغییر احوال و خساست افعال و عیوب دنیای دنی^۱ کنی و از آن اعتبار و انتباه گیری بهتر از عبادت یک ساله است^۲ و قال التّی صلی الله علیه وسلم: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ سِتِّینَ سَنَةٍ یعنی اندیشه یک ساعت بهتر است از عبادت شصت ساله والله اعلم یحتمل. اندیشه یک ساعت که آن بهر^۳ نجات از زندان دنیا و رستن از مکر و قید و حرص و حبّ و میل به دنیا کنی بهتر است^۴ از عبادت شصت ساله. و قال التّی صلی الله علیه وسلم تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَینِ یعنی اندیشه یک ساعت بهتر از عبادت جنّ و انس بود والله اعلم یحتمل. اندیشه پاک داشتن دل از لوث خطرات^۵ بهتر از عبادت جنّ و انس باشد، زیرا چه دشمن دوست، دشمن بود چنانچه دوست دوست، دوست بود. بیت:

با دوستان دوست ترا دوستی رواست

با دشمنان دوست ترا دوستی خطاست^۶

۱. الف: دون.

۲. خ: بهتر است از یکساله عبادت.

۳. س: بهتر از.

۴. س: است ندارد.

۵. س: خطرات دنیا.

۶. ب و س: این بیت ندارد.

پس دشمنانگی^۱ دنیا علامت دوستی حق تعالی است^۲ و دوستی خدای تعالی^۳ بهتر از عبادت جنّ و انس بود. والله اعلم یحتمل. وجه دوم^۴ تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ یعنی تفکر یک ساعت در آلا و نعمای خدای تعالی و اندیشه در خلقت زمین و آسمان و هر موجودات و ذرات و در تغیر احوال و وجود مصنوعات که هر یک دلیل قاطع و حجتّ لامع اند^۵ بر اثبات وجود صانع بی مانع^۶. قال علیه السّلام: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ یعنی ندیدم چیزی از مصنوعات مگر صانع را درو دیدم. خوش گفته اند. بیت:

این است کمال مرد در راه یقین در هر چه نظر کند خدا را ببند^۷

این تفکر بهتر است^۸ از عبادت یک ساله بنابر استحکام^۹ دین متفکر به دلایل ظاهر و براهین باهر. قال علیه السّلام تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ سِتِّينَ سَنَةٍ والله اعلم یحتمل. اندیشه یک ساعت در عالم باطن از خلقت نفس و روح و دل و تغیر صفات و احداث انواع صفات در یک ذات و اندیشه پاک کردن دل از خیال و اندیشه جمیع کاینات.

۱. خ: دشمنی.

۲. س: بود؛ خ: باشد.

۳. س: خدا؛ ک: حق تعالی.

۴. س: دویم.

۵. س: اند ندارد.

۶. ک: لامع بی مانع.

۷. س: در هر چه نگه کند مرد خدا را ببند؛ ب: در هر چه نظر کنی خدا را ببینی.

۸. س: است ندارد.

۹. ب: اهتمام.

این تفکر بهتر از عبادت شصت ساله است.^۱ قال التبی صلی الله علیه وسلم: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ وَاللهُ اعْلَمُ بِمَحْتَمَلٍ. تفکر یک ساعت در معرفت نفس و روح و دل و تفکر زدودن آئینه دل از زنگار^۲ ماسوی الله بمصقله نفی خواطر و کلمه لاله الا الله و ظهور اسرار و انوار الله. این تفکر بهتر از عبادت جن و انس است. قال التبی صلی الله علیه وسلم: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ زَیْرًا چَه^۳ مقصود از ایجاد جن و انس معرفت حق تعالی است. به حکم حدیث نبوی و قول مصطفوی صلی الله علیه وسلم در خود تفکر^۴ کن و بیاندیش که مقصود از آفریدن^۵ تو چیست و مطلوب تو کیست و به چه در دنیا آمده ای^۶، از کجایی و به کجا می روی، برای چه آفریده شده ای. حدیث قدسی حاکیا عن الله تعالی لكل شیء مصقله و مصقله القلب ذکر لاله الا الله. این تفکر بهتر از عبادت جن و انس است. قال التبی صلی الله علیه وسلم: حاکیا عن الله تعالی کُنْتُ کُنْتُ مَخْفِیاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرِفَ^۷. حق تعالی می فرماید بودم

۱. س: شست سال.

۲. س: زنگ.

۳. ب: زیرا که.

۴. ب و س: تفکری.

۵. س: آفرینش.

۶. الف و ب: آمدی.

۷. س: لاعرف ندارد.

من^۱ گنجی پنهان^۲ پس دوست داشتم من که شناخته شوم. پس
آفریدم خلق را، چون مقصود آفریدن خلق، شناخت حق تعالی
است. پس حیف عظیم است که شناخت حق تعالی را^۳ مهمل و
معطل بگذاری و در شناختن دنیا و ابنای دنیا و زید و بکر و عمر،
عمر صرف کنی و مقصود مفقود گردانی و همه عمر به اشغال لایعنی
گرفتار مانی. بیت:

سعدی ار عشق نبازد چه کند ملک وجود

حیف باشد که همه عمر به باطل برود

رباعی:

ای هر که ز غوغا نرهد وای برو

بر خلق جهان دل بنهد وای برو

بر دست فقیر نیست چیزی جز وقت

آن نیز گر از دست رود وای برو

و قال النبی صلی الله علیه وسلم: سَافِرُوا فَإِنَّ الْمَاءَ إِذَا وَقَفَ تَنَنَ.

عزیز من! آب بسته در مفاک دنیا گنده می شود.^۴ در طلب حق^۵
باش چون باد روان، تیزرو و به آتش شوق جگر بسوز و دیده دل از

۱. س: من ندارد.

۲. س: مخفی؛ ک: گنج پنهان.

۳. ب: روا نباشد که آن را.

۴. الف: شود.

۵. خ و س: در راه طلب حق.

غیر حق بدوز و خاک بر سر عالم^۱ فشان و دست از همه آفاق^۲
برافشان. در عشق یگانه باش و از خود و از خلق بیگانه باش و دل
از درد عشق دوست^۳ بخراش. خوش گفت آنکه گفت^۴. بیت:

در عشق یگانه باش و از خلق چه باک

معشوق تو راست بر سر عالم خاک^۵

پیر دستگیر این فقیر چند گاه در این بیت رقص کرده‌اند^۶. بیت:

رقص وقتی مسلّم گردد

کاستین بر دو عالم افشانی

این خاکسار بسیار گفتار، درین بیت شیخ فریدالدین عطار^{رح}
سال‌هاست گرفتار. بیت:

من چنان از^۷ درد خود درمانده‌ام

کز همه آفاق دست افشانده‌ام

تا دست از کونین بر نیفشانی و آتش بر خاشاک غیر حق
نیفکنی و دل از خود و خانمان^۸ خود بر نکنی و کارهای خود

۱. س: عالم ندارد.

۲. خ: آستین از همه آفاق.

۳. س: درد دوست.

۴. س: خوش گفته‌اند ندارد.

۵. نسخه اصلی: بر سر عالم همه خاک.

۶. ب: تکرار کرده است؛ خ: رقص می‌کردند.

۷. خ و س: در.

۸. س: خان و مان.

درهم و برهم^۱ نرنی و شكر لذت دنیا چون زهر قاتل بر خود
نگردانی، بهخدای^۲ خدا، از غموم و هموم^۳ دنیای دنی که الدُّنْیا کُلُّها
عَمُومٌ نجات و از زندگانی راحت نیابی و از شراب وصال دوست
جرعه‌ای ننوشی و دنیا و لذت دنیا را بر خود تلخ نگردانی^۴ که آن
علامت دوستی حق تعالی است. در حدیث قدسی حق تعالی
فرمود: یَا دُنْیا مَرِّ عَلَیْ أَوْلِیائِی وَلَا تَحَلِّی^۵ لَهُمْ فَتُفْشِیْهُمْ یعنی ای دنیا
تلخ شو بر دوستان من و شیرین مشو بر ایشان که^۶ در فتنه افگنی
ایشان را. رباعی:

لذت دنیا اگر زهرت شود

شربت خاصان درگاهت شود^۷

تا نگردي بی‌نشان از هر دوکون

کی نشان آن حرماگاهت شود^۸

روزی چند که حیات باقیست و محبوب ساقیست^۹ شراب
محبّت بنوش و از آتش شوق^{۱۰} بجوش و از درد عشق بخروش و

۱. ب: برهم و درهم؛ الف: برهم ندارد

۲. س: یخدائی ندارد.

۳. خ و س: هموم و غموم.

۴. س: گردانیدن نتوانی.

۵. س: ولا تحلوا؛ خ: ولا تحلوی.

۶. الف: پس.

۷. الف: دهند.

۸. الف و س: دهند.

۹. س: ساقی.

۱۰. س: اشتیاق.

شکرانهٔ این^۱ درد به هزاران جان بفروش. بیت:

روزی که بود دلت ز جانان پر درد

شکرانه هزار جان فدا باید کرد

هر که مرد است دل او از غم دین^۲ پردرد است و هر که نامرد

است گرفتار به خوشی دنیا^۳ و در بند هوای خود است. خوش گفت
آنکه گفت. بیت:

دل مردان دین پر درد باید

ز محنت فرق شان پر گرد باید

قال التَّيِّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى^۴ مَلِكًا يَنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ
يَا ابْنَا الْأَرْبَعِينَ لَا تُعْرِضُوا مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ وَ اخْذَرُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَذَرِ يَا ابْنَا
الْخَمْسِينَ كَمَلْ ذَرْعَكُمْ فَدَنَا حِصَادَكُمْ^۵ يَا ابْنَا السِّتِّينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ يَا
ابْنَا السَّبْعِينَ لَا عَذَرَ لَكُمْ يَا ابْنَا الثَّمَانِينَ الرَّحِيلُ الرَّحِيلُ الرَّحِيلُ^۶ يَا لَيْتَ
الْخَلْقِ^۷ لَمْ يَخْلُقُوا وَ تَذَكَّرُوا^۸ فِيمَا بَيْنَهُمْ لِمَ خُلِقْتُ أَتَيْتُكُمْ السَّاعَةَ الْحَذَرُ
الْحَذَرُ الْحَذَرُ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

۱. س و ک: آن.

۲. س: دین و دنیا.

۳. س: دنیا دنی.

۴. س: الله تعالی ندارد.

۵. س: فدنا حصادة.

۶. س: ابنا الخمسين.

۷. س: الا ندارد.

۸. س: ما لیت الخلق.

۹. س: تزدادوا.

پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم: به درستی و راستی^۱ مرخدای را فرشته است که ندا می‌کند ای چهل سالگان! مغرور شوید با مغرور شدگان و بترسید^۲ از خدای تعالی^۳ حق ترسیدن و ای پنجاه سالگان! زراعت شما کامل گشت پس به تحقیق نزدیک شد درودن شما و ای شصت سالگان! بشتابید سوی حساب. ای هفتاد سالگان عذر ننمایید. ای هشتاد سالگان! رفتار را باشید. ای کاش که^۴ آفریده نشدی خلق تا تفکر کردندی^۵ میان خود که بهر چرا آفریده شده‌اید^۶. نزدیک آمد شما را قیامت^۷، پرهیزید از اسباب خشم و عذاب، چرا که پیغامبر سه بار فرمود صلی الله علیه وسلم پرهیزید پرهیزید پرهیزید یعنی در میان خود فکر کنید^۸ و بیاندیشید که شما بهر شناخت و بندگی حق تعالی آفریده شده‌اید، نه برای شناخت^۹ دنیا و بندگی دنیا و اهل دنیا و پرستیدن هوا و نفس^{۱۰} خود، و بهر کسی و بهر جنسی خود را نیالایید و چالپوسی

۱. ب و ک: راستی ندارد.

۲. س: ترسید.

۳. س: خدای.

۴. س: کاشکی.

۵. ب: نکردندی.

۶. الف: آفریده‌اید.

۷. س: قیامت شما را.

۸. ب: فکری کنید؛ خ: تفکر کنید.

۹. ب: شناختن.

۱۰. س: هوای نفس خود.

نمایید. از پیر دستگیر خود سماع است که بعضی از بندگان خدای تعالی^۱ چون در سوره فاتحه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** می‌خوانند^۲ از حق تعالی ندا می‌آید^۳ **كَذَّبْتَ عَبْدِي**^۴ دروغ گفتی ای بنده من، تو بندگی مخلوق کنی و یاری از مخلوق خواهی و می‌گویی که خاصه ترا پرستم^۵ و خاص از تو یاری خواهم. ترا از^۶ مخلوقات دیگر برگزیده‌ام^۷ و از همه مخلوقات عزیزتر گردانیده‌ام^۸ و برای نفع تو همه اشیا آفریده‌ام. قال الله تعالى: **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** و قال (الله تعالی) **أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً**^۹. قدر خود شناس و خود را ذلیل و حقیر مگردان. بیت:

تویی که رنگ سیه می‌زنی به رنگ خویش

و گرنه ساخته‌اند آنچنان که بنمایی

در شأن تو از حق تعالی ندا می‌آید: **يَا مُحْتَارَ الْقَدْرِ اِعْرِفَ قَدْرَكَ**

۱. خ و س: خدای؛ ک: عز وجل.

۲. ب و س: بخوانند.

۳. س: ندا از حق تعالی آید.

۴. س: کذبت عبدي ندارد.

۵. الف: که خاصه ترا پرستم ندارد؛ خ: خاص.

۶. س: بر.

۷. ب: برگزیدم.

۸. ب: گردانیدم.

۹. سوره البقره، آیه ۲۹؛ سوره لقمن: آیه ۲۰.

إِنَّمَا خَلَقْتَ الْكَوْكَانَ لِجَلِّكَ أَقْبِلْ عَلَيَّ فَإِنِّي عَلَيْكَ مُقْبِلٌ مَتَى طَلَبْتَنِي فَاطْلُبْنِي عِنْدَكَ هَذَا. يَا هَذَا لَا ضَرِيرَ يُلْحَقُنَا فِي مَعَاصِيكَ إِنَّمَا الْأَمْرَادُ صِيَّاتُكَ وَلَا تَنْفَعُ لَنَا مِنْ طَاعَتِكَ إِنَّمَا الْمَقْصُودُ رِيحَكَ فَدَبِّرْ أَمْرَكَ^۱ یعنی ای برگزیده من!^۲ قدر خود بشناس. آفریده نشده است مکونات مگر برای نفع تو. روی آر به من^۳ به درستی که من توجه آرم^۴ بر تو آن هنگام که طلب کنی مرا. پس بطلب مرا نزد خود.^۵ نیست^۶ که ضرر رسد به ما در معصیت تو و نیست مراد ما مگر نگاه داشت تو و نرسد مرا نفعی^۷ از طاعت تو، مقصود ما از طاعت تو سود توست. پس تدبّر و تفکّر در کار خود کنید^۸ و قدر خود دریابید^۹ و به ما بشتابید^{۱۰} و از همه مخلوقات به ما گریزید. قال الله تعالى: أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبْدِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي^{۱۱}.

۱. س: قدیرا منک.

۲. الف: من ندارد.

۳. ب و س: بر من.

۴. خ و س: کردم.

۵. الف: بطلب نزدیک خود.

۶. س: اینست.

۷. س: لما نفع.

۸. الف: کن.

۹. الف: دریاب.

۱۰. الف: شتاب.

۱۱. سورة الفجر، آیه ۲۸-۳۰.

بیت:

ترا هر چند می‌گویم که بشتاب

روی پس تر چه شک داری درین باب^۱

رباعی:

قدر خود را می‌ندانی ای گدا

تا چه دارد کار با تو بادشا

او به تو مشغول و تو غافل از او

و نه نباشد هیچ مذهب این روا^۲

و از همه مخلوقات به ما آویز و چون^۳ گدایان بهر دری آبروی

خود نریز. قال الله تعالى: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ یعنی بگریزید سوی خدا از

غیر خدا. پس غیر خدا مهلكه شماسست از آن بگریزید خود را

به فتراک محبت و شوق ما^۴ آویزید. ما شما را برای معرفت و محبت

و شوق و خدمت خود آفریده‌ایم^۵. دل به آتش شوق ما بسوزید و

دیده از غیر ما بدوزید و اشک‌ها در اشتیاق ما^۶ از چشم‌ها بریزید

۱. الف: چو جا کرد رسن تاب؛ خ: این بیت ندارد.

۲. ب و س: این بیت ندارد.

۳. خ: چو.

۴. سورة الذاریات، آیه ۵۰.

۵. س: معرفت ما.

۶. س: آفریدیم.

۷. ب: در اشتیاق ما ندارد.

تا از ما برخوردارید و الا از هر خسی و هر کسی^۱ تیر جفا بر قفاد
جگر خورید. بیت:

منگر بهر گدایی که تو خاص از آن مایی

مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهایی

از حق تعالی ندا می‌آید: یا مُعْرَضًا عَمَّا^۲ تَعَوَّضْتَ^۳ وَ یا مُلْتَفِتًا عَنَّا^۴
إِلَى مَنْ أَعْرَضْتَ^۵. یعنی ای رو گرداننده از ما به که عوض دادی تو ما
را. و ای بی التفات کرده از ما، به سوی که روی آوردی یعنی تو^۶ از
ما کرا بهتر یافتی که از ما اعراض کرده بدو روی آوردی.

هیئات هیئات حاشا و کلاً به‌خدایی خدا که هر که و هر چه از
تو فوت شود آن را عوض‌یابی اما لقای^۷ خدای تعالی را عوض^۸
هرگز نتواند بود^۹ و دل و دیده به‌غیر او نتواند آسود و به‌غیر او همه
زیان است نه سود. شعر:

لِكُلِّ شَيْءٍ إِنْ فَارَقْتَهُ عَوَضٌ وَلَيْسَ لِلَّهِ إِنْ فَارَقْتَهُ عَوَضٌ
به‌دلیل دیگر گوید^{۱۰}:

۱. الف: ناکسی.

۲. س: عنا الی من.

۳. ب: اقبلت.

۴. س: تو ندارد؛ الف: یعنی ندارد.

۵. س: لقا ندارد.

۶. س: عوض ندارد.

۷. الف: نیابی.

۸. الف و ب: بدلیل دیگر گوید ندارد.

بدیل دوستان گیرند یاران

ولیکن شاهد ما بی بدیل^۱ است

در کتاب طراز الواعظین^۲ مسطور است: مَا أَثَرَ اللَّهِ^۳ عَلَيْكَ كُلَّ شَيْءٍ وَأَنْتَ تُؤَثِّرُ عَلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ فَتَكْسِرَ رَأْسَ الدَّمَامَةِ قَبْلَ الْعِتَابِ فَهَالِكَ عَنْ هَذَا لُجُوبًا يَعْنِي حَقَّ تَعَالَى بِرَنگزید بر تو از مخلوقات چیزی و تو بر خدای تعالی همه چیز برگزیده ای^۴. پس فرو افکن سر ندامت پیش از عتاب که نیست ترا ازین سوال، جواب.

در کتاب مذکور مسطور است^۵: يَا مُطْلَقًا وَصَالَتًا رَاجِعٌ^۶ وَ يَا مُخْلَقًا عَلَى هَجْرِنَا كَفَرَهُ إِنَّمَا أَبْعَدْنَا إِبْلِيسَ لِأَنَّهُ لَمْ يَسْجُدْ لَكَ قَوًّا عَجَبًا كَيْفَ صَالِحَتَهُ وَ هَجْرَتَنَا وَ رِيحَكَ لَكَ عِنْدَنَا مِنَ الْقَدْرِ مَا لَمْ يَعْرِفْهُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ^۷. یعنی ای طلاق دهنده وصال! ما را رجوع کن. و ای سوگند خورنده! بر هجران ما سوگند بشکن و کفارت بده^۸ به درستی که ما رانندیم ابلیس را بهر آنکه ترا سجده نکرد^۹. پس ای عجب چگونه صلح کردی با او و جدا شدی از ما یعنی مطیع او شدی و عاصی

۱. س: دلیل.

۲. الف: طراز الواعظ.

۳. س: الله ندارد.

۴. س: بر گزیدی.

۵. س: است ندارد.

۶. س: ارجع.

۷. س: عندنا... لیلۃ القدر ندارد.

۸. س: ده.

۹. س: نکرده.

امر ما گشتی. وای بر تو، ترا نزد ما آنقدر عزّت و قدر است که قدر آن شب قدر ندارد و بدان^۱ عزّت رسیدن نتواند. پس چرا قدر خود شناسی و عزّت خود ندانی و خود را ذلیل و خسیس گردانی و در جیفه^۲ کنیفه^۳ دنیای چون جُعَل^۴ خود را پیچیده فرومانی و به گلستان وصال پریدن نتوانی و از بوی گلشن وصال^۵ محروم مانی و ندانی که طالب تو کیست و مطلوب و مقصود^۶ تو چیست و مطلوب خود غلط ساخته و در طلب دنیا^۷ جیفه^۸ کنیفه دشمن خدای تعالی عمر خود برباد داده‌ای. دنیا و ابنای دنیا را مقصود و معبود ساخته‌ای و به مطلوب و مقصود خود نپرداخته‌ای. پشت به آخرت آورده و روی به دنیا کرده از عمر خود بهره نیافته^۹ و از توشه^{۱۰} آخرت و اندیشه^{۱۱} مرگ غافل گشته^{۱۲} و بخوردن^{۱۳} و آشامیدن و دل به غیر دادن و تمتّع دنیا گرفتن مشغول شده. حق تعالی در شان ایشان فرموده است: ذَرَهُمْ يَآكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ

۱. الف: بران.

۲. الف: جیفه و کنیفه.

۳. س: جعد.

۴. الف: جمال.

۵. س: و مقصود ندارد.

۶. ب: دنیا ندارد.

۷. ک: نگرفته.

۸. الف: نشسته.

۹. ب: در خوردن.

يَعْمُونَ ﴿٣٠﴾^۱. پس^۲ بگذار ای محمدؐ ایشان را تا^۳ بخورند و تمتّع دنیا بگیرند^۴ و در بازی افکند ایشان را امید ایشان^۵ یعنی مشغول دارد ایشان را از عبادت خدای تعالی از ذکر خدای و از مشغولی به خدای و از توشه آخرت و اندیشه مرگ، امید ایشان. پس سرانجام بدانند که چون به ما رسند، چه شدتها و عذابها چشند و مشقتها و رنجها کشند. قال الله تعالى: كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرِمُونَ^۶ یعنی بخورید و تمتّع دنیا بگیرید اندکی مدت. به درستی که شما گناهکارانید و از رحمت‌های ما دور ماندگانید^۷. وقال الله تعالى: تُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ^۸ یعنی تمتّع دنیا دهیم ایشان را اندکی. پس مضطر گردانیم ایشان را به عذاب سخت. از پیر دستگیر خود سماع است. فرمود در کیمیای سعادت نبشته است. ای عزیز من! میان تو و میان گاو هیچ فرقی نیست^۹ بهر آنکه^{۱۰} گاو چون گرسنه شود علف خورد و چون تشنه شود آب

۱. سورة الحجر، آیه ۳.

۲. خ و س: یعنی.

۳. س: تا ندارد.

۴. س: بر گیرند.

۵. الف: در بازی... ایشان ندارد.

۶. سورة المرسلات، آیه ۴۶.

۷. س: از رحمت ما و مهر ما دور مانید.

۸. سورة لقمن، آیه ۲۴.

۹. س: در میان تو و در میان گاؤ فرقی نه.

۱۰. س: از بهر آنکه.

خورد و چون شهوت غلبه کند بر جفت خود رود. و نیز از پیر دستگیر خود سماع است. بیت:

ای شده خوشنود به یکبارگی

چون خر و گاوی به علف خوارگی

مشایخ فرموده‌اند^۱ إِنَّ الْمُتَقَدِّمِينَ يَأْكُلُونَ لِلْغَيْشِ وَإِنَّ الْغَيْشَ لِلْأَكْلِ يَعْنِي متقدمان برای حیات و عبادات و طاعات^۲ می‌خورند و حیات ما برای خوردن و عصیان ورزیدن^۳ است. خوش گفت آنکه گفت. رباعی:

زین گونه که حال ناپسندیده ماست

حسن رخ تو نه^۴ لایق دیده ماست

وصلت که به کیقباد و کسری^۵ نرسد

سوداست^۶ که در دماغ شوریده ماست

آری شوربختی را برای دوری و مهجوری و سوختن و جگر خون شدن^۷ و درد جدایی چشیدن و رنج تنهایی کشیدن و ماتم روزگار داشتن و قدح‌های زهر فراق آشامیدن پیدا آورده‌اند. به کدام

۱. س: گفته‌اند.

۲. س: عبادات و طاعت؛ الف: طاعت ندارد.

۳. س: کردن.

۴. الف: چه.

۵. الف: قیصر.

۶. الف: پیدا.

۷. س و ک: کردن؛ ب: خون جگر خوردن.

نیک‌بختی شربت وصال چشد و به‌کدام سعادت محبوب را^۱ در
برکشد و به‌کدام دولت دیده^۲ جمال دوست بیند. بیت:
ما ز بهر سوز هجرانیم کی یایم وصل
دوزخ آشامان چگونه شربت کوثر خورند^۳
خوش گفت آنکه گفت. بیت:

چون من ز برای درد و رنجم راحت به‌کدام روی سنجم^۴
دیده را که برای دیدار ناپایدار دنیای مردار و ابنای او^۵ گرفتار
و دل برای دیدن خار اغیار^۶ و موزیات چون کژدم و مار، و مشاهده
نابکار^۷ چون زاغ و کلاغ آفریده‌اند که گلی^۸ از گلزار وصال محبوب
چیند و گلشن قرب مطلوب بیند. چرا هزاران آه دردانگیز از سینه
پرآتش برنیارد و اشک‌های خون^۹ از دیده نیارد^{۱۰} و هزاران^{۱۱}
نوحه‌گری به‌روزگار خویش بدین^{۱۲} ابیات^{۱۳} بر ندارد. رباعی:

۱. الف: را ندارد.

۲. س: دیده ندارد؛ خ: دیده دولت.

۳. الف: چشند.

۴. ک: عشوه سنجم.

۵. ب: او ندارد.

۶. س: برای خار اغیار.

۷. الف: نا پیکار.

۸. س: گل؛ خ: اندکی.

۹. الف: خونین؛ س و خ: خون.

۱۰. خ: نبارند.

۱۱. س: هزاران و هزاران.

۱۲. الف: برین.

۱۳. خ و س: بیت.

آن دل نماند کش سر بستان و باغ بود
 گویی همیشه سوخته در و داغ بود
 روزی نشد که جلوۀ طاووس بنگرد
 این دیده را که روزی زاغ و کلاغ بود
 الغرض آنچه^۱ این خاکسار بسیار گفتار، اندک کردار، شرمسار
 مشایخ^۲ در تحریر آورده از احوال و اقوال مردان نه حال همچو خود
 نامردان و ننگ زنان. مصراع:
 ای ننگ زنان حدیث مردان چه کنی
 آری ننگ زنان^۳ را حکایت و شجاعت مردی و جلدی^۴ مردان
 گفتن خوش آید^۵ اگرچه در ایشان مردی و جلدی^۶ نبود. رباعی:
 گیرم^۷ که به نزد تو نیززم^۸ جبه ای
 در کوی امید نه زنم ددبده ای^۹
 مستان^{۱۰} شراب شوق تو بسیارند
 باشد که به ما نیز رسد مشربه ای

۱. ب و خ و س: الغرض آنچه ندارد.

۲. س: مشایخ ندارد.

۳. الف: ننگ زنان ندارد.

۴. س: جادی.

۵. ب: خوش آید سخن.

۶. س: جادی.

۷. س: گیری.

۸. ب: نزد تو نبرم.

۹. س: دیده.

۱۰. ب: مشتاق.

خداوندا، احدا، صمدا، من بنده را دیده بیدار و دل هوشیار
 بخش تا ماتم روزگار دارم و نوحه بر جان خود برآرم که آفتاب
 عمر به غروب پیوست و کارم از دست رفت، کمر امید شکست،
 حالم به سامان نرسید^۱ و از نفسک اماره امان نشد، مزاج نفسک سگ
 دیوانه اصلاح نپذیرفت^۲ و از کردار خود پشیمان نشد و راه حيله و
 تدبیر نماند، سر در میدان حیرت چون گوی سرگردان و پای در
 خلاب خجلت و حسرت^۳ چون چوگان سر افکنده بماند. بیت:
 چون باز^۴ نیامد ز^۵ بت و بتکده خسرو

اصلاح مزاج دل^۶ دیوانه چه کوشم
 بخت خفته نابکار به هزار^۷ حيله و چاره، نگشت بیدار و نشد
 بر سرکار و از کردار و گفتار خود مانده شرمسار و از گردش زمانه
 غدار مکار^۸ ناپایدار نگرفت اعتبار و از اصنام اغیار نیامدش عار. بیت:
 زین بخت خفته هرگز کاریم بر نیامد
 کاری از او نیامد چندانکه^۹ آزمودم

۱. الف: سامان نشده.

۲. س: باصلاح مندی رفت؛ الف: نپذیرد.

۳. ب: خجالت و حیرت؛ خ: حسرت و خجالت.

۴. س: یار.

۵. س: به.

۶. الف: سگ.

۷. الف: بصد.

۸. س: مکار ندارد.

۹. س: چندین کش.

درویش دل ریش را هر^۱ لذت بی ذکر دوست شدت و هر
 راحت بی خدمت دوست جرات و هر سرور بی قربت^۲ دوست
 غرور و فتور^۳ و هر فرح بی مجال است دوست اندوه و هر شغل که
 بی معامله دوست مشغله گیرد لاجرم با صد هزار اضطرار^۴ بقرار
 ازین استغفار کند^۵ تکرار: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تَمَّ بِالْخَيْرِ^۶. اَللّٰهُمَّ
 اسْتَغْفِرْكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ خِدْمَتِكَ وَ مِنْ كُلِّ
 سُرُورٍ بِغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ فَرْحٍ بِغَيْرِ مَجَالَسَتِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيْرِ
 مُعَامَلَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ. بیت:
 ما را دگر^۷ معامله با هیچ کس نماند

بیعی که بی حضور تو کردم اقلت است

عزیز من! شیخی بی شوخی مسلم نیاید، مگر شیر نری و شیر دلی^۸
 و شیر مردی را باید که^۹ جان در راه جانان در^{۱۰} بازد و دل را^{۱۱}

۱. الف: بهر.

۲. خ و س: قرب: الف: قرابت.

۳. ب: نفور.

۴. الف: اضطرار.

۵. س: کند ندارد؛ خ: بی آرام و قرار می کند این استغفار.

۶. س: و تمم بالخیر ندارد.

۷. الف: کنون.

۸. س: شیر دلی ندارد.

۹. س: را که.

۱۰. س: در ندارد.

۱۱. س: را ندارد.

هدف ناوک درد و اندوه دوست سازد^۱ و نظر^۲ به کونین نیندازد و تن به آتش اشتیاق^۳ محبوب بگذارد و با خود نپردازد و تدبیرها و کارهای دنیا را آواره و ابتر گرداند و حيله و چاره دنیا نداند. قال النبی صلی الله علیه وسلم: اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ یعنی شما داناترید به کارهای دنیای خود. دست از خانمان خود شوید و جز حق چیز دیگری نجوید، چنانچه سلطان العارفين شیخ فریدالدین عطار فرماید. بیت:

یا دل از خانمان خود بر کن

یا تمنای عشق کمتر کن

گر مرادی ز وصل می طلبی

همه تدبیر خویش ابتر کن

تو نه ای مرد عشق بازی چند^۵

برو ای خواجه کار دیگر کن

و از خود سیر آمده^۶ و آتش در خاشاک غیر حق افکنده بند ماسوی الله گسسته و از حيله و تدبیر خود گذاشته و از خواست و اختیار خود برخاسته^۷ و کارهای خود به خالق سپرده و جگر خون

۱. الف: بسازد.

۲. س: دیده.

۳. س: شوق.

۴. الف: تدبیر و کارهای دنیا.

۵. س: ما.

۶. س: سیر آمدم.

۷. س: بر خاسته ام ؛ خ: از خواست... بر خاسته ندارد.

کرده باید^۱. از پیر دستگیر خود سماع است. بیت:

گر طالب مایی مطلب هیچ مرادی

جز یافتن ما که ترا عین مرادست

گر مراد خویش خواهی ترک وصل ما مکن

ور مرا خواهی رها کن اختیار خویش را^۲

رباعی:

سیر آمده‌ای از خویش و تن می‌باید

برخاسته‌ای ز جان و تن می‌باید

در هر قدمی هزار بند افزون است

زین گرم رویی بند شکن می‌باید

شین شیخی اگرچه چون شین شکر و شهد و شیرین و شادی
می‌نماید و خی او خوشی و خورمی افزاید و یا در میان حرف علّت
علّت‌ها از او زاید و آفت‌ها و بلاها^۳ پیش آید. رجوع و قبولیت
خلق زَنّار آهین است به کرم و عنایت^۴ حق تعالی گسسته گردد و
شیر نری و صادقی بود که بدان نپردازد^۵ و این بیت ورد خود
سازد. بیت:

۱. س: باید ندارد.

۲. ب و خ و س: این ابیات ندارد.

۳. الف: بلاها ندارد.

۴. س: مگر بعنایت.

۵. ب: باید نپردازد.

از رد و قبول دگرانش^۱ چه تفاوت

بیچاره کسی کز در تو گردد مردود

چاه شیخی جاهی ست عمیق صد هزاران شدّت در آن غریق^۲ و
در آتش عَجَب بسیاران گشتند حریق، هوای شیخی بسی را بر باد
کرده و از راه نامراد داده^۳ و آبروی ایشان برده و بر خاک زده.
پاکی و بزرگی از خالق جوی و پاکبازی و بی نیازی، نه از مخلوق
به حیل و تدبیر سازی. قال الله تعالی: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ^۴ بَلِ
اللَّهُ يَزِيّ مَنْ يَشَاءُ^۵. قال النبی صلی الله علیه وسلم: أَلَا رَبُّ مُكْرَمٍ بِخَيْرِ
لِنَفْسِهِ وَ هُوَ^۶ مَهِينٌ لَهَا. کسی قطب الاقطاب^۷ گوید و کسی
قدوة الاصحاب^۸ خواند. خواجه عاقبت کار خود نداند. به ثنا و
نیک نامی گفتن مردمان مغرور و فریفته بماند و در دل گذراند: ظَنَّ
الْمُؤْمِنُ لَا يَخْطِئُ و آن در دل نگذراند^۹ که إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ^{۱۰} و
خاتمت مبهم و در خطر است. عقل درین اندیشه مضطرب است.
لَا تَعْتَرَوْا^{۱۱} بِثَنَاءِ النَّاسِ فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ مُبْهِمَةٌ یعنی مغرور مشوید به ستایش

۱. س: دیگرانم.

۲. س: در آن چاه شد غریق.

۳. س: و بر باد داده.

۴. سورة النساء، آیه ۴۹.

۵. س: نفسی و هو.

۶. الف: قطب اقطاب.

۷. الف: قدوة اصحاب.

۸. س: و این نگذراند.

۹. سورة الحجرات، آیه ۱۲.

مردمان که عاقبت کار مبهم است. تا از پرده غیب چه بیرون آید و از شب دیجور چه زاید. قال التّیّ صلی الله علیه وسلّم: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُشْرَ لَهُ مِنَ الثَّنَاءِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ يَعْنِي بهدرستی بسا بنده باید که منتشر و شایع گشته بود^۱، نیک‌نامی وی در میان مشرق و مغرب نیرزد^۲ خدای تعالی به مقدار پر پشه^۳ قدری و قیمتی ندهد.

هیئات هیئات اگر مقصود شهرت است، ابلیس از تو مشهورتر است و اگر مطلوب تو^۴ رجوع خلق است صورت‌های سنگ هم مرجع و معبد خلق است. ای مغرور خلق!^۵ معتبر سلامتی دین است و ایمنی با ایمان است^۶ و از مکر خلق امان. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ. حضرت غفور ما را از غرور و سرور ثنا دور دارد و معذور گرداند^۷ و بدان مسرور و مغرور نگرداند به کمال کرم و فیض فضل^۸ خویش. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا بِنَاءِ النَّاسِ مَغْرُوْرٍ وَّ لَا عَنِ خِدْمَتِكَ مَهْجُوْرٍ وَلَا بِنِعْمَتِكَ مُسْتَدْرِجٍ وَلَا مِنَ الَّذِیْنَ یَاْكُلُوْنَ

۱. س و خ: شده باشد.

۲. س: ندارد.

۳. س: یعنی مقدار پر پشه ندارد.

۴. س: تو ندارد.

۵. س: ای مغرور خلق ندارد.

۶. س: و خاتمت با ایمان.

۷. س: غرور و سرور ثنای ابّیای روزگار ما را مغفور و معذور گرداند.

۸. س: به کمال کره و فیض فضله.

أَمْوَالَ الدُّنْيَا بِالَّذِينَ^۱ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ
خَلْقِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

اگر فرصت وفا کند و اجل نخندد نوحه و گریه برآرم^۲ و ماتم
بر روزگار^۳ بدارم و انیس الغربا و مونس الفقرا جفت گردانم. انشاء
الله و ما توفیقی الا بالله. کریم و رحیم دست و پایم را از طلب
بریدی، دلم را خستی و جانم را سوختی، سیلاب خون جگر
به ناودان هرمزه^۴ ریختی تنم را چون آرد نیز در بوته هجران
بگداختی و دل و جانم را به یغما ربودی. در میدان حیرت چون
گوی سرگردان و چون چوگان^۵ سرافکننده گردانیدی و هیچ قرار و
آرام ندادی. خوش گفت آنکه گفت. رباعی:

به یغما برده‌ای^۶ دل را نشاید این سرافرازی
ترا خود سهل بنماید به جان^۷ عاشقان بازی
بسی سرهای مشتاقان که گردد گوی^۸ چو گانت
به جعد همچو چو گانت ز سرها گوی می بازی

۱. (ترجمه) الهی نگران ما را بثنای مردمان فریفته شدگان و نه از خدمت خود
فراق زندگان و نگران ما را بنعمت خود مستدرجان و نگران ما را از کسانی
که می‌خورند مال دنیا را بدین؛ ب: بالدین ندارد.

۲. الف: نوحه و گریه بآرم؛ س: نوحه به گریه برآرم.

۳. س: ماتم روزگار.

۴. ب و س: هرمزه.

۵. الف: چوگان ندارد.

۶. س: می‌بری.

۷. س: می‌باید بخون.

۸. س: گرد.

پیردستگیرا! کارسازا! کارم بساز و دستم گیر که کارم گذشت از
حیله و تدبیر. کور دیدهٔ بختم را بینایی بخش، تاریکی^۱ شب هجرانم
را روشنایی ده، از گلشن وصال بویی به مشام جانم رسان، روز
سعادت را بر شب نحوست^۲ فیروز گردان. بیت:

خداوندا شبیم را روز گردان

چو روزم بخت من فیروز گردان

الهی به زبان قبیح و افعال شنیع خود، نام پیران و مشایخ را
شفیع نتوانم آورد. به سکان گرگین و موران ضعیف و مسکین که
ایشان را از دوزخ نجات و از شداید ابد^۳ خلاص بخشیدی. این
ناچیز را در کار اینها بکن^۴ و بدیشان بخش و سوی خودم کش. مرا
از شر^۵ من باز رهان و به کرم خود درد دلم را باش درمان و از مکر
شیطان و نفسم ده امان. چون به دنیا ستاری کردی در آخرت غفاری
کن. چون در دنیا عیب ما پوشیدی به آخرت رسوا مکن^۶. لَا تَفْضَحْنِي
سَيِّدِي عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خَاصَّةً فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ.
الهی آنچه از من دیدی جز حلم تو طاقت نیارد و هر چه من کردم
جز فضل و کرم تو عفو نتوان کرد. رباعی:

۱. ب: تاریک.

۲. س: نحوست خواب؛ الف: بخت؛ خ: نحوسم.

۳. س: ابد ندارد.

۴. خ: ایشان کن.

۵. س: شر ندارد.

۶. س: مگردان.

آنها که ز من خدای من می‌بینند^۱

گر من بیند به صحبت من نشیند

گر قصه خود پیش سگی بر خوانم^۲

سگ دامن پوستین ز من برچیند^۳

منم سگ عقور، بیچاره نور که در گفتار قوی و در کردار
ضعیف و در عهد نادرست و در عمل سست و در ذات سقیم و در
صفات لثیم، مرتکب گناهان عظیم، ملتجی^۴ به کرم و عفو کریم.

در هیچ زمان درست ناید کارم

خود را به غلط کسی همی‌پندارم

چون نیک به کار خویشان می‌نگرم^۵

والله که کمتر ز سگ بازارم

بسم الله الرحمن الرحيم: اَللّٰهُمَّ اَرْحِمْ غُرَبَتِيْ وَ اَنْسَ وَ حَشَتِيْ وَ كُنْ لِيْ
اَنْيساً فِيْ كُلِّ وَ حَشَةٍ وَ جَلِيْساً فِيْ كُلِّ وَ حْدَةٍ وَ مُؤْنِساً فِيْ كُلِّ شِدَّةٍ وَ كُرْبَةٍ
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَ صَلَّى اللهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ اَجْمَعِيْنَ
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

۱. الف: خدای من ببیند.

۲. خ: سگ گویم باز.

۳. س: در چیند.

۴. س: امیدوار.

۵. س: در سر خود نکو می‌نگرم؛ الف: اندر سر کار خویش نیکو می‌نگرم.

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi

ANIS-UL-GHURABA

by :
Hazrat Noor Qutb Alam Pandavi (R)

Editing & Annotations by :
Dr. Gholam Sarwar

Revised & Annotation by :
Ali Reza Ghazveh

PAGE SETTING: Ali Raza
Designing of the cover page: Aisha Fozia



FIRST Edition: New Delhi, April 2010
PRINTED AT: Alpha ART, Noida (U.P.)
ISBN: 978-964-439-414-0



IRAN CULTURE HOUSE
18, Tilak MARG, New Delhi-110001
TEL.: 23383232-4, FAX: 23387547

ichdelhi@gmail.com
newdelhi@icro.ir
<http://fa.newdelhi.icro.ir>

ANIS – UL – GHURABA

by

Hazrat Noor Qutb Alam Pandavi (R)

Edited with Introduction & Annotation

by

Dr. Gholam Sarwar

ASSOCIATE PROFESSOR & HEAD of THE DEPT. of PERSIAN,
MAULANA AZAD COLLEGE, KOLKATA

Revision with Introduction

by

Ali Reza Ghazveh

CENTRE FOR PERSIAN RESEARCH

Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi